



فصلنامه
علمی تخصصی
سیاست

صاحب امتیاز: انجمن علمی-دانشجویی علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس (معاونت فرهنگی و اجتماعی)
مدیر مسئول: حبیب رضازاده، دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس
سرمدیر: هادی طلوعی، دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس
مدیر داخلی و دستیار سرمدیر: شهاب دلیلی، دکترای اندیشه سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی

هئیت تحریریه

وچید اسدزاده	دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران
سروش امیری	هئیت علمی و استادیار دانشگاه علوم انتظامی امین
محمد باویر	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس
مهدی پارسایی	دانشجوی دکتری مطالعات اروپا دانشگاه تهران
امین پرتو	دکترای اندیشه سیاسی دانشگاه تهران
محمود پسندیده	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس
محمدجعفر جوادی ارجمند	هئیت علمی و دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران
احمد جوانشیری	هئیت علمی و استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد
هادی چهرمی	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس
ایوب حیدری	دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی
افسانه خسروی	دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
مهدی داوودی	دکترای سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه تهران
ثمینا رستگاری	دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات
هادی زرگری	دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه تهران
سلیمان صادقی‌زاده	دکترای جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه تهران
سجاد صداقت	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
هادی طلوعی	دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس
شهریار فرجی	هئیت علمی و استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آیت‌الله بروجردی
مجید نجات‌پور	دکترای اندیشه سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی
فاطمه محمدی	دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی
لیلا موسوی	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
امیرحسین وزیریان	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس

ویراستار: آرزو مایلی

صفحه آرا: یاسر استادحسین

نشانی پستی: تهران، خیابان جلال آل‌احمد، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، طبقه همکف،

دفتر گروه علوم سیاسی

پست الکترونیکی: Politic.association@gmail.com

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

این نشریه دارای مجوز شماره ۱۹۹۸۹ در تاریخ ۱۳۹۲/۰۹/۱۸ از معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تربیت مدرس است. همچنین این مجله در پایگاه مجلات تخصصی نورمگز به نشانی www.ensani.ir ، www.noormags.ir و

www.civilica.com نمایه می‌شود.

؛ راهنمای تدوین مقاله ؛

برای محفوظ ماندن جایگاه علمی این مجله و کسب امتیاز جهت ارتقای جایگاه فصلنامه، فقط مقاله‌هایی پذیرفته می‌شوند که افزون بر داشتن محتوای علمی به تشخیص داوران، با رعایت ضابطه‌های شکلی زیر نوشته شده باشند.

الف- ضابطه‌های نویسنده

۱. نام و نام خانوادگی نویسنده (گان) کامل باشد. (به فارسی و انگلیسی)
۲. میزان تحصیلات و رتبه علمی و دانشگاه نویسنده (گان) مشخص شود. (به فارسی و انگلیسی)
۳. ایمیل نوشته شود.
۴. نام دانشگاه و شهر آن نوشته شود.
۵. نشانی، کدپستی و شماره تلفن نوشته شود.

ب- ضابطه‌های مقاله

۱. مقاله بین ۲۰ تا ۲۵ صفحه باشد.
۲. عنوان مقاله کوتاه و گویا باشد. (به فارسی و انگلیسی)
۳. مقاله پیش‌تر جایی چاپ نشده یا برای چاپ به‌جایی فرستاده نشده باشد.
۴. مقاله با قلم B Nazanin و قلم ۱۴ در محیط Word تایپ شده باشد.
۵. چکیده مقاله حداقل ۱۰۰ و حداکثر ۱۵۰ کلمه نوشته شود.
۶. واژه‌های کلیدی حداقل ۵ و حداکثر ۱۰ واژه آورده شود.
۷. معادل انگلیسی واژگان تخصصی و معادل انگلیسی نام اشخاص به‌صورت پاورقی در پایین صفحه نوشته شود.
۸. مقالات رد شده عودت داده نمی‌شوند.

پ- ضابطه‌های استناد

۱. این مجله از روش استناد «رون‌متنی» پیروی می‌کند، و کافی است منابع، پس از نقل قول مستقیم یا غیرمستقیم، فقط با آوردن (۱) نام خانوادگی نویسنده اثر، (۲) سال انتشار اثر، (۳) شماره صفحه مورد استفاده، و هر سه داخل پرانتز معرفی شوند؛ نمونه: (عنايت، ۱۳۴۹: ۲۵)
۲. در صورت تعدد منابع از یک نویسنده در یک سال، با افزودن (الف) و (ب) در کنار سال انتشار، نوشته‌ها مشخص می‌شوند. نمونه: (عنايت، ۱۳۴۹ (الف: ۱۴)، (عنايت، ۱۳۴۹ (ب: ۱۵۰)
۳. منابع مورد استفاده، در پایان مقاله، به ترتیب الفبایی، نام خانوادگی نویسنده، (و اگر یک اثر چند نویسنده داشته باشد ترتیب الفبایی نویسنده اول)، تنظیم و معرفی می‌شوند.
۴. ترتیب نوشتن کتاب منبع در کتاب‌نامه چنین است:
نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار کتاب) عنوان کتاب، نام مترجم، تعداد جلدها، شماره چاپ، محل نشر کتاب: نام ناشر.
۵. ترتیب نوشتن مقاله منبع در کتاب‌نامه چنین است:
نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار مجله) عنوان مقاله در داخل گیومه، نام مترجم، نام مجله، دوره مجله، صفحات اول تا آخر مقاله در مجله.
۶. منابع به زبان خارجی نیز، با ترتیب بالا آورده می‌شوند.

فهرست مطالب

- جهان وطن‌گرایی در سیاست جهان ۵
احمد جوانشیری
- کشورهای شکست خورده، چالش‌های نوپدید دیپلماسی ۱۹
سیدمحسن میرحسینی، ایرج رحیم‌پور اصل
- جایگاه آموزش حقوق شهروندی بر کاهش خشونت پلیس ۳۵
سروش امیری، علیرضا احدنژاد
- برساخته تهدید ایران در سپهر سیاسی عربستان ۵۷
محمد فرازمنند، حمیدرضا کاظمی
- ساختار حکومت استبدادی و نقش آن در رواج توهم توطئه ۷۱
مجید عباس‌زاده مرزبالی
- بررسی مقایسه دیپلماسی شهروندی ایران و آمریکا ۹۱
علی شمس‌آبادی
- نقش قدرت‌های بزرگ در شکل‌گیری رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات ۱۰۹
سیدمحسن سجادی

جهان وطن‌گرایی در سیاست جهان: از نظریه تا عمل

احمد جوانشیری*

هئیت علمی و استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

چکیده

در روابط بین‌الملل و به‌ویژه در نظریه واقع‌گرایی به‌مثابه یکی از پایدارترین و مهم‌ترین نظریات این رشته، نظام بین‌الملل به‌مثابه نظامی دولت‌محور تصور شده‌است. در این نظام، منافع و علائق امنیتی و سیاسی دولت‌ها در تأمین بقا عامل اصلی شکل دهنده به‌رفتار آنها تلقی شده‌است. از سوی دیگر، رویکرد جهان وطن‌گرا، جامعه اصیل و واقعی را جامعه‌ای فردمحور می‌داند که در آن حفظ و تأمین حقوق افراد انسانی بالاترین ارزش و اولویت است. در طی سال‌های اخیر دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی با تمسک به انگیزه‌ها و احساسات انسانی رفتار بین‌المللی خود را توجیه کرده‌اند. در این مقاله این مسأله مورد بررسی قرار گرفته‌است که انگیزه‌های انسانی تا چه میزان در توجیه رفتار دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی نقش داشته‌است. با بررسی تجربی بعضی از مهم‌ترین موارد مداخلات بین‌المللی مشخص شد که انگاره‌های انسانی نقشی اساسی در توجیه و مشروع‌سازی اقدامات دولت‌ها داشته‌است و به‌شکل‌دهی به‌بستر هنجاری جدیدی در نظام بین‌الملل کمک کرده‌است. هرچند که در مورد انگیزه‌های واقعی دولت‌ها در این مداخلات تردیدهای جدی وجود داشته‌است.

کلید واژه‌ها

نظریه روابط بین‌الملل، جهان وطن‌گرایی، مداخله بشردوستانه، سیاست بین‌الملل

* Email: djavanshiri@yahoo.com.

بیان مسئله

در رشته روابط بین‌الملل و احتمالاً تحت تأثیر شرایط حاکم بر سیاست بین‌الملل و نفوذ نظریه واقع‌گرایی، نظام بین‌الملل به‌گونه‌ای دولت‌محور درک شده و منافع و علائق امنیتی سیاسی دولت‌ها برای تأمین بقای خود، به‌عنوان عامل اصلی شکل‌دهنده به‌رفتار آنها مورد توجه قرار گرفته است.

در مقابل این رویکرد دولت‌محور، عده‌ای براین باور بوده‌اند که جامعه اصیل و واقعی، جامعه انسانی و متشکل از تمامی افراد است. وجود دولت و یا هر نهاد دیگری با هدف تأمین حقوق افراد انسانی قابل توجیه است. هرچند این تفکر جهان وطن‌گرا، شاید قدمتی به‌اندازه تاریخ اندیشه بشری داشته باشد؛ اما در طی دهه‌های اخیر بوده است که نقش بارزی در توجیه رفتار سیاسی از جانب دولت‌مدان داشته است. در این مقاله تلاش می‌شود که با رجوع به بحران‌های انسانی دهه ۱۹۹۰، به این مسأله اساسی پرداخته شود که انگیزه‌های انسانی تا چه میزان در توجیه رفتار بین‌المللی از سوی دولت‌ها بکاربرده شده است. مقاله حاضر در چهار بخش ساماندهی شده است. در ابتدا مروری مختصر به مهم‌ترین مولفه‌های رویکرد جهان وطن‌گرایانه در سیاست جهان می‌پردازیم. سپس جایگاه نظریه جهان وطن‌گرایی را در نظریه‌های روابط بین‌الملل بررسی خواهیم کرد. در بخش سوم جهان وطن‌گرایی از منظر تاریخی مورد توجه قرار می‌گیرد. در بخش چهارم نیز با رجوع به مهم‌ترین بحران‌های بین‌المللی دهه ۱۹۹۰، انگیزه‌ها و احساسات انسانی در توجیه رفتار دولت‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرند.

درک جهان وطن‌گرایانه از سیاست بین‌الملل

تصویری از نظام بین‌الملل که فرد در کانون آن قرار دارد را می‌توان در یکی از مدل‌های سه‌گانه جک دانلی (دولت‌گرایی، بین‌الملل‌گرایی و جهان وطن‌گرایی) یافت. در مدل جهان وطن‌گرایی دانلی، نظام بین‌المللی به‌عنوان نظامی متشکل از افراد دیده می‌شود و نه دولت‌ها. دولت‌ها تنها در شرایطی از حقوقی برخوردارند که حقوق و رفاه شهروندان خود را ارتقاء دهند. در اینجا، مسأله اصلی حاکمیت نیست، مسأله واقعی این است که چگونه نیازهای شهروندان جهانی تأمین شود (Fixdal, 1998: 259).

مایکل رایزمن، در برابر دیدگاه کلاسیک که دولت را دارای حق قانونی کامل در قلمرو خود می‌داند، استدلال می‌کند که حاکمیت مورد حمایت حقوق بین‌الملل، حاکمیت مردمی است و نه حاکمیت حاکم. او این انگاره را به انقلاب آمریکا بازمی‌گرداند که مفهوم اراده عمومی را به‌عنوان منبع نظری و عملیاتی اقتدار سیاسی ایجاد نمود. به‌عبارت دیگر، نقض هنجار حاکمیت نه تنها به‌وسیله قدرت‌های خارجی، بلکه به‌وسیله کاربرد زور از داخل انجام شود. بدین معنا که نوع رفتار یک حکومت در برخورد با شهروندان خود می‌تواند به‌عنوان نقض حاکمیت تلقی شود. از این منظر مبنای حاکمیت مردمی رضایت حکومت شوندگان و پذیرش ارادی آن می‌باشد. چنان‌که، قتل عام میدان تین‌آن‌من در سال ۱۹۸۹، حاکمیت چین را نقض نمود همان‌گونه که دیکتاتوری چائوشسکو حاکمیت رومانی را نقض می‌نمود (Reisman, 1990: 872). این سخنان منعکس‌کننده دیدگاه‌های آکویناس است که آشوب و قیام، علیه یک حکومت ستمگر و ناعادل را گناهی اخلاقی نمی‌داند. اگر هنجار حاکمیت می‌تواند هم به‌وسیله نیروهای داخلی و هم نیروهای خارجی نقض شود، منطقی می‌تواند به‌وسیله قدرت‌های داخلی یا خارجی نیز اعاده شود. بنابراین مداخله نظامی خارجی در موارد نقض شدید حقوق بشر، اعاده حاکمیت به حساب می‌آید و نه نقض حاکمیت.

این دیدگاه هم‌چنین بر مفاهیم خاصی از مسئولیت و امنیت استوار است. جهان وطن‌گرایی، در مقابل مسئولیت ملی و بین‌المللی، مسئولیت انسانی و در مقابل امنیت ملی و بین‌المللی بر امنیت انسانی تأکید دارد. برپایه مفهوم مسئولیت

انسانی، دولتمردان بیش از هر چیز و برای همیشه انسان‌اند و چون این‌گونه است، آنها تعهدی اصولی دارند تا به حقوق بشر، نه تنها در کشور خود بلکه در همه کشورهای سراسر جهان احترام بگذارند. این معیار جهان وطنی برای ارزیابی سیاست خارجی یادآور دیدگاه کانتی است که می‌توان آن را این‌گونه خلاصه کرد: «همواره به‌یاد داشته باشید که مردم دیگر کشورها مانند کشور خودتان انسان هستند، به حقوق بشر احترام بگذارید، به‌آن‌هایی که از ترس مجازات شدن به‌خاطر عقیده‌شان می‌گریزند پناه دهید، به‌آن‌هایی که نیازمند کمک‌های مادی هستند و شما می‌توانید آن‌ها را نه به قیمت قربانی کردن خودتان یاری نمایید، کمک کنید، در هنگام جنگ غیرنظامی‌ها را نجات دهید» (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳: ۲۰۵-۲۰۴). این ملاحظات هنجاری مشخصه یک جامعه جهانی است که بر جامعه ابناء بشر استوار است.

پایه هنجاری برای اعتقاد به مسئول بودن دولتمردان در برابر حقوق بشر، از نظریه تکلیف انسانی منبعث می‌شود. پیش از آن که کسی شهروند کشور و یا عضو دولت خود باشد انسان است. این مسأله به‌طور طبیعی، تعهدات اصولی را موجب می‌شود که همه انسان‌ها باید رعایت کنند. ماهیت انسانی اقتضا می‌کند که بپذیریم یک قانون طبیعی، یک عقلانیت جهان‌شمول و حقوق طبیعی آنچه که ما امروزه آن را حقوق بشر می‌نامیم وجود دارد که دولتمردان بیشتر از هر کس دیگری وظیفه دارند که به آن احترام بگذارند.

رهیافت جهان وطن‌گرا هم‌چنین بر مفهوم خاصی از امنیت نیز تأکید دارد. این رهیافت بر موجودات انسانی و اجتماع نوع انسانی تأکید می‌کند و امنیت شخصی و فردی را به‌عنوان یک مسأله بین‌المللی و نه صرفاً یک مسأله داخلی، می‌بیند. بر این مبنا امنیت و سلامت انسانی در هر کجای جهان، صرف نظر از دولتی که آن‌ها در آن واقع شده‌اند، اهمیت می‌یابد. کانت معتقد بود که تمام افراد حق طبیعی برای اقدام آزاد دارند و هم‌چنین باید اقدامات خود در رابطه با آزادی سایر افراد را نیز محدود نمایند. همین استدلال در مورد امنیت نیز می‌تواند به کار رود. هرکسی حق دارد تا سالم و ایمن باشد و هر کسی وظیفه دارد تا هیچ فردی را تهدید نکند و امنیت هیچ کسی را به مخاطره نیندازد. کاربرد زور تنها برای اجرای شرایطی که برای امنیت افراد ضروری هستند توجیه می‌شود (Jackson, 2000: 200).

همان‌گونه که اشاره شد، چنین برداشتی را می‌توان در عقاید و اندیشه‌های کانت نیز مشاهده نمود. هر چند که تفاوت‌هایی در این زمینه بین دیدگاه‌های او وجود دارد. در ابتدا، حمایت کانت از ایدئولوژی انقلاب فرانسه او را به این اندیشه رهنمون ساخت که صلح باید بریک جمهوری جهانی بنیان گذاشته شود. اما او در رساله صلح ابدی خود با ناامیدی از این اندیشه، آرمان جامعه متشکل از دولت‌های جمهوری یا مبتنی بر قانون اساسی را مطرح می‌کند که در آن نوعی تجانس یا همگنی ایدئولوژیک میان واحدهای آن وجود دارد (Bull, 1977: 244).

بعضی، نظیر باری بوزان معتقدند که اگر کانت‌گرایی، به‌معنای وجود جامعه‌ای جهانی با درجه بالایی از تجانس در ساختارها، ارزش‌ها و قواعد داخلی است؛ پس آن نیز نوعی جامعه بین‌المللی است. اما تأکید کانت بر حقوق جهان وطن‌گرا، به‌عنوان یکی از اصول قطعی دستیابی به صلح ابدی، نظریه او را به نظریه‌ای و رای جامعه بین‌المللی سوق می‌دهد. کانت سه اصل ذیل را برای رسیدن به صلح پایدار ارائه می‌کند:

۱. قانون اساسی هر کشوری باید جمهوری باشد (تجانس ایدئولوژیک دولت‌ها).

۲. حق ملتها باید بر پایه فدراسیون دولت‌های آزاد متکی باشد. از این منظر صلح نمی‌تواند بدون موافقت کلی بین ملتها تضمین و ایجاد شود. بنابراین نوع خاصی از یک مجمع که می‌توان آن را فدراسیون صلح طلب نامید مورد نیاز است.

۳. حق جهان وطن‌گرا باید به شرایط مهمان‌نوازی جهانی محدود شود. از دید او، مردم کره زمین به درجات مختلفی به جامعه جهانی وارد شده‌اند و این امر به‌گونه‌ای توسعه یافته است که نقض حقوق در قسمتی از دنیا در همه جای آن احساس می‌شود. بنابراین، عقیده حقوق جهان وطن‌گرا موهوم و خیالی نیست بلکه مکمل ضروری قواعد نانوشته حقوق سیاسی و بین‌المللی است و آن را به حقوق جهانی انسانیت بدل می‌سازد (دان، ۱۳۸۳: ۳۷۶-۳۷۷).

هدلی بول نیز بر آن است که بر اساس دیدگاه کانتی، سیاست بین‌الملل به‌معنای روابط میان دولت‌ها، تنها به‌صورت سطحی و گذرا مطرح می‌شود و سطح عمیق‌تر سیاست بین‌الملل درباره روابط موجودات انسانی است که دولت‌ها را تشکیل می‌دهند. واقعیت نهایی، اجتماع نوع انسانی است. آن‌ها نیز بر لزوم نوعی اخلاق بین‌المللی تأکید دارند. اما درک آن‌ها از اخلاق، قواعد الزام‌کننده دولت‌ها به رفتار به‌عنوان اعضای خوب جامعه بین‌المللی نیست بلکه ملزومات انقلابی است که همه انسان‌ها را به کار و فعالیت برای برادری انسانی ملزم می‌سازد. در آموزه کانتی، جهان بین برگزیدگان، یعنی کسانی که به این نگرش از اجتماع نوع انسانی معتقد هستند، و جهنمیان، یعنی کسانی که راه خود را می‌روند، تقسیم می‌شود (Bull, 1992). جهان وطن‌گرایی با تأکید بر حقوق طبیعی، اخلاق مشترک، انسانیت مشترک و تمرکز بر واقعیت راستین جامعه‌ای جهانی متشکل از انسان‌ها، فرد و حقوق اساسی او را در کانون دیدگاه خود قرار می‌دهد. دولت و حاکمیت، اگر هم از ارزش و اهمیتی برخوردار باشند، ارزشی ثانویه و در راستای تأمین حقوق اساسی افراد دارند.

جایگاه جهان وطن‌گرایی در نظریه‌های روابط بین‌الملل

مارتین وایت در تقسیم‌بندی خود از نظریه بین‌المللی، جهان وطن‌گرایی را به‌عنوان یکی از اشکال تفکر انقلابی‌گری در روابط بین‌الملل مورد توجه قرار می‌دهد (Wight, 1992: 7). از دیدگاه وایت، انقلابی‌گری در کنار واقع‌گرایی و خردگرایی سه سنت فکری در حوزه مطالعات بین‌المللی به‌شمار می‌روند. واقع‌گرایان با تمرکز بر عنصر آنارشی بین‌المللی، بر تکرار دولت‌های حاکم مستقل که هیچ واحد سیاسی برتری از خود را به رسمیت نمی‌شناسند و روابطشان در نهایت به‌وسیله جنگ تنظیم می‌شود، تأکید دارند. خردگرایان با تمرکز بر دیپلماسی و تجارت، بر تعامل مداوم و سازمان‌یافته میان دولت‌های حاکم در دوره‌های صلح‌آمیز تأکید دارند و انقلابیون نیز با تمرکز بر مفهوم جامعه دولت‌ها یا خانواده ملل، بر این اعتقادند که اگرچه قدرت برتر سیاسی وجود ندارد اما تکرار دولت‌های حاکم یک کل اخلاقی و فرهنگی را شکل می‌دهد که تعهدات مشخص اخلاقی و روانشناسانه و حتی حقوقی را تحمیل می‌کند.

انقلاب‌گرایان می‌توانند به‌طور دقیق‌تر به‌عنوان افرادی توصیف شوند که به وحدت اخلاقی جامعه بین‌المللی اعتقاد شدیدی دارند. آنها مدعی هستند که هم به نام این وحدت سخن می‌گویند و هم تعهد مهمی برای تحقق آن، به‌عنوان هدف اول سیاست‌های بین‌المللی‌شان دارند. برای آنها کل جامعه بین‌المللی مهم‌تر از بخش‌های آن است. آنها جهان وطن‌گرا هستند نه بین‌الملل‌گرا و نظریه سیاست بین‌المللی آن‌ها، ویژگی تجویزی قوی دارد. وایت، انقلابیون مذهبی قرون شانزدهم و هفدهم، انقلابیون فرانسه به‌ویژه ژاکوبین‌ها و انقلابیون تمامیت‌گرای قرن بیستم را سه نمونه عمده و برجسته انقلاب‌گرایان بین‌المللی می‌داند (Wight, 1992: 8).

انقلاب‌گرایان با احیاء و جاودانه ساختن انگاره قرون وسطایی یک جمهوری انسانی واحد، تمایز میان وضعیت طبیعی و جامعه مدنی را از میان بردند. در میان حقوقدانان بین‌المللی، معروف‌ترین هوادار این دیدگاه کریستین ولف (۱۶۷۹-۱۷۵۴) بود. او این انگاره را مطرح کرد که جامعه بین‌المللی یک دولت فراگیر است و دولت‌های انفرادی شهروندان آن را تشکیل می‌دهند. ابردولت می‌توانست اقتدار خود را بر آن‌ها اعمال کند. این انگاره ابداعی خود ولف نبود. در قرن ۱۶ میلادی، کاتولیک‌هایی نظیر دی‌ویتوریا از جامعه مشترک‌المنافع انسانی، شامل همه دولت‌ها و با ویژگی الزام‌آور بودن اکثریت

تصمیمات آن، سخن می‌گفتند. پروتستان‌هایی نظیر جنتیلی نیز اعتقاد داشتند که حکومت جهانی در اختیار و قدرت
مجمعی از اکثریت جهان است (Wight, 1992: 8).

ویژگی اصلی نظریه انقلابی‌گری این است که روابط بین‌الملل را با شرایط سیاست داخلی شبیه می‌سازد. جامعه بین‌المللی
بیشتر به‌عنوان یک ابردولت درک می‌شود. سه شیوه احتمالی برای ایجاد این شباهت و سازگاری میان روابط بین‌الملل با
سیاست داخلی عبارتند از:

۱. هم‌شکلی فکری

نظریه انقلابی، نوعی تجانس و همگنی میان اعضای جامعه بین‌المللی یعنی دولت‌ها را مطرح می‌سازد که انطباق و
همنویایی نظری و ساختاری و تجانس ایدئولوژیک میان دولت‌ها را ضروری می‌کند. بیان کلاسیک این نوع انقلابی‌گری
را می‌توان در دیدگاه کانت در مورد صلح ابدی یافت. او معاهده ایده‌آل و آرمانی صلح ابدی را طراحی می‌کند که ماده اول
آن، این است که صلح بین‌المللی وجود ندارد تا زمانی که همه دولت‌ها تشابه ایدئولوژیک داشته باشند.

۲. امپریالیسم ایدئولوژیک

شیوه دومی که نظریه انقلابی برای تحقق دولت فراگیر و ایجاد مشابهت میان روابط بین‌الملل با سیاست داخلی تلاش
می‌کند، امپریالیسم ایدئولوژیک یا آموزه‌ای است که بر آن مینا یک قدرت بزرگ در صدد است تا عقاید خود را گسترش
داده و نوعی یک‌شکلی را تحمیل کند. مثال‌های زیادی از این نوع تفکر انقلابی وجود داشته است. استالین آن را در
اروپای شرقی انجام داد. فیلیپ پادشاه اسپانیا اعتقاد داشت که وظیفه او سرکوبی کفر و ارتداد نه تنها در دومینیون‌های
خویش، بلکه در سراسر قلمرو مسیحیت است. اقدامات ناپلئون و هیتلر نیز از دیگر نمونه‌های این امپریالیسم ایدئولوژیک
به شمار می‌روند.

۳. جهان‌وطن‌گرایی

شیوه سومی که انقلابی‌گری برای تحقق دولت فراگیر تلاش می‌کند مبتنی بر این ادعاست که جامعه جهانی افراد مهم‌تر
از ملت‌ها یا دولت‌هاست. این برداشت انگاره جامعه دولت‌ها را رد می‌کند و بر آن است که تنها جامعه بین‌المللی واقعی،
جامعه متشکل از افراد است. این تفکر جهان‌وطن‌گرایی است که در آن شهرجهانی معادل همان دولت فراگیر است. این
تفکر، رادیکال‌ترین شکل نظریه انقلابی‌گری است و بر تجزیه و انحلال کامل روابط بین‌الملل دلالت دارد.

جوهره یا موضوع مرکزی آن‌چه را که در سیاست بین‌الملل آرمان‌گرایی نامیده شده است می‌توان در جاذبه شهرجهانی یا
جهان‌شهر یافت که در آن جامعه بین‌المللی حقیقی متشکل از موجودات انسانی، جایگزین جامعه بین‌المللی ساختگی
متشکل از دولت‌های حاکم می‌شود. آرمان‌گرایان به‌عنوان یک شرط اساسی برای تحقق ارزش‌های لیبرال و انسانی ایجاد
برادری نوع انسانی را به‌رسمیت می‌شناسند که در آن همه انسان‌ها، صرف نظر از تمایزات روانی، اجتماعی، مذهبی یا
سیاسی، مشارکت برابری دارند و همه نزاع‌های انسانی باید به وسیله خرد، اخلاق و حقوق حل‌وفصل شوند. آرمان‌گرایان
ایجاد برادری نوع انسانی را می‌خواهند که سیاست بین‌الملل را به شرایط سیاست داخلی شبیه سازد.

بنابراین ویژگی اصلی تفکر جهان‌وطن‌گرایی، اعتقاد به جامعه جهانی یا جامعه متشکل از افراد انسانی است. در قسمت
بعدی، با رجوع تاریخی به مفهوم جهان‌وطن‌گرایی، انواع مختلف آن را دسته‌بندی خواهیم نمود. همان‌گونه که اشاره
خواهد شد نحله خاصی از تفکر جهان‌وطن‌گرا با تأکید بر وظیفه اخلاقی کمک به هم‌نوع، هوادار مداخله بشردوستانه
می‌باشد.

جهان وطن گرایی: بررسی تاریخی و نظری

کلمه جهان وطن گرایی، از کلمه یونانی Kosmopolites به معنای شهروند جهان مشتق شده و برای توصیف طیف گسترده‌ای از دیدگاه‌های مهم در فلسفه اخلاقی و اجتماعی سیاسی به کار برده شده است. هسته مشترک در تمام دیدگاه‌های جهان وطن‌گرا این انگاره است که همه موجودات انسانی، صرف نظر از وابستگی‌های سیاسی‌شان، به اجتماعی واحد تعلق دارند.

فرهنگ سیاسی که در نوشته‌های افلاطون و ارسطو به صورت ایده‌آلی و آرمانی بیان شده است، جهان وطن‌گرا نیست. در این فرهنگ انسان‌ها، در وهله اول خود را به عنوان شهروند شهری خاص شناسایی می‌کنند. در عین حال نمی‌توان تفکر کلاسیک یونان را کاملاً ضد جهان وطن‌گرا دانست. به عنوان مثال می‌توان استدلال نمود که سقراط نسبت به شناسایی جهان وطن‌گرایانه با سایر موجودات انسانی آگاه و حساس بود. او از اشتغال سیاسی سستی کناره گرفت تا به حرفه غیرعادی بررسی در مورد خود و دیگران بپردازد. او اصرار داشت که این بررسی‌ها هم واقعی هستند و هم به همه انسان‌ها، یعنی آتنی‌ها و خارجی‌ان گسترش می‌یابند (Kleingeld & Brown, 1992: 2). اتفاقی نیست که دیوژن (قرن ۴ قبل از میلاد)، اولین فیلسوف غربی که بیان صریح و روشنی از جهان وطن‌گرایی دارد تحت تأثیر عقاید و افکار سقراط بود. وقتی از دیوژن سؤال شد که اهل کجاست، او جواب داد که من شهروند جهان هستم. او برادری خود را نه فقط با نوع بشر، بلکه با جانوران نیز اعلام نمود (راسل، ۱۳۶۵: ۲۳۷).

تفکر جهان وطن‌گرا از حدود قرن سوم قبل از میلاد در قالب عقاید رواقیون ادامه یافت. در آن زمان، دوره شهر خدایی یعنی جوامع سیاسی محدود و درون‌گرا به سرآمده بود و از برکت کشور گشائی‌های فیلیپ و اسکندر عصر امپراطوری و جهان وطن‌گرایی فرارسیده بود. رواقیان به پیروی از این تحول اولاً آدمیزادگان را اعضای یگانه جامعه جهانی و ثانیاً همسان و برابر یکدیگر شناختند و در اثبات درستی این دو آئین چنین آموختند که سعادت انسان در زیستن به سازگاری با طبیعت است (عنایت، ۱۳۶۴: ۹۹). شهر ایشان بخشی از جهان محدود نیست بلکه خود جهان است، شهری است مینوی که در آن حق و حقیقت حکومت جهانی دارد.

در تفکر سیسرو (۱۰۶ ق.م تا ۴۳ ق.م)، نشانه‌های مهمی از این تفکر جهان وطن‌گرایانه را می‌توان یافت. او نظریه قانون طبیعی یا قانون طبیعت را مطرح می‌کند. معنای این نظریه آن است که فقط یک قانون واحد یا نظامی واحد از این گونه قوانین وجود دارد که بر سرتاسر عالم حاکم است و تمام چیزهای طبیعی ناچار از اطاعت از این قوانین هستند. اشیاء و عناصر بی‌جان، به حکم ضرورت طبیعی، حیوانات به حکم غریزی که در وجودشان نهفته است و انسان به حکم و فتوای عقل مطیع قوانین طبیعت هستند. او اطاعت شهروند از قوانین کشور را مطلق نمی‌داند و معتقد است که اگر این قوانین با قوانین طبیعت سازگار نبودند وی هیچ‌گونه تعهدی به اطاعت کردن از آن‌ها ندارد (فاستر، ۱۳۶۲: ۶-۳۲۴). او هم‌چنین نظریه مساوات طبیعی افراد بشر را مطرح می‌کند. او می‌گوید شباهت هیچ شیئی به شیئی دیگر قابل مقایسه با آن شباهتی نیست که انسان‌ها به یکدیگر دارند. از این جهت به هر نحوی که ما انسان را تعریف کنیم تعریفی واحد و یکسان که به همه انسان‌ها اطلاق شدنی است وجود دارد و این خود دلیل کافی است بر این که هیچ‌گونه اختلاف نوعی میان یک انسان و انسان دیگری وجود ندارد. از دید سیسرو، اگر قبول کنیم که قانونی که قابل اطلاق به هرگونه موجود انسانی است وجود دارد، نتیجه این می‌شود که تمام موجودات انسانی به علت همین اشتراک در قانون، اعضای مشترک و متساوی‌الحقوق جامعه‌ای هستند که اولاً در پیشرفت خود با بشریت همگام است و در ثانی در سطحی مافوق آن اختلافات صوری قرار دارد که دولت‌های ویژه جهان را از هم متمایز می‌سازد (فاستر، ۱۳۶۲: ۳۲۷).

سیسرو وفاداری آگاهانه به شهرجهانی یعنی جامعه بشری را بلندپایه‌ترین آئین اخلاقی می‌داند و در عین حال تأکید می‌کند که وفاداری به میهن و زادگاه نیز احساسی پر ارج است ولی میان این دوگونه وفاداری منافاتی نمی‌بیند زیرا به نظر او تعهد فرد در برابر میهن خود از تعهد او در برابر جامعه بشری ریشه می‌گیرد (عنایت، ۱۳۶۴: ۱۰۷).

مسیحیان اولیه، شناسایی رواقیون از دو شهر (جامعه) به‌عنوان منابع مستقل تعهد را اخذ کرده، اما تغییراتی در آن ایجاد نمودند. برای رواقیون کارکرد شهر و شهروندان آن و جهان و شهروندان آن بهبود زندگی شهروندان است. مسیحیان با بیان «کار قیصر را به قیصر و کار خدا را به خدا واگذار کنید» تمایزی جدید را میان شهر خدا و شهر زمینی ایجاد کردند. از این دیدگاه، جهان به اجتماعی برای اشخاص خاص بدل می‌شود. آگوستین شهروندی در شهرخدا را به افرادی که عاشق خدا هستند محدود می‌کند و دیگران که با ویژگی عشق به خود توصیف می‌شوند، به شهر زمینی پست‌تر منتسب می‌شوند (Kleingeld & Brown, 1992: 2). برای صدها سال بعد، مسأله اساسی فلسفه سیاسی حول رابطه اقتدار سیاسی موقتی و کلیسای جهانی قرار داشت. علی‌رغم ایده‌آل کلیسا در مورد اجتماع مذهبی تشکیل شده از همه انسان‌ها، جنبه جهان وطن‌گرایی کلیسا رو به افول گذاشت. از این زمان عرف و مذهب و نه بومی‌گرایی در برابر جهان وطن‌گرایی در برابر هم قرار گرفتند.

در دوران جدید (قرن ۱۶ میلادی)، نظریه حقوق طبیعی با گرایش‌های عرفی‌کننده‌اش و تأکید بر ویژگی‌های اساسی مشترک میان انسان‌ها، نقطه آغازی برای تفکرات جهان وطن‌گرایانه بود. بر اساس دیدگاه‌های نظریه‌پردازان اولیه حقوق طبیعی، ویژگی مشترک همه انسان‌ها، تلاش اساسی برای حفاظت از خود است. هر چند بعضی از آن‌ها، علاوه بر گرایش و تمایل به حفاظت از خود، نوعی حس همنوعی میان انسان‌ها را نیز می‌پذیرند، اما اساساً جاذبه چنین پیوند انسانی مشترکی بسیار کم‌مایه و ضعیف بود و به جهان وطن‌گرایی و اتحاد همه انسان‌ها در یک اجتماع جهانی منجر نشد.

به‌دنبال انقلاب آمریکا و به‌ویژه در سال‌های ابتدایی پس از انقلاب فرانسه، جهان وطن‌گرایی قوی‌ترین انگیزه را دریافت نمود. اعلامیه حقوق بشر ۱۷۸۹ شیوه‌های تفکر جهان وطن‌گرایی را رشد داد. در طی قرن ۱۸، صفت جهان وطن‌گرا، عمده‌تاً برای نشان‌دادن طرز تلقی‌های بی‌طرفانه و روشنفکرانه به کار برده می‌شد تا برای بیان و مشخص کردن نظریه‌ای فلسفی. از نیمه قرن ۱۸ بود که این اصطلاح برای نشان‌دادن دیدگاه‌های فلسفی خاص به کار برده شد. مدافعان قرن هیجدهمی جهان وطن‌گرایی، آن را نه به‌عنوان شکلی از فردگرایی افراطی، بلکه در قالب سنت رواقی‌گری به کار می‌بردند. جهان وطن‌گرایی آن‌ها بر ایده‌آل اخلاقی اجتماع انسانی دلالت داشت که در تضاد با تعلقات خاص‌تر نظیر میهن پرستی بود.

بعضی دیگر، نظریه اخلاقی جهان وطن‌گرا را توسعه دادند که ویژگی جدیدی داشت. به‌عنوان مثال کانت معتقد بود که همه موجودات عقلایی، اعضای اجتماع اخلاقی واحدی هستند. آن‌ها همانند شهروندان در ویژگی‌های آزادی، برابری و استقلال مشترک هستند. جهان وطن‌گرایان فایده‌گرا، نظیر، جرمی بنتام، از دیدگاه‌های خود با اشاره به مفیدیت مشترک و برابر همه ملت‌ها دفاع می‌کردند. به‌طور کلی، جهان وطن‌گرایی اخلاقی همه انسان‌ها را به‌عنوان برادر در نظر می‌گرفت (Kleingeld & Brown, 1992: 5-6).

بعضی از جهان وطن‌گرایان، دیدگاه خود را به نظریه سیاسی درباره روابط بین‌الملل تعمیم دادند. رادیکال‌ترین جهان‌گرای سیاسی قرن هیجدهم، کلوتس بود که از ایجاد یک دولت جهانی واحد دفاع می‌کرد. کانت نیز از یک شکل ضعیف‌تر نظم حقوقی بین‌المللی هواداری می‌کرد. او استدلال می‌نمود که صلح واقعی و جهانی تنها زمانی ممکن می‌شود که دولت‌ها به لحاظ داخلی منطبق با اصول جمهوری سازماندهی شوند و به حقوق انسانی نه فقط شهروندان خود، بلکه خارجی‌ان نیز

احترام بگذارند. در قرن ۱۸، شکل اقتصادی از جهان وطن‌گرایی نیز مطرح شد. افرادی نظیر آدام اسمیت و هگوش ایده‌آل خود را جهانی دانستند که در آن تعرفه‌ها و سایر محدودیت‌ها در تجارت خارجی از بین می‌رفت و در آن بازار و نه حکومت نیازهای افراد را تأمین می‌کرد. در این جهان جنگ نیز مورد علاقه و تأمین‌کننده منافع هیچ کس نبود (Kleingeld & Brown, 1992: 7-8).

تفکر جهان وطن‌گرایی در طی دو قرن بعدی نیز محل برخورد دیدگاه‌های متفاوت بوده است. ابتدا، در قرن نوزدهم جهانی‌شدن اقتصاد واکنش‌های شدیدی را باعث شد. مارکس و انگلس جهان وطن‌گرایی را به‌عنوان اندیشه و تفکر ایدئولوژیکی سرمایه‌داری دانستند. آنها معتقد بودند که گسترش سرمایه‌داری با از بین بردن نظام مبتنی بر دولت ملت یک جامعه جهانی سرمایه‌داری را جایگزین آن می‌کند. در همان حال آنها معتقد بودند که پرولتاریا در هر کشوری ویژگی‌های اساسی و منافع مشترکی دارد و هدف جنبش کمونیستی، آگاهی پرولتاریای تمام دنیا از این منافع مشترک است. مانیفست کمونیست با این جمله معروف به پایان می‌رسد که «پرولتاریای جهان متحد شوید». این، همراه با ایده‌آل جامعه بدون طبقه و از بین رفتن مورد انتظار دولت بعد از انقلاب کمونیستی، برشکلی از جهان وطن‌گرایی دلالت دارد (Linklater, 1996: 119).

جهان وطن‌گرایی نوع کانتی برای ایجاد صلح جهانی نیز در طی قرون نوزدهم و بیستم کماکان تداوم می‌یابد. غالباً اشاره شده‌است که بین طرح صلح کانت و ساختار جامعه ملل و ساختار کنونی سازمان ملل مشابهت‌هایی وجود دارد. بعد از جنگ سرد نیز شاهد تجدید حیات بحث‌های مرتبط با مناسب‌ترین نظم جهانی برای ارتقای صلح هستیم. تشکیل دیوان بین‌المللی کیفری نیز می‌تواند به‌عنوان شکلی مبتکرانه از جهان وطن‌گرایی دیده شود. این امر بر پایان عصر تابع قراردادن کامل افراد به دولت و توسعه منزلت افراد در حقوق بین‌الملل دلالت دارد. اکنون افراد حاملان حقوق مشخص بر اساس حقوق بین‌الملل هستند و نمی‌توانند در پناه حاکمیت دولت پنهان شده و مصونیت یابند.

فلاسفه اخلاق و اخلاق‌گرایان نیز کماکان بر این اعتقاد بوده‌اند که ما موجودات انسانی وظیفه‌ای را برای کمک به هم-نوعان خود، صرف نظر از شهروندی آن‌ها، داریم (Linklater, 1996: 119). این وظیفه هم می‌تواند شامل تلاش‌های کمک‌رسانی بین‌المللی در قالب کمیته بین‌المللی صلیب سرخ و یا فعالیت پزشکان بدون مرز شود و هم وظیفه برای مقابله با نقض‌های شدید حقوق بشری را دربرگیرد.

این بررسی تاریخی تنوع گسترده دیدگاه‌ها در مفهوم جهان وطن‌گرایی را آشکار می‌سازد. تمام جهان وطن‌گرایان در مورد اجتماعی میان همه موجودات انسانی، صرف نظر از پیوندها و وابستگی‌های اجتماعی و سیاسی آن‌ها استدلال می‌کنند. اما این جهان وطن‌گرایی می‌تواند محتوای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی داشته باشد.

کسانی که از جهان وطن‌گرایی صحبت می‌کنند، اساساً مفهومی اخلاقی از آن را مدنظر دارند. برای آن‌ها جهان وطن‌گرایی به معنای وجود یک اجتماع اخلاقی جهانی است که با ویژگی کمک به موجودات انسانی و پشبرد و ارتقاء عدالت و تضمین حقوق بشر مشخص می‌شود. بیشتر فلاسفه اخلاقی معاصر بر وظیفه کمک به خارجیانی که از گرسنگی یا سایر فجایع انسانی یا طبیعی رنج می‌برند، اشاره داشته‌اند.

جایگاه انگاره‌های جهان وطن‌گرایانه در توجیه سیاست‌های ملی و بین‌المللی

جهان وطن‌گرایی بر فرد و لزوم رعایت و احترام به حقوق اساسی او تأکید دارد. این رویکرد به‌جای تمرکز بر اجتماع بین‌المللی متشکل از دولت‌های حاکم و مستقل، اجتماعی جهانی از افراد را به تصویر می‌کشد. افراد به لحاظ تاریخی و به لحاظ هستی‌شناختی مقدم بر دولت‌ها هستند. همه دولت‌ها، حتی قدیمی‌ترین آن‌ها، صرفاً ترتیباتی سیاسی هستند که به

وسیله افرادی خاص در زمان‌ها و مکان‌هایی خاص ایجاد شده و حفظ گردیده‌اند. همان‌گونه که نظریه‌پردازان حقوق طبیعی معتقدند اجتماع انسانی به طور طبیعی به دلیل وجود سرشت انسانی عقلایی که دارای جنبه جهان‌شمول است، وجود دارد (Jackson, 200: 341).

بر این اساس دولت‌ها نیز به‌عنوان ترتیبات سیاسی ثانویه، تنها در شرایطی از حاکمیت و مشروعیت برخوردار خواهند بود که در خدمت تأمین نیازهای اساسی شهروندان خود به‌عنوان افراد انسانی باشند. به‌علاوه، دولتمردان مسئولیتی اساسی برای حفظ حقوق انسانی همه انسان‌ها و نه تنها شهروندان خود دارند. امنیت نیز به جای آنکه جنبه دولتی یا بین‌المللی داشته باشد، مفهومی انسانی و شخصی می‌یابد. امنیت ملی و بین‌المللی نیز تا آنجا از ارزش برخوردارند که راهی برای تأمین امنیت انسانی باشند.

افراد انسانی یک اجتماع واحد اخلاقی را تشکیل می‌دهند. آن‌ها به صرف انسان بودن‌شان، و نه به‌عنوان اعضای جوامعی خاص، از حقوقی برخوردار می‌شوند. حقوقی که سلامت، امنیت و تمامیت فیزیکی انسان‌ها را تضمین می‌کند و مستقیماً با مداخله بشردوستانه ارتباط می‌یابد، اساسی‌ترین حقوق مشترک میان افراد انسانی است. انسان‌ها در هر کجای دنیا حق دارند تا رها از ترس کشته‌شدن، زندگی کنند. بنابراین اقداماتی نظیر نسل‌کشی یا نقض‌های شدید حقوق بشری، به‌مثابه اقداماتی که اساسی‌ترین حقوق انسانی را نقض می‌کنند، می‌توانند مبنای موجهی برای مداخله نظامی قلمداد شوند. از این منظر دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی می‌توانند به‌عنوان عاملان و کارگزاران انسانیت مشترک، به حفظ و اعاده اساسی‌ترین حقوق انسانی افراد مبادرت کنند. بنابراین احساسات و انگیزه‌ها و توجیحات صرفاً بشردوستانه دولتمردان و دولت‌ها است که چرایی مداخلات بشردوستانه را توضیح می‌دهند. دولتمردان به‌عنوان افراد انسانی و متأثر از خواست عمومی کلیت جامعه جهانی مبادرت به مداخله نظامی برای تأمین و اعاده این حقوق اساسی می‌کنند. آن‌ها در شرایط ضرورت انسانی، وظیفه و حتی تعهد کمک به دیگران را دارند.

صرف نظر از عوامل و انگیزه‌های راستین اقدامات دولت‌ها، دولتمردان و کشورهای مداخله‌کننده، بارها با استناد به ضرورت انسانی، هدف اساسی مأموریت خود را حفظ و نجات جان انسان‌ها ذکر کرده‌اند، که در ذیل مرور مختصری به برخی از آن‌ها خواهیم داشت.

در ۱۶ آوریل ۱۹۹۱، یک روز قبل از عملیات تأمین آسایش از سوی کشورهای آمریکا، بریتانیا و فرانسه در شمال عراق، جورج بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا اعلام نمود که نیروهای آمریکایی سازگار با قطعنامه ۶۸۸ برای ایجاد مناطق امن وارد شمال عراق خواهند شد. بوش در ادامه انگیزه‌های انسانی را عامل اساسی اقدام مزبور دانست: «من باید تأکید کنم که آنچه که ما در حال انجام آن هستیم متأثر از علایق و نگرانی‌های بشردوستانه است. ما کماکان از حکومت عراق انتظار داریم تا به هیچ شیوه‌ای در اقدام کمک‌رسانی مداخله نکند. بعضی ممکن است استدلال کنند که این اقدام مداخله‌ای در امور داخلی عراق است، اما من به علایق و نگرانی‌های بشردوستانه نظیر مسأله آوارگان فکرمی‌کنم» (Chesterman, 198: 2001).

چند روز قبل از تصمیم بوش به مداخله، سنای آمریکا نیز با تصویب قطعنامه شماره ۹۹، تعهد اخلاقی برای تأمین کمک مستمر برای آوارگان عراقی را به رسمیت شناخت (Chesterman, 2001: 200).

دولت بریتانیا نیز در توجیه اقدام مزبور بر مسأله ضرورت انسانی حاد و توجیه‌پذیری مداخله در این شرایط تأکید کرد. داگلاس هرد وزیر امور خارجه وقت بریتانیا در مصاحبه‌ای با رادیو بی‌بی‌سی در ۱۹ اوت ۱۹۹۲ اعلام نمود که حقوق بین‌الملل ضرورت انسانی آشکارا به رسمیت می‌شناسد. او همچنین با اشاره به قطعنامه ۶۸۸ اقدام بریتانیا، فرانسه و آمریکا را در حمایت از اهداف قطعنامه مزبور دانست. آنتونی اوست مشاوره حقوقی اداره امور خارجه و مشترک المنافع، در

نشست استماع کمیته امور خارجی مجلس عوام بریتانیا تصریح کرد که مداخله می‌تواند در موارد ضرورت انسانی حاد و افراطی توجیه شود، اما او دوباره ادعا کرد که مناطق پرواز ممنوع کاملاً با اهداف قطعنامه ۶۸۸ سازگار بودند. سپس او در اظهاراتی بیان داشت که «قطعنامه ۶۸۸ براساس فصل هفتم منشور ملل متحد تصویب نشد. این قطعنامه وجود وضعیت حقوق بشری و بشر دوستانه وخیم در عراق و به‌ویژه در شمال آن کشور را به رسمیت شناخت، اما مداخله در شمال عراق با مجوز و مأموریت سازمان ملل صورت نگرفت بلکه دولت‌های اقدام کننده در شمال عراق آن را در اعمال اصل حقوق بین‌الملل عرفی مداخله بشردوستانه انجام دادند (Chesterman, 2001: 264). هرچند اندیشه‌های جهان وطن‌گرایانه امکان استناد و تمسک به دلایل بشردوستانه در مداخلات بین‌المللی را فراهم ساخته است، اما بایستی توجه داشت که مداخله در امور داخلی کشورها به‌ویژه در شکل نظامی آن و بدون مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد خلاف قواعد مدرن حقوق بین‌الملل در مورد کاربرد زور است.

متعاقب مداخله نظامی آمریکا در سومالی نیز جورج بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا آن را پاسخ مثبت آمریکا و سایر کشورها به درخواست‌های آژانس‌های بشردوستانه برای ایجاد امنیت توصیف نمود. امنیتی که در پناه آن، نهادها و سازمان‌های کمک‌رسانی بتوانند وظیفه غذارسانی به مردم سومالی را به انجام برسانند. او خطاب به سومالیایی‌ها اعلام داشت: «ما به حاکمیت و استقلال شما احترام می‌گذاریم». این را می‌توان به‌عنوان تعهدی برای باقی نماندن در آن کشور مگر برای انجام اهداف قطعنامه ۷۹۴ یعنی ایجاد امنیت داخلی به منظور پایان دادن به قحطی و خشکسالی تفسیر کرد. دیک چنی، وزیر دفاع آمریکا نیز مداخله در سومالی را به‌عنوان مأموریت بشردوستانه توصیف کرد (Jackson, 2000: 266). هنجار مورد استناد بوش، چنی و شورای امنیت، انگاره تکتگرایی متعارف از امنیت ملی یا صلح و امنیت بین‌المللی نبود. آن انگاره همبستگی‌گرایانه امنیت انسانی بود که اقدام آمریکا را صرفاً مأموریتی بشردوستانه برای کمک به مردم سومالی جهت رهایی از شرایط وخیم حقوق بشری در آن کشور توصیف می‌کرد. در هنگام مداخله نظامی ناتو در کوزوو و با توجه به این‌که اقدام مزبور بدون مجوز شورای امنیت صورت گرفت، دولت‌های مدافع اقدام ناتو عمدتاً با اشاره به ضرورت انسانی و وظیفه خاتمه‌دادن به بحران‌های انسانی، مداخله ناتو را مشروع دانستند.

در نشست ۲۴ مارس ۱۹۹۹ شورای امنیت که به درخواست روسیه برای بحث در مورد اقدام ناتو برگزار شد، کشورهای روسیه، بلاروس، نامیبیا و چین، بر این نکته تأکید کردند که تنها شورای امنیت می‌تواند مجوز اقدامات نظامی در دفاع از قطعنامه‌هایش را بدهد. در مقابل این دیدگاه، کشورهای عضو ناتو استدلال کردند که اقدام آن‌ها یک اقدام قانونی و به لحاظ اخلاقی نیز قابل توجیه بوده است، چراکه با هدف پیشگیری از یک فاجعه انسانی صورت گرفته است (Wheeler, 2001: 152). براین اساس، این اقدام مطابق با قطعنامه‌های ۱۱۹۹ و ۱۲۰۳ شورای امنیت بوده است.

این قطعنامه‌ها از نیروهای صرب خواسته بودند تا به نقض حقوق بشر در کوزوو خاتمه دهند.

نماینده کانادا در نشست شورای امنیت مدعی شد که ملاحظات بشردوستانه اقدام ناتو را تأیید می‌کند. به گفته او «ما نمی‌توانیم وقتی که انسان‌های بی‌گناه کشته می‌شوند، جمعیت‌های انسانی آواره می‌شوند و روستاها به آتش کشیده می‌شوند، هیچ اقدامی انجام ندهیم». نماینده هلند نیز اظهار داشت که حکومت متبوع او ترجیح می‌داد که اقدام ناتو بر مبنای قطعنامه‌های شورای امنیت صورت گیرد، اما اگر به‌علت تفسیر سخت‌گیرانه یک یا دو عضو شورای امنیت از مفهوم صلاحیت شورای امنیت، تصویب چنین قطعنامه‌ای ممکن نباشد، ما نمی‌توانیم شاهد وقوع بحران انسانی باشیم (Wheeler, 2001: 153).

پیش از اقدام ناتو نیز بریتانیا در گزارش اداره امور خارجی و مشترک المنافع در اکتبر ۱۹۹۸ اعلام نمود که کاربرد زور می‌تواند بر مبنای ضرورت انسانی حاد و بدون مجوز شورای امنیت نیز توجیه شود (Roberts, 1999: 106). در ۱۶ نوامبر ۱۹۹۸، بارونز سیمونز در پاسخ مکتوب به لردکنت، موضع حقوقی دولت بریتانیا را اعلام داشت: «هرچند آموزه عمومی ضرورت انسانی در حقوق بین‌الملل وجود ندارد، با وجود این در مواردی (همانند مداخله در شمال عراق در سال ۱۹۹۱)، کاربرد زور در صورتی که تنها ابزار پیشگیری از یک فاجعه انسانی حاد و فوری باشد، در حمایت از اهداف اعلان شده شورای امنیت قابل توجیه است». رابین وزیر خارجه بریتانیا نیز در کمیته امور خارجی مجلس عوام در آوریل ۱۹۹۹ اظهار داشت که مبنای حقوقی اقدام ناتو در این است که جامعه بین‌المللی دولت‌ها حق کاربرد زور در موارد ضرورت انسانی حاد را دارا است (Wheeler, 2001: 154).

در نشست ۲۶ مارس شورای امنیت، دو روز پس از آغاز بمباران ناتو، کشورهای روسیه، بلاروس و هند، پیش‌نویس قطعنامه‌ای را ارائه دادند که اقدام ناتو را به‌عنوان نقض مواد ۲، ۴، ۲۴ و ۵۳ منشور ملل متحد محکوم می‌کرد. در واکنش به این پیش‌نویس، سه عضو ناتو در شورای امنیت قویاً از عملیات ناتو دفاع کردند. آمریکا، هلند و کانادا با رد این اتهام که خارج از هنجارهای منشور ملل متحد عمل کرده‌اند، اقدامات خود را سازگار با قطعنامه‌های شورای امنیت و ضروری برای پیشگیری از یک بحران انسانی توجیه کردند. آمریکا استدلال نمود که اقدام ناتو ناقض منشور ملل متحد نبود چراکه منشور حملات مسلحانه به گروه‌های قومی را تأیید نمی‌کند و یا بر این مسأله دلالت ندارد که جامعه بین‌المللی باید چشم خود را بر روی مصائب انسانی آشکار ببندد. نماینده بریتانیا نیز مداخله نظامی را به‌عنوان یک اقدام استثنایی برای پیشگیری از یک فاجعه انسانی حاد دانست (Wheeler, 2001: 155).

کشورهای غیر عضو ناتو نیز استدلالات مشابهی را در حمایت از اقدام ناتو ارائه دادند. بحرین فاجعه انسانی در کوزوو را توجیه کننده اقدام ناتو دانست و حمایت از پیش‌نویس قطعنامه پیشنهادی را مشوق میلو سویچ به تداوم سیاست پاکسازی قومی قلمداد نمود. نماینده آرژانتین نیز اظهار داشت که تعهد به حمایت از حقوق بشر و تحقق هنجارهای حقوقی مربوط به حقوق بشردوستانه بین‌المللی و هنجارهای حقوق بشری پاسخی به ارزش‌ها و تعهدات به رسمیت شناخته شده و پذیرفته شده جهانی است. این بدان معنا بود که در شرایط استثنایی همچون کوزوو، دولت‌ها حق کاربرد زور برای پایان دادن به نقض‌های حقوق بشری، حتی بدون مجوز آشکار شورای امنیت را دارند (Wheeler, 2001: 157).

تونی بلر نخست وزیر بریتانیا در طی سخنرانی خود در شیکاگو در آوریل ۱۹۹۹، به مناسبت پنجاهمین سال تأسیس ناتو، اقدام ناتو در کوزوو را جنگی عادلانه دانست که بر ارزش‌ها و نه جاه‌طلبی‌های سرزمینی استوار بوده‌است. او با اشاره به پایان جنگ سرد اظهار داشت که «امروزه امکان کاربرد نیروی مسلح برای گسترش ارزش‌های غربی فراهم آمده‌است. واقعیات جدید دوران پس از جنگ سرد، نه تنها این گونه اقدامات را ممکن ساخته است بلکه آن را ضروری نیز ساخته است». بلر انگاره کانتی، رئیس‌جمهور کندی را تکرار کرد که «آزادی تقسیم‌ناپذیر است و چه کسی آزاد است وقتی یک انسان برده است؟». او اظهار داشت که اقدامات نسل‌کشی دیگر صرفاً یک مسأله داخلی به حساب نمی‌آیند. سوءاستفاده‌های انسانی در درون دولت‌ها که جریان گسترده آوارگان را به دنبال دارد به‌درستی می‌تواند به‌عنوان تهدیدی نسبت به صلح و امنیت بین‌المللی قلمداد شود. او خواستار اصلاح منشور سازمان ملل شد به گونه‌ای که مبنای بشردوستانه را نیز به‌عنوان بخشی از حق توسل به زور در برگیرد (Jackson, 2000: 355). انگاره امنیتی که بلر در سال ۱۹۹۹ از آن سخن می‌گفت، به امنیت ملی یا صلح و امنیت بین‌المللی محدود نمی‌شد. آن انگاره توسعه‌یافته‌تر امنیت

انسانی بود که هدف جهان‌شمول آن امنیت تمام مردان و زنان و کودکان در هر کجای جهان صرف‌نظر از شهروندی‌شان بود.

در پایان گفتنی است، تحولات معاصر بین‌المللی و افزایش اهمیت و جایگاه فرد انسانی در حقوق و سیاست بین‌الملل هر چند در مواردی به شکل‌گیری زمینه‌های مناسب‌تری برای تامین حقوق افراد بشر، به‌ویژه در شرایط پُرمخاطره ناشی از جنگها و بحران‌های انسانی داخلی منجر شده است اما امکان سواستفاده از این حق توسط قدرتهای بزرگ را نیز فراهم ساخته است. به‌گونه‌ای که در بعضی موارد، انگیزه‌های انسانی مورد ادعای طرفداران مداخله مورد تردید جدی می‌باشد. چنان‌که از منظر اکثر حقوق‌دانان بین‌المللی اساساً مداخله در امور داخلی دولت‌ها، خارج از موارد مندرج در منشور ملل متحد قابل قبول نیست.

نتیجه‌گیری

دولت‌ها هنوز مهم‌ترین بازیگران عرصه روابط بین‌الملل هستند و برای آنها منافع و امنیت ملی از بالاترین اولویت برخوردار است. اما در طی دهه‌های اخیر و تحت تأثیر گسترش جنبش بین‌المللی حقوق بشر و آگاهی و درک فزاینده از انسانیت مشترک، فرد انسانی و حقوق او از جایگاه و منزلت بیشتری برخوردار شده است. در این مقاله بازتاب این تحول بر رفتار و عملکرد دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی و استناد آنها به انگاره‌های انسانی در توجیه رفتار دولت‌ها مورد بررسی قرار گرفت. با بررسی بحران‌های مهم بین‌المللی دهه ۱۹۹۰ مشخص شد که انگاره‌های انسان‌دوستانه نقشی اساسی در توجیه و مشروع‌سازی اقدامات دولت‌ها داشته است. صرف نظر از میزان واقعی بودن این انگاره‌ها و تأثیر آن بر شکل‌دهی موثر به اقدامات ملی و بین‌المللی دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، این امر تأثیر بسزایی در ایجاد بستر و زمینه‌های تجاری و معنایی بین‌المللی داشته است که در درون آن امکان برخورد کارا تر با مسایل بین‌المللی فراهم آمده است. هرچند ساخت قدرت محور سیاست بین‌الملل امکان سوءاستفاده از این انگاره‌های انسانی در راستای تامین منافع ملی قدرت‌های بزرگ را نیز فراهم ساخته و به بی‌ثباتی بین‌المللی و تزلزل نظم حقوق بین‌الملل منجر شده است.

۱. جکسون، رابرت و گنورگ سورنسون (۱۳۸۳) *درآمدی بر روابط بین الملل*. ترجمه مهدی ذاکریان، احمد تقی زاده و حسن سعید کلاهی. تهران، نشر میزان.
۲. راسل، برتراند (۱۳۶۵) *تاریخ فلسفه غرب*. جلد اول. ترجمه نجف دریابندری. تهران، نشر پرواز.
۳. عنایت، حمید (۱۳۶۴) *بنیاد فلسفه سیاسی در غرب*. تهران، دانشگاه تهران.
۴. فاستر، مایکل ب (۱۳۶۲) *خداوندان اندیشه سیاسی*. جلد اول. قسمت دوم. ترجمه جواد شیخ الاسلامی. تهران، انتشارات امیرکبیر

ب) لاتین

1. Bull, Hedley (1992) "Martin Wight & the Theory of International Relations". In **International Theory: Three Traditions**. Martin Wight. New York: Holms & Meier. Pp.ix-xxiii.
2. Bull, Hedley (1977), **the Anarchical Society: A Study of Order in World Politics**. London: Macmillan Press.
3. Chesterman, Simon (2001), **Just War or Just Peace? Humanitarian Intervention & International Law**. New York: Oxford University Press.
4. Fixdal, Mona (1998) "Humanitarian Intervention & Just War". **Mershon International Studies Review**. Vol.42, pp.283-312
5. Jackson, Robert (2000), **the Global Covenant: Human Conduct in a World of States**. New York: Oxford University Press.
6. Kleingeld, Pauline & Eric Brown (2005), "Cosmopolitanism". **Stanford Encyclopedia of Philosophy**. In <http://plato.stanford.edu/entries/cosmopolitanism/>.
7. Linklater, Andrew (1996) "Marxism". In **Theories of International Relations**. Edited by Scott Burchill & Andrew Linklater. London: Macmillan.
8. Reisman, W Michael (1990) "Sovereignty & Human Rights in Contemporary International Law". **AJIL**. Vol.84, pp.866-876.
9. Roberts, Adam (1999) "Nato's Humanitarian War". **Survival**. Vol.41, No.3: pp.102-123.
10. Wheeler, Nicholas J (2001) "Reflections on the Legality & Legitimacy of Nato's Intervention in Kosovo". in **The Kosovo Tragedy**. Edited by Ken Booth. London: Frank Cass. Pp.145-163.
11. Wight, Martin (1992), **International Theory: The Three Traditions**. New York: Horms & Merier.

کشورهای شکست‌خورده، چالش‌های نوپدید دیپلماسی دفاعی؛

تهدید نظامی یا فرصت جدید

سید محسن میرحسینی *

استادیار، دانشگاه یزد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی

ایرج رحیم پوراصل

دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه یزد

چکیده

استفاده روزافزون از توانمندی‌های نظامی دفاعی، یکی از تغییرات عمده در الگوهای دیپلماسی در اوایل دهه ۱۹۹۰ بود. اما ظهور آنها، نه از طریق نقش سنتی‌شان در راستای تقویت قابلیت‌های نظامی، بلکه به‌عنوان ابزاری جهت ایجاد روابط مسالمت‌آمیز با رقبای متخاصم احتمالی یا قدیمی بود. پژوهش حاضر درصدد بررسی تهدیدهای نوپدید ناشی از خلاء قدرت در کشورهای ناکارآمد و بررسی ظرفیت‌های دیپلماسی دفاعی جهت مقابله با تهدیدهای نوپدید است. لذا این پژوهش درصدد پاسخ به این سوال است که؛ آیا دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی ایران از ظرفیت‌های لازم جهت مقابله با تهدیدهای نوپدید را دارد یا خیر؟ و جهت تبیین موضوع سه کشور افغانستان، پاکستان و یمن مورد بررسی قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که این کشورها دارای پنج نقطه مشترک هستند: یک؛ هر سه کشور، نه کنترلی بر جمعیت خود دارند، نه توانایی تامین امنیت داخلی و خارجی، دو؛ هر سه کشور در ردیف‌های بالای فهرست شاخص کشورهای شکننده جهان قرار دارند. سه؛ آنها همواره با حضور گروه‌های افراطی، در چالش هستند. چهار؛ اعلام وفاداری گروه‌های تروریستی هر سه کشور به داعش، پنج؛ هر سه کشور در معرض خطر استقرار، سازمان‌های تروریستی فراملی در داخل مرزهای‌شان هستند. بنابراین جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر ظرفیت‌های دیپلماسی دفاعی خود و برقراری روابط مسالمت‌آمیز با قدرت‌های منطقه‌ای می‌تواند با تهدیدات نوپدید مقابله کند. پژوهش حاضر از نوع توصیفی تحلیلی است و از نظر داده‌های مورد بررسی و با روش کتابخانه‌ای انجام شده است.

کلید واژه‌ها

جمهوری اسلامی ایران، دیپلماسی دفاعی، تهدید نوپدید، کشور ناکارآمد.

* Email: m.mirhossaini@yazd.ac.ir.

بیان مسئله

در دوران پس از جنگ سرد دو تحول کلیدی ظهور تهدیدهای نوپدید و ازدیاد سازمان‌های غیردولتی در امنیت بین‌المللی محوریت داشت (Krahmann, 2005: 199). عوامل متعددی در ظهور تهدیدات نوپدید مورد شناسایی واقع شده‌اند؛ الف: فشارهای مال؛ جهت دستیابی به بهروری، عملکردهای امنیتی دولت برون‌سپاری و خصوصی‌سازی می‌گردد، ب: افزایش آگاهی از مسائل جهانی و تهدیدات نوپدید؛ جرائم فراملی، تروریسم و مهاجرت که از طریق مشارکت بین‌المللی قابل برطرف شدن می‌باشد، ج: جهانی‌شدن؛ بویژه تماس‌های فراملی روبه‌تزايد، که به‌عنوان عوامل ایجادکننده یا تشدیدکننده این مسائل می‌باشد (Krahmann, 2005: 12). دیپلماسی دفاعی عبارت است از؛ انجام مذاکرات و ایجاد روابط بین‌ارتش‌ها، توسط دیپلمات‌های نظامی، که هدف از آن تأثیرگذاری بر محیطی است که نیروی نظامی در آن فعالیت می‌کند (عسگری و دیگران، ۱۳۹۲: ۲). مهم‌ترین ویژگی دیپلماسی پیش‌گیرانه و دفاعی، توسعه فضای اعتماد در میان کشورها است (Fetic, 2014: 11) و هدف اساسی سیاست دفاعی، صیانت از کشور در برابر تهاجم می‌باشد که اغلب به‌معنای آمادگی برای بدترین سناریو، می‌باشد (Cottey & Forster, 2004: 18). بنابراین، دیپلماسی دفاعی به‌معنای استفاده مشترک از نیروهای مسلح و زیرساخت‌های مربوط به زمان صلح به‌عنوان ابزار سیاست خارجی و امنیتی می‌باشد (Constantinou, Kerr & Sharp, 2013: 592). اگر دیپلماسی دفاعی به‌عنوان ابزاری برای ایجاد اعتماد متقابل با دشمن بالقوه باشد، گشایش در سیاست دفاعی و نظامی، می‌تواند در دستیابی به این هدف موثر باشد (Cottey & Forster, 2004: 18). واژه چالش اغلب در خصوص مسائل امنیتی و جهانی بکار می‌رود، ولی بندرت این واژه تعریف شده و در بسیاری از موارد مترادف تهدید استفاده شده است و اشاره به چالش‌های امنیتی نوپدید و غیرسنجی، به‌عنوان دغدغه اصلی محیط امنیتی پس از جنگ سرد دارد (Brauch et al, 2001: 66). چالش‌های امنیتی به‌واسطه گسترش تسلیحات کشتار جمعی، خشونت بازیگران غیردولتی و احتمال وجود کشورهای شکست‌خورده و رژیم‌های بی‌ثبات در منطقه ایجاد می‌شود (Kane & Murauskait, 2014: 91). با توجه به ازدیاد چالش‌ها در خاورمیانه، [ایران در] خاورمیانه با چالش‌های بزرگی احاطه شده است، که امنیت و منافع ملی آن را به مخاطره می‌اندازد. رابطه میان دیپلماسی و جنگ چیست؟ دیپلماسی به؛ خادم جنگ، امپریالیسم و یا هر دو معروف بود، و اهمیت تاریخی خود را با قاعده‌مندسازی مذاکرات بدست آورد (Berridge, Soper & Otte, 2001: 1) دیپلماسی معاصر به مسائلی چون؛ مدیریت نظامی و امنیت، محدودسازی و کاهش مناقشات و همچنین کنترل تسلیحات پرداخته (Pigman, 2010: 138) و درصدد حفظ روابط صلح‌آمیز میان واحدهای سیاسی می‌باشد و از طریق مذاکره روابط بین‌الملل را مدیریت می‌کند (Nicholson, 1963: 4). در کشورهای جدید جهان، به‌ویژه در جنوب آسیا، خاورمیانه و آفریقا، مسئله، جنگ بین دولت‌ها نیست، بلکه مسئله جنگ درون دولت‌هاست و قرابت تمام این جنگ‌های داخلی مواردی چون؛ میراث استعمار، جوامع چند قومی، سرکوب سیاسی، قومی یا مذهبی گروه‌ها، فساد دولت و فقدان مشروعیت، نهادها و زیرساخت‌های ضعیف کشور و درگیری‌های خارجی می‌باشد؛ همچنین؛ مناقشات بر سر منابع، تجارت تسلیحات، تخریب محیط‌زیست، احساس محرومیت نسبی، درآمدهای رکودی یا تنزلی می‌باشد (Cooper, Heine & Thakur, 2013: 447). خلاء امنیتی موجود در کشورهای شکست‌خورده (سومالی، کنگو در آفریقا، یمن، پاکستان، افغانستان، سوریه و عراق در آسیا) به سرعت توسط شبه نظامیان محلی، جنگ‌سالاران یا جنبش‌های افراطی مذهبی پر می‌شوند (Cooper, Heine & Thakur, 2013: 449). تهدید تبدیل به یک هراس بی‌شکل یک تهدید ناشناخته، یک تهدید درحال نمو، یک دشمن نامرئی، و دشمنی که در سایه پنهان می‌شود، شده است و به

دلیل بی‌نام بودن تهدید، احتمال دارد اهل هر جایی باشد (Clark, 2003: 21). تهدیدات نوپیدی که تروریسم بین‌المللی به امنیت وارد می‌کند شامل آخرین تغییرات در ماهیت مناقشات می‌باشد (Sharp & Agboluaje, 2004: 7). مانند: امنیت سایبری که تبدیل به یکی از مهم‌ترین موضوعات ملی و بین‌المللی شده است، تروریست‌های سایبری، فعالیت‌های جنایتکارانه را به صورت مجازی تقریباً در هر نقطه از جهان انجام می‌دهند. در نتیجه، آنچه که شامل امنیت و تهدید می‌شود و آنچه که به‌عنوان پاسخ به تهدید نوپدید خواهد بود، باید ارزیابی مجدد گردد و این چالشی است که، امروزه کشورها با آن مواجه هستند.

پژوهش حاضر با هدف بررسی پتانسیل دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با تهدیدهای نوپدید، به بررسی ظرفیت‌های آن جهت مقابله با تهدیدات و همچنین به بررسی علل فعالیت سازمان‌های تروریستی فراملی در کشورهای ناکارآمد می‌پردازد، لذا این پژوهش درصدد پاسخ به این سوال است که: آیا دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی ایران ظرفیت‌های لازم جهت مقابله با تهدیدهای نوپدید را دارد؟ و اینکه، آیا ضعف‌های حاکمیتی کشورهای ناکارآمد، علت فعالیت سازمان‌های تروریستی فراملی در درون مرزهای آن‌ها می‌باشد؟ و فرضیه این پژوهش بر این اساس استوار است که: دستگاه‌های دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران با جهت‌گیری‌های صحیح در راستای منافع و امنیت ملی قادر به مقابله با تهدیدات نوپدید خواهد بود. پژوهش حاضر از نوع توصیفی تحلیلی است و از نظر داده‌های مورد بررسی با روش کتابخانه‌ای انجام شده است.

در این پژوهش کشورهای شکننده، ناکارآمد و شکست‌خورده هم به‌عنوان تهدیدهای نوپدید و هم به‌عنوان منبع تهدیدات در نظر گرفته شده‌است، چرا که خلاء قدرت موجود در آنها موجب می‌شود این کشورها به‌صورت بستر مناسبی برای فعالیت‌های سازمان‌های تروریستی عمل کنند و بدین ترتیب این کشورها نه تنها امنیت منطقه‌ای را تهدید می‌کنند بلکه هزینه‌های گزاف اقتصادی، نظامی و سیاسی نیز به سایر کشورهای منطقه تحمیل می‌کنند.

مبانی نظری

امنیت، عمدتاً با رقابت‌های منطقی ابرقدرت‌ها تعریف می‌گردد. پس از جنگ سرد و با از هم پاشیدن بسیاری از قوانین، روابط قدرت و پارادایم‌ها عرصه مطالعات امنیتی نیز با چالشی جدی روبرو شد (Jacoby & Sasley, 2002: 3) و خاورمیانه به‌عنوان یک منطقه مهم راهبردی، حائز گردید. ترکیبی از عوامل جدید مانند: گسترش خارج کنترل فن‌آوری، افزایش شکاف بین کشورهای غنی و فقیر و انقلاب اطلاعات شرایط امنیتی جدیدی را در این منطقه ایجاد کرد که موجب بروز تهدیدات امنیتی نوپدید گردید. مطالعات امنیتی در این منطقه حاکی از آن است که: عمده مفاهیم دیپلماتیک و راهبردی امنیتی، مانند حفاظت فیزیکی دولت ملت‌ها در برابر تهدیدات نظامی خارجی، اروپایی‌محور هستند و در بسیاری از موارد در کشورهای در حال توسعه غیرغربی کاربردی ندارند (Jacoby & Sasley, 2002: 10). اختلافات داخلی کشورهای کوچک در سال‌های اخیر مهم‌ترین عامل وقوع جنگ بود (Steiner, 2004: 3). جنگ و سایه جنگ در مرکز دیپلماسی بین کشورها قرار داشت (Sending, Pouliot & Neumann, 2011: 226).

دیپلماسی دفاعی به‌عنوان یک ابزار تعامل راهبردی با دشمنان بالقوه به‌طور اجتناب‌ناپذیری شامل ایجاد توازن بین اعتمادسازی و شفافیت از یک طرف و بنای یک فرایند معامله‌به‌مثل از طرف دیگر می‌باشد (Cotter & Forster, 2004: 18). موفقیت دیپلماسی دفاعی به‌عنوان ابزار جلوگیری از تعارض، بستگی به‌میزان روابط سیاسی بین کشورها دارد و در صورت وجود تفاوت‌های سیاسی ماهوی، احتمالاً از طریق، دیپلماسی دفاعی نتوان به آنها غلبه کرد (Cotter & Forster, 2004: 28).

تغییر مفهوم امنیت، تهدیدات نوپدید و پاسخ‌ها

تا یک دهه پیش امنیت ملی مترداف با دفاع بود. ولی امروز امنیت به معنایی بیش از توانمندی صرف نظامی می‌باشد (Sharp & Agboluaje, 2004: 9). امروزه امنیت در درجه اول در ابعاد غیرنظامی در نظر گرفته می‌شود و تهدیدات امنیتی نیز بالطبع به صورت غیرنظامی و شامل مواردی چون؛ حکومت‌های بی کفایت، فساد، جرائم سازمان یافته، مرزهای ناامن، قاچاق (تسلیحات، مواد مخدر، تجارت کالاها، قاچاق و انسان) مناقشات قومی مذهبی، اشاعه تسلیحات کشتار جمعی، کمبود منابع طبیعی (آب) و البته تروریسم بین‌المللی در نظر گرفته می‌شود (Sharp & Agboluaje, 2004: 10). جمهوری اسلامی ایران تقریباً در ابعاد گوناگون با این تهدیدات روبرو می‌باشد و هر یک از آنها نیاز به پاسخ مناسبی دارد. که ارزیابی امنیتی جمهوری اسلامی ایران را بسیار پیچیده ساخته است. صرف زمان و هزینه در خصوص امنیت ملی زمانی قابل توجه خواهد بود که امنیت تبدیل به الویت اول یک جامعه گردد. بزرگترین شکاف در نیازهای امنیتی جدید، بین جمهوری اسلامی ایران و کشورهای منطقه خاورمیانه وجود دارد و حتی در میان کشورهای عربی منطقه خلیج فارس نیز تفاوت‌های جدی وجود دارد (Sharp & Agboluaje, 2004: 10).

تهدیدات نوپدید و امنیت

امروزه، تهدیدات امنیتی مستلزم پاسخ‌های نظامی متفاوتی می‌باشند و کشورها با دفاع انفعالی یا اقدامات حفاظتی نمی‌توانند با تهدیدات مواجه شوند (Sharp & Agboluaje, 2004: 10). در قالب استراتژی جنگ پیش‌دستانه و پیش‌گیرانه تغییر عمده‌ای در دفاع بوجود آمده است (قاسمیان و فلاح‌نژاد، ۱۳۸۷: ۱۱۸). امروزه نیروهای نظامی جهت مقابله با کشورهای که تهدیدات از آن‌ها سرچشمه می‌گیرند، مجبور به خروج از مرزها هستند (Sharp & Agboluaje, 2004: 11). چرا که عدم درک زمان و اقدام مناسب، عملاً منجر به تضعیف توانمندی‌ها یا نابودی می‌شود (یزدان‌فام، ۱۳۸۶: ۳۸۳). امروزه، تروریسم تنها یکی از تهدیدات امنیتی می‌باشد و بنا به دلایل ویژه‌ای، در برخی کشورها در مقایسه با سایر کشورها، خطر بسیار بزرگی تلقی می‌شود (Sharp & Agboluaje, 2004: 12). یکی از اصلی‌ترین تهدیدات نوپدید امنیتی، جرائم سازمان یافته فراملی می‌باشد، ماهیت فراملی چنین عملیات‌های غیرقانونی، عنصر کلیدی می‌باشد. تروریست‌ها عموماً دارای اهداف سیاسی می‌باشند (Fonseca & Rosenm, 2017: 17). راهبرد سیاسی تروریست‌ها این است که کشورها را از طریق ایجاد هراس در بخش‌های غیرنظامی جامعه، وادار به پذیرش تغییرات سیاسی یا اجتماعی می‌کنند (Clarke, 2003: 7). این گروه‌های جنایتکار، از خشونت سیستمیک به منظور دستیابی به اهداف‌شان بهره می‌برند (Fonseca & Rosenm, 2017: 17). اغلب میان جرائم سازمان یافته و تروریسم که شامل قاچاق مواد مخدر می‌شود، ارتباط وجود دارد و تفاوت کلیدی میان گروه‌های جرائم سازمان یافته و سازمان‌های تروریستی، در ارتباطی است که این گروه‌ها، با دولت دارند. سازمان‌های قاچاق مواد مخدر به منظور بدست آوردن پول، نمی‌توانند دولت را از بین ببرند، چراکه برای بقا نیازمند دولت هستند (Fonseca & Rosenm, 2017: 18). در حالی که سازمان‌های تروریستی تلاش می‌کنند دولت را ساقط کنند.

دیپلماسی دفاعی-نظامی

دیپلماسی دفاعی چیست؟ استفان بلانک، معتقد است که این ایده در اروپا پس از جنگ سرد ظاهر شد و ریشه‌های دیپلماسی دفاعی اغلب به بازنگری راهبرد دفاعی بریتانیا در سال ۱۹۹۸ برمی‌گردد. در آسیا، نیز تعدادی از کشورها این مفهوم را اقتباس کرده و در سیاست امنیت ملی خود استفاده کردند. دیپلماسی دفاعی، با رشد سریعی که در تعاملات دوجانبه و چندجانبه، جهت گردهم آوردن پرسنل نظامی و مقامات دفاعی صورت گرفت، پیشرفت‌های زیادی کرد

(Tow & Taylor, 2013: 116). دیپلماسی نظامی شامل ایجاد ارتباطات دو یا چندجانبه میان مقامات ارشد دفاعی نظامی، وابسته نظامی، توافقنامه‌های همکاری دفاعی مشترک و... می‌باشد (Swistek, 2012: 82).

تهدیدهای نوپدید

امنیت و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران، با تهدیدات نوپدید مانند تروریسم جهانی به چالش کشیده شده است. تهدیدات نوپدید فراروی کشور، دارای ماهیت فراملی بوده و عمدتاً گروه‌های همچون داعش می‌باشند که با عبور از مرز سوریه و عراق، اقدامات تروریستی انجام می‌دهند (Dawoody, 2016: 155). در جهانی که در آن استیلای سازمان‌های تروریستی در هر و یا همه مراکز قدرت جهان غالب می‌باشد، جمهوری اسلامی ایران مصئون از خطر نخواهد بود. تقریباً یک دهه طول کشید تا ماهیت واقعی تهدیدهای نوپدید آشکار گردد (Kaufman, 2007: 12). تغییرات تکنولوژیکی سریع و متناوب می‌تواند عامل بروز تغییراتی در دکترین امنیت ملی با ایجاد تهدیدها و فرصت‌های جدید باشد. گسترش این تکنولوژی‌های جدید بطور سنتی کشورهای ضعیف و بازیگران غیردولتی را بطور بی‌سابقه‌ای توانمند ساخته است. گسترش اطلاعات قابلیت‌های جنگی، تهدیدات نوپدیدی را پیش‌روی جوامع و نیروهای نظامی پیشرفته‌تر قرار داده است (Goldman, 2008: 51). نه تنها نمی‌تواند از بازنگری در راهبرد منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای مواجه با تهدیدات نوپدید چشم‌پوشی کند بلکه باید به دنبال فرصت‌های جدیدی که شرایط دینامیک و متغیر جهان سیاست را به‌همراه دارند، باشد، امروزه تهدیدات نوپدید فقط شامل شرق آسیا و خاورمیانه نمی‌شود، بلکه اروپا نیز می‌باشد (Kaufman, 2007: 12).

دولت‌های ناکارآمد و گروه‌های تروریستی

آیا گروه‌های تروریستی به‌طور ذاتی به کشورهای ضعیف، به‌عنوان سرزمینی ایده‌آل جهت نفوذ و ادامه فعالیت جذب می‌شوند؟ با توجه به موقعیت‌های که گروه‌های تروریستی امروزه عمده عملیات‌های خود را انجام می‌دهند، تقریباً این نتیجه‌گیری را آسان می‌کند که کشورهای ضعیف‌تر نسبت به حمله شبکه تروریستی به‌دلیل عوامل متعدد بسیار مستعدتر می‌باشند (Piazza, 2008: 47).

از نظر تئوری، این احتمال وجود دارد که، کشورهای ناکارآمد و شکست‌خورده پرورش‌دهنده گروه‌های تروریستی باشند. سه دلایل برای این نتیجه‌گیری وجود دارد، الف؛ دولت‌های ناکارآمد و شکست‌خورده به‌دلیل عدم توانایی اعمال قدرت در داخل کشور، ظرفیت‌های لازم جهت اجرای قانون را ندارند و تبدیل به مناطق مطلوب عملیاتی می‌شوند؛ زیرا گروه‌های تروریستی، عمدتاً بدون کنترل دولت میزبان، با نفوذ در داخل خاک آنها، قادر به انجام عملیات هستند و در صورت وجود تشکیلات فعال حکومتی، مقامات سیاسی عمدتاً چنین مواردی را نادیده می‌گیرند؛ یا در موارد افراطی‌تر، برای تروریست‌ها حمایت‌های دولتی فراهم می‌کنند. ب؛ کشورهای شکست‌خورده پتانسیل عظیم منابع را در اختیار گروه‌های تروریستی قرار می‌دهند، زیرا آنها منابع سرشاری از شهروندان ناراضی، بیگانه و خائن دارند، که خشونت‌های سیاسی برای آنها رفتاری پذیرفته شده می‌باشد. ج؛ کشورهای شکست‌خورده فاقد «نشانه‌های بیرونی حاکمیت» هستند، تا با کاربرد آن محدودیت‌های قانونی در برابر مداخلات سایر کشورها، ایجاد کنند. مقامات فاسد دولتی اغلب با بهره‌برداری از این نشانه‌ها، اسناد قانونی مانند گذرنامه، ویزا و گواهینامه‌های کاربرنهایی جهت واردات و صادرات اسلحه، در مقابل پول، پشتیبانی سیاسی و حفاظت فیزیکی، در اختیار تروریست‌ها قرار می‌دهند (Piazza, 2008: 472). تروریسم یک پدیده محلی است؛ که در ساختارها یا نهادهای محلی حکومت، توسط گروه‌های محلی هدایت می‌شود (Newman, 2007: 464).

بدون شک، اقدام جامعه بین‌المللی برای توقف عملیات‌های تروریستی، در کشوری که مداخله خارجی را نمی‌پذیرد با مشکل مواجه خواهد شد. با وجود این، تلاش‌ها و همکاری‌های دیپلماتیک نظامی دفاعی بین دولت‌های ایران، آمریکا و افغانستان یا ایران، آمریکا به‌علاوه ائتلاف جهانی و عراق و ایران، ترکیه، عربستان سعودی، روسیه، آمریکا، و سوریه حاکی از آن است که، دولت‌های ناکارآمد همیشه مخالف کمک‌های خارجی نیستند، به‌ویژه هنگامیکه کشور ناکارآمد اقدام جامعه بین‌المللی را تنها راه دستیابی به ثبات و امنیت ملی خود تلقی می‌کند. هر چند طراحی ارتباط بین گروه تروریستی فراملی و دولت‌های شکست‌خورده به‌طور مستقیم قابل اجرا به‌نظر می‌رسد، ولی تجزیه و تحلیل موضوع با یک روش دقیق مشکل می‌باشد و شواهد قابل توجهی برای چالش کشیدن این رابطه وجود دارد (Newman, 2007: 464). گروه‌های تروریستی از درون کشورهایی که دارای دولت‌های قوی، با ثبات و دارای سیستم‌های گوناگون حکومتی هستند پا به‌عرصه می‌گذارند و از طریق آنها بهره‌برداری می‌شوند (National Post, 2014: 17).

تروریسم فراملی و دولت‌های ناکارآمد

ناکارآمدی دولت‌ها معمولاً از تعامل طولانی مدت تعدادی از عوامل فرسایشی قوی، حاصل می‌شود و زمانی که دولتی متحمل برخی یا همه این عوامل می‌شود شاهد طغیان گروه‌های شبه‌نظامی خواهد بود که منجر به کاهش اقتدار دولت می‌گردد. به‌اعتقاد کلر مهم‌ترین ویژگی یک کشور، ظرفیت آن در راستای حفاظت از جمعیت ملی در برابر حمله خارجی و مقابله با نافرمانی‌های درونی است؛ به‌علاوه از یک دولت انتظار می‌رود که از نفوذ خارجی بدون در نظر گرفتن اینکه این تهدید از جانب یک دولت می‌باشد یا بازیگر غیردولتی، ممانعت به‌عمل آورد (Klare, 2004: 117).

زمانی که شبه‌نظامیان قومی، نیروهای جدایی‌طلب، گروه‌های چریکی، ارتش‌های جنگ‌طلب و غیره شکل می‌گیرند دولت مرکزی باید سریعاً اقدام به خلع سلاح و نابودی این نهادها کند درغیراین‌صورت، کنترل دولت بر کشور به‌سرعت از بین می‌رود (Klare, 2004: 117). به‌طور مثال، سومالی به‌عنوان میدان جنگی برای کشورهای رقیب مانند؛ اریتره، اتیوپی، سازمان‌های غیردولتی مانند اتحادیه دادگاه‌های اسلامی و سایر گروه‌های مسلح، درآمد و هیچ نهاد مرکزی وجود ندارد که بتواند امنیت مرزی و نظم داخلی در سومالی را حفظ کند (Tessman, 2007: 36). به‌واسطه شرایطی که وجود دارد سومالی به قاچاق وسیع اسلحه روی‌آورده و به سازمان تروریستی الشباب اجازه داده تا در مسائل ایدئولوژیکی و آموزشی با سازمان تروریستی، القاعده، رابطه برقرار سازد. سومالی با عملکرد بسیار ضعیف، در همه دوازده شاخص مربوط به کشورهای شکست‌خورده با کسب ۱۱۳/۴ امتیاز رتبه اول را دارا می‌باشد.

افغانستان از چهار معیار کشورهای شکست‌خورده فهرست پاتریک، در هر دو ردیف امنیتی و رفاه اجتماعی، دارای رتبه دوم می‌باشد (Patrick, 2011: 51) و عموماً بر این نکته اتفاق نظر وجود دارد که علائم تروریسم در افغانستان به‌وسیله طالبان در اواسط دهه ۱۹۹۰ در واکنش به هرج و مرج و جنگ‌سالاری که پس از خروج نیروهای شوروی به‌وجود آمده بود، ایجاد شده است.

کشورهای شکست‌خورده و ناکارآمد، فاقد زیرساخت‌های حکومتی لازم جهت برطرف نمودن معضلات در مرزهای خود هستند، علاوه‌بر عدم‌توانایی در تامین رفاه مردم خود، توانایی تامین امنیت داخلی را نیز ندارند، که محیطی مناسب جهت پناه‌گیری سازمان‌های تروریستی ایجاد می‌کند. نکته این است که آیا کشورهای شکست‌خورده خواهان فعالیت سازمان‌های تروریستی درون مرزهای‌شان هستند؟ یا خیر و یا این‌که آنها ابزار لازم برای از بین بردن این گروه‌ها را ندارند؟ افغانستان و سومالی اولین نمونه از کشورهایی هستند که فعالیت‌های تروریستی زیادی، در آنها روی داده است.

تمرکز بین‌المللی بر روی کشورهای شکست خورده

تمرکز بین‌المللی بر روی دولت‌های شکست‌خورده، نگرانی امنیتی نسبتاً جدیدی است که به دلیل حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بوجود آمده است. پس از حملات القاعده از افغانستان محاسبات استراتژیک، به طرز چشمگیری تغییر کرد (Patrick, 2007: 644). ادبیات جدیدی را در استراتژی ۲۰۰۶ امنیت ملی آمریکا، می‌توان به وضوح مشاهده کرد که از نگرانی در خصوص دولت‌های شکست‌خورده سخن می‌گوید. کشورهای ضعیف و قحطی‌زده و مناطق بدون حکمرانی نه تنها تهدیدی برای مردم خود و باری گران بر اقتصاد منطقه‌ای هستند، بلکه برای سوءاستفاده تروریست‌ها، قاتلان و مجرمان بین‌المللی نیز مستعد می‌باشند (White House, 2006: 33).

اما آیا ناکارآمدی یک گزینه است؟ رابرت راتبرگ، به نقل از استفان والت در مقاله «کشورهای شکست‌خورده در جهانی از هراس»؛ می‌نویسد که کشورهای شکست‌خورده از زمینه‌های رشد بی‌ثباتی، مهاجرت گروهی و جنایت و صادرکنندگان ترور دچار ترس هستند. وجود این نوع کشورها و بی‌ثباتی آنها، نه تنها زندگی و معیشت مردم خود را تهدید می‌کنند بلکه صلح جهانی را نیز به خطر می‌اندازد (Rotberg, 2003: 5).

سوریه و عراق در رتبه پانزدهم و سیزدهم کشورهای ناپایدار در فهرست شاخص کشورهای شکست‌خورده قرار دارند (The Fund for Peace, 2014) و اخیراً شاهد حضور گروه افراطی سوری قدرتمندی با نام دولت اسلامی عراق و شام (داعش) بوده‌ایم که کنترل موصل، عراق را در ماه ژوئن ۲۰۱۴ تحت اختیار داشت. سوزان رایس، معتقد است که کشورهای ناکارآمد و شکست‌خورده، مانند پناهگاهی برای سازمان‌های تروریستی هستند و محیطی برای تحکیم جای پای‌شان ایجاد می‌کنند (Brookings Institute, 2013).

تهدیدات نوپدید خاورمیانه

پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا وارد یک جنگ جهانی بر علیه ترور شد. جمهوری اسلامی ایران نیز به‌منظور تامین منافع و امنیت ملی و با رعایت اصول دیپلماسی دفاعی به کشورهای افغانستان، عراق و سوریه جهت مقابله با سازمان‌های تروریستی مانند؛ طالبان، القاعده و داعش، مشاوره‌های دفاعی نظامی ارائه کرد و موفقیت‌های چشمگیری در این جبهه‌ها بدست آورد؛ از طرفی نیز شبکه‌های تروریستی، با سقوط رهبران قدیمی و به قدرت رسیدن رهبران جدید پیوسته به سازمان‌های جدیدتر با ایدئولوژی‌ها و جاه‌طلبی‌های متفاوت تکامل می‌یافتند. در سال‌های اخیر، جهان شاهد ظهور دولت اسلامی عراق و شام بود، که تا به امروز بیشترین خطر را برای منطقه خاورمیانه به‌همراه داشته است.

دولت اسلامی عراق و شام (داعش)

در خصوص تاریخچه و نحوه ایجاد داعش اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی استدلال می‌کنند که ظهور داعش به اوایل دهه ۱۹۹۰ برمی‌گردد؛ در حالی که اکثر محققین نخستین اقدام رسمی جهت توسعه آن را زمانی می‌دانند که ابومسعب الزرقاوی در ماه آوریل ۲۰۰۴ القاعده را در عراق تاسیس کرد (CNN, 2004). الزرقاوی مغز متفکر صدها بمب‌گذاری، آدم‌ربایی و سرقت در عراق بود. موفقیت زرقاوی در تقلید از استراتژی رهبری اسامه بن‌لادن، در ایجاد سلول‌های تروریستی نیمه خودمختار بود که در سراسر عراق، بسیاری از آنها حتی بعد از مرگ وی نیز می‌توانستند به کار خود ادامه دهند. سلول‌های تروریستی زرقاوی تحت رهبری ابویوب المصری، به رشد خود ادامه دادند، که مغز متفکر ایجاد دولت اسلامی عراق در آوریل ۲۰۰۷ بود. وی ابوعمر البغدادی، را به‌عنوان رهبر معرفی کرد. هدف المصری از ایجاد دولت اسلامی عراق، تلاش جهت تعیین یک چهره عراقی در هدایت خارجی جنبش القاعده و اتحاد گروه‌های مخالف سنی و شورشی بود (Roggio, 2010). با مرگ ابویوب المصری و ابوعمر البغدادی، رهبری به ابوبکر البغدادی، از اعضای

القاعده که قبلا در کمپ بوکا یکی از قرارگاه‌های آمریکا در جنوب عراق اسیر شده بود، رسید. ابوبکر البغدادی مسئول ادغام دولت اسلامی عراق با جبهه النصره در سوریه بود که به‌عنوان حکومت اسلامی عراق و شام شناخته می‌شد (BBC News, 2014) و به لحاظ ایدئولوژیکی، داعش یک گروه جهادی رادیکال تحت رهبری سنی است که در پی ایجاد یک خلافت منطقه‌ای (و در نهایت جهانی) از مسلمانان وفادار است که اسلام شیعی را رد می‌کنند. یکی از جنبه مهم داعش که اغلب به‌عنوان طبیعت ذاتی گروه رادیکال نادیده تلقی می‌شد، نفرت آنها از اسلام شیعی بود. این نفرت اساسا هسته‌ای برای پارادایم داعش است کل فلسفه آن به حول این ایده می‌چرخد (Shakdam, 2014). براساس گزارشات شبکه خبری ای.بی.سی و مرکز نظرسنجی و تحقیقات پهوو، حدود ۴۵-۵۵ درصد جمعیت مسلمان در عراق، شیعه می‌باشد. تحرکات داعش در عراق، به‌عنوان گامی در جهت هدف نهایی‌شان در ایجاد کشور می‌باشد (Lipka, 2014).

نظامیان داعش بیش از ۳۰، ۵۰ تا ۱۰۰ نفر تخمین زده شده بود و یک جریان پیوسته جذب داوطلبی از کشورهای سوریه، اروپا و حتی آمریکا به خود اختصاص داده بود. در مجموع تخمین زده می‌شد که داعش روزانه ۳۰۰۰۰۰۰ دلار از منابع نفت و گاز خود را از نواحی تحت کنترل در سراسر شمال عراق و سوریه به‌دست می‌آورد و حدود ۲۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار پول نقد و دارایی در اختیار داشت (Wing & Carina, 2014). داعش در آن زمان خود را به‌عنوان یک جایگزین برتر ایدئولوژیکی در درون جامعه جهادی، برای القاعده معرفی می‌کرد و عملا مشروعیت رهبر القاعده ایمان الطواهری را به چالش می‌کشید (Lister, 2014). با توجه به اینکه داعش به دنبال افزایش حضور خود در منطقه خاورمیانه بود. بنابراین باید کشورهایی را در نظر گرفت که در نزدیکی جغرافیایی حوزه‌های تحت نفوذ داعش قرار دارند تا با استفاده از شاخص کشورهای شکننده صندوق برای صلح ۲۰۱۴، کشورهایی که دارای عملکرد ضعیف هستند را شناسایی شوند زیرا احتمال دارد در معرض خطر حضور فعالان داعش در داخل مرزهای‌هایشان قرار گیرند.

می‌توان استدلال کرد اولا منطقه خاورمیانه نسبتا به‌مثابه یک کلیت عمل می‌کند. درحالی که در مقایسه با شمال شرقی آفریقا و اکثر نقاط آسیا، منطقه نسبتا پایداری به‌نظر می‌رسد؛ لازم به ذکر است که همه کشورها به استثنای کویت، عمان، بحرین، امارات متحده عربی و قطر (که در آستانه پایداری در نظر گرفته می‌شوند) با توجه به شرح ارائه شده در سمت راست نقشه، در وضعیت هشدار یا گوش به زنگ می‌باشند. پنج کشور که شامل؛ سوریه، عراق، یمن، افغانستان و پاکستان هستند. به‌عنوان کشورهای بسیار ضعیف ظاهر می‌شوند، و در حالت هشدار قرار دارند. ایران، عربستان سعودی،

اردن و لبنان دولت‌های گوش به زنگ هستند، اما آمار پایداری آنها به‌مراتب بهتر از پنج کشور مذکور می‌باشد. به‌منظور محدود کردن حیطه این پژوهش، کشورهای افغانستان، پاکستان و یمن جهت بررسی احتمال تشکیل سازمان‌های تروریستی انتخاب شده‌اند و هدف پاسخ به این سوال است که آیا ایران با استفاده از دیپلماسی دفاعی قادر به مقابله با تهدیدات نوپدید ناشی از سازمان‌های تروریستی در کشورهای همجوار خود خواهد بود؟

از آنجائی که جمهوری اسلامی ایران با کاربرست اصول دیپلماسی دفاعی با دولت‌های قانونی سوریه و عراق جهت مقابله با تهدیدات نوپدید سازمان تروریستی داعش همکاری منطقه‌ای دارد و از طرفی هم داعش در آن دو کشور حضور داشت، این دو کشور در تجزیه و تحلیل قرار نمی‌گیرند. البته شاید این پرسش مطرح گردد که با توجه به نزدیکی جغرافیایی جمهوری اسلامی ایران، ترکیه و عربستان سعودی به عراق و سوریه چرا آنها برای تجزیه و تحلیل در نظر گرفته نمی‌شود؟ در پاسخ باید گفت که درست است که این نزدیکی جغرافیایی خطرات ذاتی برای آنها در منطقه، به‌همراه دارد ولی هر سه کشور عملا از حضور داعش در منطقه ابراز نارضایتی کرده‌اند و فعالانه‌ای برای کاهش نفوذ آن در منطقه

گام‌های برداشته‌اند. از طرفی هم این سه کشور قدرت‌های منطقه‌ای محسوب می‌شوند که قادر به تامین امنیت داخلی و خارجی خود می‌باشند، بنابراین آنها مورد بررسی قرار نمی‌گیرند.

افغانستان

افغانستان با توجه به داده‌های تحلیل صندوق برای صلح رتبه ششم را در میان ۱۷۸ کشور به خود اختصاص داده است. علاوه بر این، از زمان ایجاد این شاخص تاکنون، افغانستان همچنان در میان ضعیف‌ترین کشورهای جهان از نظر عملکرد قرار داشته است. افغانستان در ۲۰۰۵ رتبه یازدهم را در میان ۷۶ کشور حاشیه‌ای جهان، داشت (The Fund for Peace, 2005) و با توجه به داده‌های موسسه اقتصاد و صلح رتبه دوم را از جهت تعداد افراد کشته شده بر اثر اقدامات تروریستی به خود اختصاص داده است (The institute for economics & peace, 2015: 21). با توجه به تاریخچه شبکه‌های تروریستی که در افغانستان فعال بودند، این کشور می‌تواند به‌عنوان هدف مطلوبی برای داعش باشد. به‌ویژه طالبان، یک گروه بنیادگرای اسلامی پشتون که از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ بر آن کشور مستولی بود و به نظر می‌رسید که آمریکا اسامه بن لادن را در خلال جنگ علیه ترور تحت پوشش داشت. از زمان آغاز عملیات‌های ضد ترور آمریکا در ۲۰۰۱ تاکنون، گروه طالبان به‌شدت تحت تعقیب بودند. تا این‌که، رئیس‌جمهور اوباما حضور نظامی آمریکا در افغانستان را از ۱۰۱۰۰۰ سرباز در ۲۰۱۱ به ۳۲۰۰۰ نفر کاهش داده است، علاوه بر این، وی در ماه مه ۲۰۱۴ برنامه‌ای جهت کاهش نیروها به سطح ۹۸۰۰ نفر تا پایان ۲۰۱۴ اعلام کرد و در نهایت این‌که تا ۲۰۱۶ تنها یک نیروی حفاظت از سفارت باقی بماند (Landler, 2014). این خبرها، حاکی از یک خلاء امنیتی، پس از خروج نیروهای امنیتی آمریکا از افغانستان بود و امکان داشت افغانستان با سرنوشتی مشابه عراق که پس از خروج نیروهای آمریکای در دسامبر ۲۰۱۱، گروه‌های رادیکال برای بازستاندن جایگاه‌شان، دست به تلاش‌های زدند، مواجه گردد (Salam, 2014). قابلیت دولت افغانستان جهت دفاع از خود پس از خروج نیروهای نظامی جای سوال دارد. طالبان افغانی درصدد برقراری اتحاد با داعش جهت ایجاد شورشی تازه بود. ریشی ایانگار به نقل از فرمانده میرویس، رهبر حزب اسلامی، در مجله تایمز چنین می‌نویسد: «ما برای آنها (داعش) دعا می‌کنیم و اگر در نحوه کار آنها مشکلی مشاهده نکنیم، به آن‌ها خواهیم پیوست (Iyengar, 2013).

با تشخیص این نکته که حکومت و نیروی امنیتی افغانستان شکننده‌تر از عراق می‌باشد، پس از خروج کامل نیروهای آمریکایی، در برابر اقدامات سازمان‌های تروریستی یا فعالیت آنها در داخل مرزهای شان، قادر به دفاع از خود نخواهند بود. بنابراین علاوه بر جمهوری اسلامی ایران، ترکمنستان، تاجیکستان و چین نیز در مرزهای خود مجدداً مواجه با تهدیدات نوپدید خواهند بود در صورتی که جمهوری اسلامی ایران ابتکار عمل را به‌دست گیرد از طریق ایجاد، ائتلافی جهت تقویت و گسترش مناسبات و همکاری دفاعی امنیتی با کشورهای مذکور، از طریق اعتمادسازی، تنش‌زدایی، امنیت‌سازی و تولید قدرت، نقش مهمی در ایجاد ثبات و امنیت پایدار در منطقه خواهد داشت و بدین ترتیب از طریق دیپلماسی دفاعی نه تنها با تهدیدات نوپدید منطقه‌ای مقابله نموده بلکه روابط خود را کشورهای عضو پیمان شانگهای مستحکم‌تر نموده و راه دست‌یافتن به عضویت دائم خود در این پیمان را هموارتر نموده است.

پاکستان

پاکستان در رتبه‌بندی شاخص‌های کشورهای شکننده در ردیف دهم از میان ۱۷۸ کشور قرار دارد و علت وخامت وضعیت پاکستان در رتبه‌بندی شاخص‌های صندوق برای صلح، به‌دلیل نارضایتی‌های شدید مردم این کشور از نخست‌وزیر سابق خود، راجا پرویز اشرف (پرویز مشرف) بود که در ماه ژانویه علی‌رغم این‌که در مقام صدارت بود به اتهام فساد در اقدامات

مربوط به ۲۰۱۰ دستگیر شد. همچنین، این رتبه‌بندی پایین نتیجه تعداد زیاد بمب‌گذاری‌ها در طول سال بوده است. از جمله، حمله انتحاری ماه سپتامبر به مسیحیان می‌باشد که مسئولیت آن را طالبان بر عهده گرفت. طی یک حمله انتحاری دو نفره، بیش از ۸۰ نفر در کلیسای پیشاور کشته شدند. این حمله انتحاری در تاریخ پاکستان جزو مرگبارترین حملات بود (The Fund for Peace, 2014) و با توجه به داده‌های موسسه اقتصاد و صلح رتبه چهارم را از جهت تعداد افراد کشته شده بر اثر اقدامات تروریستی به خود اختصاص داده است (The institute for economics & peace, 2015: 23). گزارشاتی وجود دارد که طالبان پاکستان از داعش حمایت می‌کرد. در بیانیه‌ای که توسط سخنگوی طالبان شاهیید الله شاهیید منتشر شد، وی اعلام کرد: همه مسلمانان در جهان انتظارات زیادی از داعش دارند، ما با شما هستیم. ما مجاهدین (مبارزان) برای مبارزه در اختیار شما قرار می‌دهیم و از هیچ‌گونه حمایت ممکنه دریغ نمی‌کنیم (Al Arabiya, 2014). کاملا روشن است که داعش در میان افراط‌گرایان درون دولت طرف‌دارانی را به دست آورده و تمایل به انجام عملیات در پاکستان را دارند. دولت پاکستان زمانی متوجه خطر شد که، یک یادداشت مخفی حاوی اطلاعاتی از اهداف داعش در مرزهای پاکستان را بدست آورد. به گفته مجیب احمد از ان.بی.سی، یادداشت حاوی جزئیاتی در مورد برنامه‌ریزی استراتژیک یک حمله ایذائی ۱۰ نفره، به همراه یک طرح جامع جنگ علیه ارتش پاکستان و تلاش برای پیوستن به نیروهای شبه‌نظامی محلی با هدف وارد آوردن تلفات به یگان‌های ارتش پاکستان که در عملیات ضرب آژب شرکت می‌کردند، بود (Ahmed, 2014). در صورت بروز تهدیدات نوپدید از جانب کشور پاکستان علاوه بر جمهوری اسلامی ایران، هند و چین نیز در مرزهای خود مواجه با چالش خواهند. ائتلاف سه جانبه جمهوری اسلامی ایران، چین و هند جهت مقابله با سازمان‌های تروریستی، موجب بهبود جایگاه ایران در منطقه خواهد شد.

یمن

یمن در رتبه‌بندی شاخص‌های کشورهای شکننده صندوق برای صلح، دارای رتبه هشتم از میان ۱۷۸ کشور می‌باشد (The Fund for Peace, 2014) و با توجه به داده‌های موسسه اقتصاد و صلح رتبه دوم را از جهت تعداد افراد کشته شده بر اثر اقدامات تروریستی به خود اختصاص داده است (The institute for economics & peace, 2015: 26). علی‌رغم کمک ۶۰۰ میلیون دلاری آمریکا به دولت یمن، ناکامی دولت یمن در پرداختن به مسائل پیش‌پا افتاده، دولت حاکم و ریاست جمهوری هادی را به سمت سقوط هدایت کرده و ظرفیت و تعهد دولت در دراز مدت در مبارزه با شبه‌نظامیان، سوال برانگیز شده است (Almosawa, 2014). در حالی که حکومت یمن تقلا می‌کرد، شکل صحیحی از خودگردانی را مورد شناسایی قرار دهد، داعش، حمایت القاعده شبه جزیره عرب را بدست آورده بود. القاعده شبه جزیره عرب اعلام کرد که همبستگی ما با برادران مسلمان در عراق علیه جنگ صلیبی است. خون و مجروحین آنها از ما می‌باشد و ما قطعا از آنها حمایت خواهیم کرد. القاعده از احساسات جدایی‌طلبانه در یمن، که توسط سرکوب‌های امنیتی و حاشیه‌سازی سیاسی تشدید شده بود، سوءاستفاده می‌کرد (Almosawa, 2014). هر چند کشته‌شدن احتمالی رهبر داعش، بکر البغدادی، در حملات هوایی القیام در ۸ نوامبر ۲۰۱۴، پیشرفتی خوبی برای نیروهای درگیر با داعش بود، ولی با بررسی تاریخی داعش شبه جزیره عرب و دولت اسلامی عراق و شام، می‌توان به این نتیجه دست یافت که این به معنای بازداشتن گروه تروریستی از دست‌یابی به هدف‌شان نخواهد بود. در طی ۱۲ سال، ۱۰۶ حمله هوایی با استفاده از پهپاد صورت گرفت که منجر به کشته شدن ۵۲۵ تروریست شد؛ از جمله انور العوالکی، یکی از تروریست‌های برجسته آمریکایی‌تبار القاعده که در این حملات کشته شد (Griffin, 2011).

چالش‌های دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی ایران

با توجه به وجود کشورهای ناکارآمد در خاورمیانه و گسترش سازمان‌های تروریستی فراملی در داخل مرزهای کشورهای همسایه ج.ا.ایران، تهدیدات نوپدیدی بر [منافع و امنیت ملی] جمهوری اسلامی ایران تاثیرگذار خواهند بود. چرخه‌های تهدیدات امنیتی یکی از مهم‌ترین چالش‌های نوپدید دیپلماسی دفاعی ج.ا.ایران می‌باشد که موجب بروز فضای امنیتی در منطقه شده است. همچنین روابط جمهوری اسلامی ایران با سایر کشورهای منطقه را بغرنج کرده است (The Institute for Economics & Peace, 2015: 59). کشورهای منطقه با از دست دادن قدرت و اقتدار مرکزی خود، بستر مناسبی را جهت ورود سازمان‌های تروریستی فراملی فراهم می‌کنند و در نتیجه جهت تامین امنیت منطقه، قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در این کشورها حضور پیدا می‌کنند. این وابستگی دولت‌های شکننده به قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای موجب بروز چرخه امنیتی می‌شود پیدایش گروه‌های تروریستی، رشد جرائم سازمان یافته و در نتیجه بروز چرخه امنیتی در منطقه از مهم‌ترین مصادیق تهدیدات نوپدید در منطقه است. حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خاورمیانه نه تنها ثبات و آرامش ایجاد نکرده، بلکه نسبت به سال‌های قبل بر بی‌ثباتی و ناآرامی در منطقه افزوده است. در همین زمینه بر اساس آمار موسسه صلح و اقتصاد، کشورهای عراق و سوریه از بین ۱۶۲ کشور، به ترتیب جایگاه ۱۶۱ و ۱۶۲ را در زمینه صلح و ثبات دارند. عراق و سوریه از جمله ناامن‌ترین کشورها هستند که در آنها روند صلح و امنیت با چالش زیادی روبروست که بر دیگر کشورهای همسایه در خاورمیانه تاثیرگذار هستند.

نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که محوریت تحولات کلیدی عرصه بین‌المللی پس از دوران جنگ سرد با بروز تهدیدات نوپدید و سازمان‌های غیردولتی بود که عرصه‌های جدیدی برای فعالیت نیروی نظامی ایجاد کرده بود و دیپلمات‌های نظامی با هدف تاثیرگذاری بر محیط بین‌المللی و ایجاد روابط بین نیروهای نظامی ابتکار عمل را در اختیار گرفتند، دغدغه اصلی محیط امنیتی بین‌المللی شبه‌نظامیان، جنگ‌سالاران و جنبش‌های افراطی مذهبی می‌باشد که با سوءاستفاده از خلاء امنیتی درون کشورهای شکست‌خورده و ناکارآمد، چالش‌های امنیتی نوپدیدی به عرصه بین‌الملل وارد می‌کنند که مستلزم پاسخ‌های نظامی متفاوتی می‌باشند.

در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا (منا) جمهوری اسلامی ایران با کاربست موثر دیپلماسی دفاعی در راستای منافع و امنیت ملی از طریق ایجاد ائتلاف جهت تقویت و گسترش مناسبات و همکاری‌های دفاعی امنیتی با سایر قدرت‌های منطقه‌ای، از طریق ایجاد اعتماد، تنش‌زدایی، امنیت‌سازی و تولید قدرت، نه تنها می‌تواند نقش مهمی در ایجاد ثبات و امنیت پایدار در منطقه منا بعهده گیرد، و بدین ترتیب با تهدیدات نوپدید منطقه‌ای مقابله نماید، بلکه روابط خود را با سایر کشورهای منطقه مستحکم‌تر می‌نماید.

کشورهای افغانستان، پاکستان و یمن دارای پنج نقطه مشترک هستند:

یک؛ دولت‌های هر سه کشور، نه تنها کنترل همه جانبه‌ای بر جمعیت خود ندارند، بلکه توانایی تامین امنیت در برابر تهدیدات خارجی را نیز ندارند.

دو؛ بطور مقایسه‌ای، هر سه در میان کشورهای ناپایدار جهان و در ردیف بالای فهرست شاخص کشورهای شکننده صندوق برای صلح قرار دارند.

سه؛ افغانستان، پاکستان و یمن همواره با حضور گروه‌های افراطی، که هدف آنها سرنگونی هیات حاکمه می‌باشد، در چالش هستند.

چهار؛ در هر سه کشور، گروه‌های تروریستی وفاداری‌شان را به داعش اعلام کردند.

پنج؛ با توجه به این مشاهدات، می‌توان توجیه کرد که هر سه کشور در معرض خطر نسبتاً زیادی هستند که، داعش یا سازمان‌های تروریستی فراملی در داخل مرزهای‌شان مستقر گردد.

بنابراین این احتمال وجود دارد که سازمان‌های تروریستی، همراه با هم‌دستان جدید خود در کشورهای منطقه، به دنبال استفاده از یک خلاء امنیتی مشابه آنچه که در عراق یافت شد، باشند.

در صورتی که داعش به سمت افغانستان حرکت کند، جمهوری اسلامی ایران فرصت بیشتری برای ارزیابی دقیق اهداف احتمالی آن در منطقه و همچنین ارزیابی ظرفیت دفاعی افغانستان، پاکستان و یمن به منظور دفاع از خود در برابر این تهدید را خواهد داشت.

راه‌حل احتمالی، این است که جمهوری اسلامی ایران، با توجه به ماهیت موقعیت ژئواستراتژیک، ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک خود و تجربه هماهنگی و همکاری با سایر قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، در جهت از بین بردن سازمان‌های تروریستی و داعش، در کشورهای افغانستان، عراق و سوریه دارد، می‌بایست اقدام به تقویت و گسترش مناسبات و همکاری دفاعی با کانون‌های قدرت منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، از طریق ایجاد سیستم‌های امنیتی منطقه‌ای جهت مقابله با تهدیدهای نوپدید نماید.

دستگاه‌های دبلماسی و نظامی جمهوری اسلامی ایران با جهت‌گیری در راستای منافع و امنیت ملی، و تبلورشان در مفهوم دبلماسی دفاعی، قادر خواهند بود از طریق ائتلاف با قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بر تهدیدات نوپدید غلبه کنند. هر چند که فکر همکاری با قدرت‌های فرامنطقه‌ای موجب آشفتگی بسیاری در عرصه داخلی و بین‌المللی می‌شود، ولی شاید جمهوری اسلامی ایران گزینه مناسب‌تری نیز نداشته باشد، بویژه آن که سایر کشورهای منطقه انگیزه جدی جهت برچیده شدن جنبش‌های افراطی مذهبی را ندارند. جمهوری اسلامی ایران با نادیده گرفتن توانایی قدرت‌های فرامنطقه‌ای برای حضور نظامی فعال و معتبر در منطقه، میزان قابل توجهی از نیروی انسانی و قدرت آتش را که می‌تواند در راستای اهداف خود در جهت مقابله با تروریسم بکار ببندد، را از دست می‌دهد. جمهوری اسلامی ایران باید در پی ایجاد یک استراتژی جامع برای مقابله با جنبش‌های افراطی مذهبی در منطقه خاورمیانه باشد.

۱. عسگری، محمود و دیگران (۱۳۹۲) **دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی ایران**، تهران. انتشارات مرکز آموزشی و پژوهشی سپهبد شهید صیاد شیرازی.
۲. قاسمیان، علی، فلاح‌نژاد، علی (۱۳۸۷) «استراتژی جنگ پیشگیرانه ایالات متحده آمریکا علیه عراق در بوته نقد»، **فصلنامه مطالعات سیاسی**، شماره ۲، صص ۱۲۰-۱۰۳.
۳. یزدان‌فام، محمود (۱۳۸۶) «ضربه نخست: حمله پیش‌دستانه و پیش‌گیرانه در سیاست امنیت ملی آمریکا»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال دهم، شماره دوم، مسلسل ۳۶، صص ۳۹۸-۳۸۳.

ب) لاتین

1. Berridge, G.R., Soper K. M.& Otte, T., G. (2001). **Diplomatic Theory from Machiavelli to Kissinger**, New York. Palgrave Publishers Ltd.
2. Cottey, A.& Forster, A. (2004) **Reshaping Defence Diplomacy: New Roles for Military Cooperation& Assistance**, London, Oxford University Press.
3. Constantinou, M., C., Kerr, P.& Sharp, P. (2016) **The SAGE handbook of diplomacy**, London. SAGE Publications Ltd.
4. Cooper, F., A., Heine, J.& Thakur, R. (2013) **The Oxford handbook of modern diplomacy**, Oxford. Oxford University Press.
5. Dawson, M.& Omar, M (2015) **New Threats& Countermeasures in Digital Crime& Cyber Terrorism**, Hershey. IGI Global.
6. Dawoody, R., A (2016) **Public Administration, Governance& Globalization Eradicating Terrorism from the Middle East, Policy& Administrative Approaches, Switzerland**. Springer International Publishing.
7. Fonseca, B., Rosenm, D., J (2017) **the new us security agenda: trends& emerging threats**, Gewerbestrasse, Springer Nature.
8. Kane, C.& Murauskaite, E (2014) **Regional Security Dialogue in the Middle East Changes, challenges& opportunities**, Lodon-New York. Routledge.
9. Krahnann, E (2015) **new threats& new actors in international security**, New York. Palgrave Macmillan.
10. Kaufman, G.m R (2007) **in defense of the Bush doctrine, Kentucky**. The University Press of Kentucky.
11. Jacoby, T., A.& Sasley, E (2002) **Redefining security in the Middle East**, Manchester. Manchester University Press.
12. Nicholson, H (1963) **Diplomacy**, Oxford. Oxford University Press.
13. Patrick S (2011) **Weak links: fragile states, global threats& international security**, Oxford. Oxford University Press.
14. Pigman, G., A (2010) **Contemporary Diplomacy**, Cambridge. Polity.

15. Sending, O., J., Pouliot, V. & Neumann, B., I (2011) **Diplomacy & the making of world politics**, Cambridge. Cambridge University Press.
16. Sharp, M. & Agboluaje, A. (2004) **Science & society in the face of the new security threats**, Amsterdam. IOS Press.
17. Sharp, P. (2009) **Diplomatic Theory of International Relations**, Cambridge. Cambridge University Press.
18. Steiner, H., B. (2004) **Collective preventive diplomacy a study in international conflict management**, New York. State University of New York Press.
19. Tow, T., W. & Taylor, B (2013) **Bilateralism, Multilateralism & Asia-Pacific Security Contending cooperation**, Abingdon. Routledge.
20. Fetic G .S (2014) "Fields of classic diplomacy with which defence diplomacy interacts horizontally. Preventive diplomacy, coercive diplomacy", **revista academiei forțelor terestre NR. 1 (73)/2014** pp. 10-16.
21. Swistek, G. (2012) "The nexus between public diplomacy & military diplomacy in foreign affairs & defense policy," **Connections: The Quarterly Journal**, 11(2), pp. 79-89.
22. Ahmed, M., 2014. "ISIS has Master Plan for Pakistan, Secret Memo Warns." NBC News. See also URL <http://www.nbcnews.com/storyline/isis-terror/isis-has-master-plan-pakistan-secret-memo-warns-n244961>.
23. Al Arabiya, 2014. "Pakistani Taliban Vow Support for ISIS Fighters." Al Arabiya News. October 5, 2014. See also URL <http://english.alarabiya.net/en/News/middle-east/2014/10/05/Pakistan-Taliban-pledges-support-to-ISIS-.html>.
24. BBC News Middle East, 2014. "Syria Iraq: The Islamic State Militant Group," See also URL <http://www.bbc.com/news/world-middle-east-24179084>.
25. Boot, M. 2012: "What it will take to Secure Afghanistan." Council on Foreign Relations. June 2012. Available at: <http://www.cfr.org/afghanistan/take-secure-afghanistan/p28587>.
26. Brookings Institute, 2013. Susan E. Rice, "The new national security strategy: focus on failed states," See also URL <https://www.brookings.edu/research/the-new-national-security-strategy-focus-on-failed-states/>.
27. CNN Library, 2004. ISIS Fast Facts, See also URL <http://www.cnn.com/2014/08/08/world/isis-fast-facts/>.
28. Institute for economic & peace, 2015. "The global peace index," See also URL http://economicsandpeace.org/wp-content/uploads/2015/06/Global-Peace-Index-Report-2015_0.pdf.
29. Institute for economic & peace, 2015. "The global terrorism index," See also URL <http://economicsandpeace.org/wp-content/uploads/2015/11/Global-Terrorism-Index-2015.pdf>.
30. National Post, 2014. "Fort Hood Shooter Nidal Hasan writes letter to ISIS asking to join their terror group." National Post. August 29, 2014, See also URL <http://news.nationalpost.com/2014/08/29/fort-hood-shooter-nidal-hasan-writes-letter-to-isis-asking-to-join-their-terror-group/>.

31. Rotberg, R., 2003. "Failed States, Collapsed States, Weak States: Cause & Indicators," State Failure & State Weakness in a Time of Terror, (Washington, DC: Brookings, 2003), See also URL
32. http://www.brookings.edu/press/books/chapter_1/statefailureandstateweaknessinatimeoferror.pdf.
33. The Fund for Peace, 2014. "Fragile states index & cast framework methodology", See also URL <http://www.fundforpeace.org/global/?q=indicators>.
34. The Fund for Peace, 2014. "Failed State Index: The Troubled Ten", See also URL <http://library.fundforpeace.org/fsi14-fragile10-2>.
35. The Fund for Peace, 2014. "The Fragile States Index 2014," See also URL <http://ffp.statesindex.org/>.
36. The Fund for Peace. 2011. "The Failed State Index 2011 Interactive Grid", See also URL <http://www.fundforpeace.org/global/?q=fsi-grid2011>.
37. The Fund for Peace, 2005. "The Failed States Index 2005", See also URL <http://ffp.statesindex.org/rankings-2005-sortable>.
38. U.S. Department of State, 2001. "Background note: Afghanistan," last modified November 28, 2001, See also URL <http://www.state.gov/r/pa/ei/bgn/5380.htm>.
39. White House, 2006. "The National Security Strategy of the United States of America," See also URL <http://www.comw.org/qdr/fulltext/nss2006.pdf>

جایگاه آموزش حقوق شهروندی بر کاهش خشونت پلیس

سروش امیری*

دکترای روابط بین الملل و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم انتظامی امین

علیرضا احدنژاد

دانش آموخته کارشناسی ارشد

چکیده

زمینه و هدف؛ پلیس به‌عنوان مهم‌ترین نیرویی که حفظ امنیت داخلی را بر عهده دارد، اما در راستای تأمین حقوق شهروندان، در روند کاری خود مرتکب خشونت و تعرض به آزادی یا امنیت یا حقوق شهروندی شهروندان می‌شود. این مقاله با روش توصیفی تحلیلی درصدد تبیین راهکاری برای برون‌رفت از این خشونت و تعارض درونی وظائف پلیس است. براین اساس مفروض مقاله آموزش هدفمند حقوق شهروندی سبب کاهش خشونت و تعرض به آزادی یا امنیت شهروندان می‌شود. ارائه آموزش‌های لازم برای روشن شدن اذهان عمومی نسبت به حقوق شهروندی و چگونگی صیانت آن توسط پلیس، برخی برداشت‌های نادرست را از میان بر می‌دارد. آموزش حقوق مورد احترام شهروندان به پلیس نیز موجب می‌شود اجزاء این نیروی امنیتی، از خشونت و تعرض به حقوق شهروندان، هرچند متهمین و مجرمین بپرهیزند تا از این رهگذر، کارآمدی پلیس در تأمین حقوق شهروندی حاصل شود.

کلید واژه‌ها

حقوق شهروندی، آموزش، حقوق بشر، پلیس، امنیت، حقوق متهم.

* Email: suroush.jnu@gmail.com.

کارآمدی هر نهاد، در برداشت عمومی، عبارت است از رسیدن به اهداف موردنظر آن نهاد، در کوتاه‌ترین مدت و با کمترین هزینه. پلیس، به‌عنوان نیروی امنیتی که وظیفه برقراری نظم و امنیت اجتماعی را به عهده دارد، از یک‌سو وظیفه تضمین بخشی مهمی از حقوق شهروندی، مانند حفاظت از جان و مال و حقوق و امنیت شهروندان را متقبل می‌شود و از سوی دیگر، به‌هنگام انجام وظائف خود، بنا به ارتباط مستقیم با شهروندان، ممکن است اقداماتی صورت دهد که به‌حق یا ناحق، به‌عنوان تضییع حقوق شهروندی تلقی گردد. امروزه، توجه به حقوق شهروندی و پاسداری از آن به یکی از گفتمان‌های پرطرفدار در عرصه حقوق داخلی و حتی حقوق بین‌الملل تبدیل شده است. در ضرورت صیانت از حقوق شهروندی تردیدی نیست؛ اما تعیین گستره این حقوق، محدودیت‌های ناشی از مصالح اجتماعی، سیاسی و امنیتی، موجب بروز چالش‌هایی برای نهادهای مرتبط از جمله پلیس می‌شود. یافتن مرز حقوق شهروندی تضمین شده، کمک شایانی به حل چالش رویاروی پلیس خواهد نمود. توضیح این‌که، اگر مشخص شود چه زمانی حقوق شهروندی محترم‌اند و چگونه ممکن است تمام یا بخشی از آن از شهروند سلب شود، می‌توان پاسخ روشنی به مسأله‌ای که همواره پیش روی پلیس است، داد. نظر به ضرورت شناخت اجمالی از حقوق شهروندی، به‌ویژه در کشور ما که متأثر از موازین قانونی و تعالیم اسلامی است، باید این مفهوم با ویژگی مورد اشاره در کشور مورد شناسایی و بررسی قرار گیرد. این مقاله با **روش** توصیفی تحلیلی درصدد تبیین راهکاری برای برون‌رفت از این خشونت و تعارض درونی وظائف پلیس است. بر این اساس مفروض مقاله آموزش هدفمند حقوق شهروندی سبب کاهش خشونت و تعرض به آزادی یا امنیت شهروندان می‌شود. ارائه آموزش‌های لازم برای روش نشدن اذهان عمومی نسبت به حقوق شهروندی و چگونگی صیانت آن توسط پلیس، برخی برداشت‌های نادرست را از میان بر می‌دارد. آموزش حقوق مورد احترام شهروندان به پلیس نیز موجب می‌شود اجزاء این نیروی امنیتی، از خشونت و تعرض به حقوق شهروندان، هرچند متهمین و مجرمین بپرهیزند تا از این رهگذر، کارآمدی پلیس در تأمین حقوق شهروندی حاصل شود. نظر به این‌که، ارائه ملاک و معیار روشن برای تعیین حقوق شهروندی حمایت شده، بدون توجه به مقررات مرتبط امکان‌پذیر نیست، اشاره به اهم مقرراتی که حقوق شهروندی را مشخص می‌کند، ضرورت می‌یابد. درنهایت جایگاه آموزش حقوق شهروندی در کارآمدی پلیس با تأکید بر مقررات و موازین تعیین‌کننده این حقوق مورد اشاره قرار می‌گیرد.

مفاهیم، مبانی تاریخی و نظری

حقوق شهروندی

«شهروند» مرکب از دو کلمه «شهر» به‌معنای جامعه انسانی و «وند» به‌معنای عضو وابسته به این جامعه است. در مورد اصطلاح «شهروند»، توضیحات مفصلی ارائه می‌شود (میلر، ۱۳۸۳: ۱۲۶). که پرداختن به آن از حوصله این نوشته خارج است، اما مسلم این‌که، به‌صرف جمع‌شدن افراد در مکانی خاص و تشکیل اجتماع انسانی، شهر و به‌تبع آن شهروند به وجود نمی‌آید. به‌عبارت‌دیگر، اجتماع انسانی شرط لازم شهروندی محسوب می‌شود، ولی شرط کافی نیست. افراد زمانی لقب شهروند را به خود می‌گیرند که حقوق و تکالیف خود را بشناسند و به آن عمل کنند. در این صورت، شهر تشکیل شده و شهروند معنا و مفهوم پیدا می‌کند. بنابراین، شهروندان به‌عنوان اعضاء رسمی شهر و اتباع کشور، حقوق و وظائفی دارند که ضامن حرمت و جایگاه ایشان است. هرچند حقوق و مسئولیت‌های شهروندان به‌طور کامل در قوانین پیش‌بینی نمی‌شود، اما مهم‌ترین آن‌ها در قوانین داخلی و حتی مقررات بین‌المللی احصا شده‌اند. به‌رحال، جامعه نیازمند مقرراتی است که روابط تجاری، اموال، مالکیت، شهرسازی، امور سیاسی و حتی مسائل خانوادگی بر اساس آن، سامان یابد. حقوق

شهروندی شامل حقوق و تکالیف مردم در برابر یکدیگر و اصول و هدف‌ها و وظایف و روش انجام آن می‌شود. همچنین، نحوه اداره امور شهر و کیفیت نظارت بر رشد هماهنگ شهر را می‌توان به‌عنوان مهم‌ترین اصولی دانست که منشعب از حقوق اساسی کشور است (شکری، ۱۳۸۶: ۸۰). از این‌رو، بخش قابل‌توجهی از این مفاهیم در قانون اساسی می‌آید. از تأکید بر شهر در حقوق شهروندی باید فراتر رفت و شایسته است آن را مترادف حقوق اتباع کشور بدانیم. همچنان که گاهی، شهر در مفهوم حقوق شهروندی، مترادف با «ملت گسترده» گرفته می‌شود (میلر، ۱۳۸۳: ۱۳۰)؛ زیرا نمی‌توان این حقوق را در روابط همشه‌ریان یا مسئولین شهرها با مردم بررسی کرد، بلکه باید در روابط هم‌میهنان یا دولتمردان با اتباع، مورد جستجو قرارداد. تجربه شهروندی، همواره مقید به مرز بوده است. ابتدا شهروندی در داخل مرزهای دولت کشور و سپس شهروندی در چارچوب محدودیت‌های دولت - ملت. (شکری، ۱۳۸۶: ۱۳۴). پرسشی که ممکن است در این خصوص مطرح شود این است که آیا حقوق شهروندی آمیخته‌ای است از حقوق، وظایف و مسئولیت‌های شهروندان کشور در قبال یکدیگر و دولت یا قوای حاکم و یا تنها شامل حقوق و امتیازاتی است که وظیفه تأمین آن حقوق بر عهده دولت یا به‌طور کلی قوای حاکم هست؟

به نظر می‌رسد حقوق شهروندی در معنای اخص، تنها شامل جنبه مثبت اخیرالذکر باشد، به میان می‌آید، جنبه سلطه و توان مطالبه مطرح است تا «حقوق» زیرا هرگاه سخن از چائی که برخی حقوقدانان مانند دابن^۱ بلژیکی، حق را به معنی تعلق و تسلط تعریف می‌کنند (ساکت، ۱۳۷۱: ۴۵). با وجود این، در معنای گسترده، می‌توان حقوق شهروندی را به وظائف و مسئولیت‌های ناشی از زندگی اجتماعی نیز سرایت داد. برخی معتقدند از منظر جمهوری‌گرایانه، شهروندی بیشتر متضمن تعهدات است. این نگاه بیشتر مشتمل بر تقویت و ارتقای منافع مشترک جامعه سیاسی است (میلر، ۱۳۸۳: ۱۲۸). شهروندی از این منظر، مجموعه گسترده‌ای از حقوق و تکالیف فردی و اجتماعی است. این حقوق و تکالیف، اگرچه فردی می‌باشند، اما برآیند آن‌ها به پیشرفت وضعیت اجتماعی کمک خواهد کرد. همچنین است مشارکت‌های اقتصادی، خدمات عمومی، فعالیت‌های داوطلبانه و دیگر فعالیت‌های اجتماعی که در بهبود وضعیت زندگی همه شهروندان مؤثر خواهد افتاد. در واقع، این نگاه ضمن اشاره به حقوق شهروندی مدون و قانونی، در نگاه کلی‌تر به رفتارهای اجتماعی و اخلاقی می‌پردازد که اجتماع از شهروندان خود انتظار دارد. دریافت این مفاهیم شهروندی نیازمند فضایی مناسب برای گفت‌وگو و مشارکت مردم با نقطه نظرات متفاوت و نظارت عمومی است.

پیشینه حقوق شهروندی

اول؛ ریشه‌های تاریخی حقوق شهروندی در غرب

حقوق شهروندی یکی از مبانی فکری دموکراسی و مفاهیم اساسی زندگی دموکراتیک به شمار می‌رود (بشیریه، ۱۳۸۶: ۲۲۶). واژه شهروند از حقوق یونان باستان است که در مورد ساکنین یونان به کار می‌رفته و دارای دو درجه بوده یکی شهروند درجه یک که به ساکنان اصلی یونان و شهروند درجه دو به بزرگان و دیگر افرادی که یونانی نبوده‌اند اما ساکن یونان بوده‌اند اطلاق می‌شد. تعریف شهروندی از دولت‌شهرهای یونان باستان ارتباط فرد به هر دولت‌شهر بوده است. شهروندان دولت‌شهرهای یونان خود را بافضیلت‌ترین انسان‌ها نسبت به سایر اقوام می‌دانستند و ملت‌های دیگر را وحشی خطاب می‌کردند ولی با تشکیل اجتماعات مختلف و اعطای شهروندی به آن‌ها از ادعای برتری خود عقب‌نشینی کردند و حقوق دیگران را به رسمیت شناختند. مفهوم شهروندی در یونان باستان به معنی داشتن حقوق و تکالیف یکسان نزد

قانون و نیز مشارکت در امور سیاسی و عمومی جامعه وجود داشت. حقوق شهروندان اساس تفکر متفکران دوران رنسانس را تشکیل داد و در نظر آنان انسانیت فرد تنها به‌عنوان شهروند برخورد از حقوق خود در جامعه آزاد تحقق می‌یابد (بشیریه، ۱۳۸۶: ۲۲۶). جنگی که در سال ۱۲۱۴ میلادی بین انگلستان و فرانسه صورت گرفت که نتیجه این جنگ باعث شکست انگلیس و صدور منشور کبیر یا ماگناکارتا بود. که این منشور نقطه عطفی در تحولات سیاسی و اجتماعی است دربندهای این منشور به آزادی سیاسی و اجتماعی پرداخته و همچنین گرفتن هرگونه مالیات منع مگر به اجازه شورای عمومی که آن را تأیید کرده باشد و هیچ فردی از دو موهبت محروم نسازد، هیچ آزادمردی نباید بازداشت، زندانی، تبعید و محروم از حقوق اجتماعی و ... گردد مگر به حکم مشروع (حسینی، ۱۳۸۵: ۲۶). چنانچه ماگناکارتا را مهم‌ترین فراز از حقوق شهروندی در قرون وسطا به شمار نیاوریم باید آن را یکی مهم‌ترین دست آورده‌های بشر در ایجاد حقوق شهروندی در این دوران دانست. این منشور دارای آن‌چنان اهمیتی است که باید آن را با انقلاب کبیر فرانسه مقایسه کرد. مفهوم شهروندی همانند سایر مفاهیم اجتماعی دچار تحولات فراوانی شده است. شاید بتوان نقطه عطف این تحولات را انقلاب کبیر فرانسه دانست که مفهوم شهروندی در اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۷۱۹ کشور فرانسه به اوج شکوفایی خود رسید. جایی که مجلس انقلابی فرانسه درخواست کردند به‌عنوان قدمی در راه دموکراسی همگانی عنوان شهروند فرانسه وی به همه فیلسوفان خارجی که با شجاعت از اصل آزادی دفاع کرده و شایستگی بشری را داشته‌اند اعطا شود پیام انقلاب فرانسه به همان آزادی نوع بشر مورد استقبال دیگر روشنفکران و عامه اروپائیان و سپس جهانیان قرار گرفت. از نظر ژان ژاک روسو مفهوم شهروندی به‌معنای ترجیح خیر و صلاح عمومی بر منافع خصوصی است و بر این اساس شهروند ایدئال کسی است که بتواند مصلحت عموم را اداره کند و منافع عمومی را بر منافع فردی ترجیح دهد (بشیریه، ۱۳۸۶: ۲۲۶). در اوایل قرن ۱۹ دموکراسی کم‌کم رو به ترقی و توسعه نهاد و سرانجام سبب شد تا مفهوم شهروند که متضمن حقوق فرد در برابر رژیم است جای رعیت را که آمیزه‌ای از الزام و تبعیت بود بگیرد در این زمان حقوق شهروندی امری نبود که تابع اراده سلاطین و امپراتوران باشد که یکی بدان معتقد باشد و در ایجاد و ارتقای آن تلاش کند و دیگری بدان بی‌علاقه و بی‌اعتماد باشد (بشیریه، ۱۳۸۶: ۲۲۷). یکی از مهم‌ترین آثار انقلاب کبیر فرانسه جنبش‌گرایی به‌سمت قانون اساسی است که یکی از مهم‌ترین سرچشمه‌های کنونی حقوق شهروندی است (حسینی، ۱۳۸۵: ۲۹). لازم به ذکر است که مفهوم شهروندی در جهان امروز از جهات مختلف مورد تهدید قرار گرفته است یکی تأکید فزاینده‌ی دولت‌های ملی بر هویت‌های قومی، ملی، هویت افراد را به‌عنوان شهروند و در یک جامعه دموکراتیک محدود می‌سازد و جهانی‌شدن نیز که آثار خود را در ابعاد مختلف به‌صورت روزافزون نمایان می‌سازد باعث محدود نمودن دولت‌های ملی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، حقوق اجتماعی و غیره گردیده است و چارچوبی را به‌عنوان حقوق بشر برای ترسیم مفهوم شهروندی و تعیین حقوق مربوط به آن تخمین نمود (بشیریه، ۱۳۸۶: ۲۲۸).

گفتار دوم: ریشه‌های تاریخی حقوق شهروندی در ایران

بند اول: ایران باستان

به‌اعتقاد بسیاری از مورخین و محققین، نخستین و قدیمی‌ترین سند تاریخی در زمینه حقوق بشر فرمان کورش کبیر پس از فتح بابل است (شیروانی، ۱۳۸۷: ۱۶). در اسنادی که از تخت جمشید به‌دست‌آمده عباراتی مشاهده می‌شود که خواندن و بازخواندن آن غرور انسانی در ما ایجاد می‌کند در ساختن تخت جمشید هیچ‌کس به بیگاری گرفته نشده و از اسنادی که به‌دست‌آمده نشان‌دهنده پرداخت حقوق کارگران بوده است و همچنین حقوق و مزایای اشخاص از هر ملیتی را نشان می‌دهد. سازوکار حکومت پارس مبتنی بر اراده پادشاهان بود و پارسیان به این فخر می‌کردند که قوانین پادشاه

تغییرناپذیر و نباید ترک شود و تصمیمات شاه در نظر عوام همچون وحی اهورامزدا نازل می‌شود. به این ترتیب قوانین مشیت الهی داشتند و سرپیچی از آن، سرپیچی از فرمان پروردگار بود. قوه قضائیه عالیه در اختیار پادشاه بود و محاکم از نظم و انضباط خاصی برخوردار بودند. محاکم همان‌طور که برای جرائم کیفر و جزای نقدی تعیین می‌کردند کارهای نیک و احسان آن شخص را در نظر می‌گرفتند و به او پاداش می‌دادند، مدت‌زمان‌های برای رسیدگی مشخص بود که باید حکم در ظرف این مدت صادر شود و به‌مرور زمان سوابق قضایی زیاد شد و گروهی را به‌عنوان سخن‌گویان قانون تشکیل دادند که مردم از آن‌ها در دعوایشان مشورت می‌گرفتند و رشوه گرفتن در آن زمان یکی از جنایات‌های بزرگ به شمار می‌آمد و زنان از منزلت عالی برخوردار بودند (دورانت، ۱۳۶۵: ۴۳۳). در قرن ششم قبل از میلاد کورش فرمانروای هخامنشیان و بنیان‌گذار امپراتوری ایران منشوری را تنظیم کرد که در آن آزادی مذاهب و آزادی ملل بیگانه مورد توجه قرار گرفته بود طبق این منشور کورش با احترام به اعتقادات مردم و خوش‌رفتاری نسبت به آن‌ها به آنان امنیت اعطا نمود و نیازمندی‌های بابل و همه پرستشگاه‌های آن‌ها را از نظر گرفته و در بهبود وضع آن‌ها کوشیده است و کورش در این منشور اعلام می‌دارد که لشکر بزرگ به‌آرامی وارد بابل شود و به کسی صدمه‌ای وارد نکند و کورش می‌گوید من برای صلح کوشیدم و برده‌داری را برانداختم. مردم را در پرستش خدای خود آزاد گذاشتم و قوم یهود را رهایی بخشیدیم. زیبایی معماری باستانی تخت جمشید که روی ستون بزرگی کتیبه ذیل‌الذکر داریوش امپراتور ایران حک شده است می‌گوید «من این‌چنینم که دوستدار حقیقت و راستی هستم من دوستدار خطا و نادرستی نیستم. اینکه نسبت به انسان ضعیف به‌وسیله انسان توانمند بی‌عدالتی صورت گیرد مطلوب من نیست و درعین حال مطلوب نیست که به انسان توانمند توسط انسان ضعیف بی‌عدالتی شود آنچه حق است مطلوب من است» (ممتاز، ۱۳۷۷: ۸۹). روی کندوکاری‌های تزئینی پرسپولیس شکل‌هایی از پادشاه حک شده که سمبل بدی را می‌کشد زردشت نسبت به پست‌ترین رعیت مفهومی از کرامت اعطاء کرده که هیچ امپراتوری نمی‌تواند او را از آن محروم کند که این لویح همه هدیه ایران به جامعه جهانی است. بنابراین آنچه از دوران باستان، سنگ‌نوشته‌ها و لویح و اسناد به‌جامانده همه نشان‌دهنده رعایت حقوق شهروندی است هرچند که با حمله اسکندر بسیاری از این گنجینه‌های با ارزش از بین رفت.

بند دوم: ایران پس از اسلام

ایران یکی از کشورهای متمدن بوده که تأثیرگذاری آن بر ممالک اسلامی دیگر کشورهای جهان برکسی پوشیده نیست. اعراب پس از انقراض دولت ساسانی در ایران، خود را با یک تمدن کهن‌سال و ریشه‌داری روبه‌رو دیدند و از ایرانیان فنون زیادی اقتباس کردند اما تأثیر اعراب بر ایرانیان فقط در پذیرش دین اسلام و نظام‌های اجتماعی بود به‌عبارت‌دیگر ایرانیان هم آداب‌ورسوم اعراب را نپذیرفتند بلکه تحصیل علوم خدانشناسی، تاریخ و سایر علوم و کتب و... متأثر و تسلط اعراب را بر ایرانیان هست. در این دوران حقوق شهروندی تابعی از اندیشه‌ی سیاسی حاکمان بود. منهای دوران رسول خدا در بخش اعظم پس از حکومت خلفای راشدین جامعه اسلامی به‌صورت رجعی به‌سوی اندیشه‌های جاهلی داشت و درباری معاویه بیش از آن که دارالخلافه نماینده رسول‌الله باشد محلی برای برتری طلب قوم عرب بود (حسینی، ۱۳۸۵: ۳۷). حقوق شهروندی و آزادی عمومی که اسلام منادی آن بود در مورد بخش‌های عمده امپراتوری عظیم اسلام به‌فراموشی سپرده شد به‌طوری‌که در زمان خلیفه سوم ملاحظاتی قبیله‌ای دیده می‌شود و تلاش‌های امام علی^(ع) برای بازگرداندن امور به مجریان شریعت با مشکل روبه‌رو شد و جامعه اسلامی پس از امام علی^(ع) به‌شدت با اضمحلال حقوق مردم و شهروندان مواجه شد (عبدالمنعم، ۴۰۳).

حقوق شهروندی در آموزه‌های اسلام

یکی از مهم‌ترین آموزه‌های مشترک ادیان الهی، اثبات کرامت انسانی است. در روایات اسلامی نیز آمده است که از دست کسی که در وجود خود احساس کرامت نمی‌کند، مصون نیستید و یا در جای دیگر گفته شده است که کسی که در وجود خود احساس کرامت می‌کند، آن را به گناه نمی‌آلاید^۱ (غررالحکم: ۶۷۷). مفهوم فطرت در اسلام، معنای کاملی را در بیان قدر مشترک انسان‌ها دارد. فطرت در معنای خاص، در برابر طبیعت قرار می‌گیرد. اسلام با پذیرش دو بعد طبیعی و روحانی برای انسان، اصالت را به روح می‌دهد. فطرت در این معنا، حکایت از روح مجرد و ملکوتی انسان دارد. روح انسان‌ها از دمیده شدن روحی الهی ارزشمند شده است.

فطرت، ویژگی‌هایی دارد که برای اثبات حقوق بشر و شهروندی، ما را به مطلوب می‌رساند: **یک**: همگانی است. یعنی همه افراد، فارغ از دین و دولت، از آن برخوردار هستند. **دو**: موهبتی و غیراکتسابی است و همه انسان‌ها از بدو تولد از آن برخوردارند. از این رو، برای اثبات وجودش نیازی به احراز شرایط و مقدمات خاصی نیست.

حق آزادی، تعالی و کمال همگانی است؛ چراکه هماهنگی تشریح و تکوین، طلب می‌کند که انسان‌ها بتوانند به‌غایت مطلوب از خلقت جهان که همان کمال و تعالی است، دست یابند و این امر میسر نمی‌شود جز با اختیار و آزادی انسان‌ها در انتخاب راه و حرکت به سوی کمال.

با توجه به آنچه گفته شد، منشاء حقوق در اسلام یا فطرت است یا طبیعت. البته، سهم این عناصر در تکوین حقوق بشر به یک اندازه نیست و در تعارض میان این ریشه‌ها، فطرت ارزش بالاتری دارد و هموست که انسان را به هدف غایی‌اش یعنی کمال رهنمون می‌شود.

بنابراین، حقوق شهروندی از جمله دستاوردهای مثبت بشری است که در بسیاری از موارد مورد تأیید دین مبین اسلام نیز هست. حقوقی از جمله حق حیات، حق آزادی بیان و انتقاد، حق تعیین سرنوشت، حق امنیت، حق برابری و عدم تبعیض و مانند آن، همگی مورد تأیید و تأکید اسلام هستند و حتی آیات صریحی نیز در خصوص آن‌ها وجود دارد که به نمونه‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود؛

✓ حق حیات

چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را نریزید^۲ (بقره، ۸۴).

هر کس دیگری را جز برای قصاص یا مبارزه با فسادگری بکشد، گویی همه مردم را کشته است^۳ (مائده، ۳۲).

✓ حق آزادی (آزادی بیان، دین و سایر آزادی‌های مشروع).

با اهل کتاب جز با شیوه‌ای که نیکوتر است، مجادله نکنید^۴ (عنکبوت، ۴۶).

در قبول دین اکراهی نیست، راه درست از راه انحرافی روشن شده است^۵ (بقره، ۲۵۶).

۱- حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «من کرمتم علیه نفسه لم یهنها بالمعصیه»

۲- و اذ اخذنا میثاقکم لاتسفکون دماءکم و لا تخرجون ...

۳- مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا.

۴- و لا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن.

۵- لا اکراه فی الدین قد تبیین الرشد من الغی ...

✓ حق امنیت

ای اهل ایمان هرگز به هیچ خانه‌ای مگر خانه‌های خودتان تا با صاحبانش انس (اجازه) ندارید، وارد نشوید و چون رخصت یافتید و داخل شدید، نخست به اهل آن خانه تحیت و سلام کنید که این برای شما بهتر است، باشد که متذکر شوید تا اجازه یابید و آنگاه درآیید و چون به خانه‌ای درآمید و گفتند بازگردید، زود بازگردید که این برای تنزیه شما بهتر است و خداوند به هر چه می‌کنید، داناست^۱ (نور ۲۸).

✓ حق برابری و عدم تبعیض

ای مردم، ما شمارا از یک مرد و یک زن آفریدیم و شمارا به صورت جماعت‌ها و قبیله‌ها قراردادیم تا با یکدیگر آشنا شوید؛ همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. خدا دانا و آگاه است.^۲ (حجرات ۱۳).

✓ حق آموزش

برابر آموزه‌های دینی، نه تنها آموزش حق بشر است، بلکه حکمت ارسال رسل و تشریح شرایع، تعلیم و آموزش انسان‌ها عنوان شده است. همچنان که در قرآن می‌خوانیم: «همان‌گونه رسولی در میان شما از نوع خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را تزکیه کند و کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه نمی‌دانستید، به شما یاد دهد»^۳ (سوره بقره، آیه ۱۵۱).

بند سوم: دوران معاصر

در تاریخ معاصر ایران، چندان نمی‌توان جایی برای حقوق شهروندی پیدا کرد. نظام سلطانی بر ایران، چندان توجهی به آرا و حقوق مردم نمی‌نموده است. یکی از اهداف انقلاب اسلامی ایران نیز توجه به همین نقض حقوق مردم بود. در ادبیات فارسی نیز چندان نمی‌توان ریشه‌های حقوق انسان را جز در ادبیاتی پراکنده و نامدون نظیر «... بنی‌آدم اعضای یکدیگرند» یافت و چون ضمانت اجرای چندان نداشتی است، به صورت اندرزه‌های اخلاقی و حکمت مانده است. یکی از مشهورترین اسناد مربوط به حقوق شهروندی در دوران معاصر، فرمانی است که در زمان ناصرالدین شاه و توسط امیرکبیر صادر شد که در آن بر رعایت حقوق مردم توسط حاکمان و نمایندگان آن‌ها تأکید شده است.^۴ عدم رعایت این قوانین در سال‌های حکومت خاندان پهلوی در ایران بسط یافت و در تمام شئون حقوق مردم نفی و مورد انکار قرار گرفت. وجود شکنجه‌گاه‌های مخوف و دادگاه‌های بی‌دادگر، از بارزترین مصادیق نقض حقوق شهروندی در این دوران است. خاطرات مبارزان پیش از انقلاب گواه این مدعا است. با پیروزی انقلاب اسلامی، تأکید بر اجرای قوانین شرع، منع شکنجه، تشکیل دادگاه‌های عدل و روند منصفانه دادرسی‌ها، از اقدامات اولیه در اصلاح و تأسیس نهادهای قضایی و جزایی در ایران بوده است.

۱- یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم، ...

۲- یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم، ...

۳- کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یرکبکم و یعلمکم الکتاب و الحکمۃ و یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون.

۴- «در این وقت از قرار شکایاتی که مقرون سمع همایونی افتاد، حکام ولایات مکرر بندگان خدا را خواه به جهت اقرار تقصیری که متهم می‌شوند و خواه محض ابراز جایی که اموالشان پنهان بوده، به شکنجه می‌گذاردند. چنین حرکتی منافی مروت و احکام شرع و خلاف رأی اقدس شهرباری است. لهذا قذغن می‌فرمائیم که به هیچ وجه متهمین را به شکنجه نگذارند. پس از آنکه تقصیر متهمین ثابت و محقق گردید، به اندازه تقصیرشان گرفتار همان سزای شرعی و عرفی می‌گردند. حکام ولایات مزبور به هیچ وجه کسی را به شکنجه آسیب نرسانند و مراقب باشند اگر احدی مرتکب چنین عملی گردد، مورد مواخذه و سیاست خواهد شد. می‌باید حسب المقرر معمول داشته تخلف و تجاوز از مدلول حکم قضا شمول نمایند» (۲۵ شهر ربیع الثانی ۱۲۶).

حضرت امام خمینی^(۵)، در تاریخ ۱۳۶۱/۹/۲۴، یعنی پس از گذشت نزدیک به ۴ سال از پیروزی انقلاب اسلامی، فرمان هشت ماده‌ای خطاب به قوه قضائیه و تمام ارگان‌های اجرایی در خصوص حقوق شهروندی صادر کردند و نشان دادند که این حقوق، بخشی از گفتمان جمهوری اسلامی است نه در تعارض با آن.

در ماد اول این فرمان به تهیه قوانین شرعی و تصویب و ابلاغ آن‌ها اشاره شده است. در ماده دوم و سوم، رسیدگی به صلاحیت شخصی قضات مورد تأکید است. به موجب ماد چهارم «هیچ‌کس حق ندارد کسی را بدون حکم قاضی که از روی موازین شرعی باید باشد توقیف نماید هرچند مدت توقیف کم باشد، توقیف یا احضار به عنف جرم است و موجب تعزیر شرعی است».

وفق بند پنجم: «هیچ‌کس حق ندارد در مال کسی چه منقول و چه غیرمنقول و در مورد حق کسی دخل و تصرف کند یا توقیف و مصادره نماید مگر به حکم حاکم شرع، آن‌هم پس از بررسی دقیق ثبوت حکم از نظر شرعی». در بند ششم نیز به حرمت‌خانه و محل کار شخصی اشاره شده است.

فرمان حضرت امام در خصوص لغو گزینش‌ها در همان سال نیز در همین چارچوب قرار می‌گیرد. در عین حال، استفاده از واژه حقوق شهروندی در سال‌های اخیر در میان حقوقدانان و مجامع قانونی و حقوقی، بعد جامع‌تری یافت. در سال ۱۳۸۳، قانونی با عنوان «احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی» به تصویب مجلس رسید و به نام «بخشنامه حقوق شهروندی» در قوه قضائیه، دستور کار واحدها گردید. رئیس مهم این قانون درباره نحوه بازداشت و بازجویی و منع شکنجه و رفتار با متهمان توسط ضابطین و مجریان قضایی بود. بنابراین، مفهوم شهروند و شهروندی، به گونه قابل ملاحظه‌ای در طول هزاران سال گذشته، دچار نوسان بوده و نقاط عطف آن، آتن سده چهارم، دوره رنسانس و انقلاب فرانسه هست که موضوع شهروندی به‌طور برجسته‌ای مورد توجه واقع شد. در سده اخیر، به دلیل تبادل سریع اطلاعات و بالا رفتن میزان آگاهی جهانیان نسبت به حقوق خود، توجه به حقوق شهروندی از مرزهای اروپا فراتر رفته و در قوانین داخلی کشورها و نیز منشورها و معاهدات بین‌المللی مانند منشور حقوق سیاسی و مدنی وارد شده است.

موانع و چالش‌های حقوق شهروند

الف- موانع و چالش‌های قانونی

اصل بیستم قانون اساسی با تصریح به این‌که همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند، زمینه گسترش و توسعه حقوق همه افراد را فراهم کرده است. عبارت حقوق ملت در فصل سوم قانون اساسی و به‌طور خاص در این اصل مانند سایر عبارت‌های مشابه مبهم است. در ابتدای امر، ممکن است معنای اتباع از واژه ملت به ذهن متبادر شود. با وجود این، با توجه به سایر اصول مندرج در فصل سوم ملاحظه می‌شود که قانون‌گذار به مفهومی فراتر از اتباع توجه داشته است. برای مثال، حق آزادی شغلی (اصل ۲۸)، منع بازداشت خودسرانه (اصل ۳۲)، منع اقامت اجباری (اصل ۳۳)، حق دادخواهی (اصل ۳۸)، فرض بی‌گناهی (اصل ۳۷)، منع شکنجه (اصل ۳۸)، منع هتک حرمت (اصل ۳۹) و منع اضرار به غیر (اصل ۴۰). از مواردی هستند که نمی‌توان آن‌ها را به اتباع ایران محدود کرد. افزون بر این، عبارت «حقوق انسانی» در اصل بیستم قانون اساسی گویای مفهومی فراتر از حقوق ویژه اتباع ایران بوده و تلقی نخستین از آن حقوق بنیادینی است که هر انسانی به‌صرف انسان بودن خود از آن بهره‌مند می‌شود.

قوه قضائیه به‌منزله قوهای مستقل، نهادی پشتیبان حق‌های فردی و اجتماعی و مسئول تحقق عدالت بر پایه قانون اساسی عهده‌دار وظایفی شده که مهم‌ترین آن دربرندهای پنج‌گانه اصل یک‌صد و پنجاه‌وشش قانون اساسی برشمرده شده

است. بر پایه بند دو این اصل، احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع یکی از مهم‌ترین وظایف قوه قضاییه است که یکی از مجاری اعمال آن در بند دو اصل یک‌صد و پنجاه‌وشش تهیه لوایح قضایی متناسب با جمهوری اسلامی ایران در نظر گرفته شده است. عبارت «حقوق عامه» در این بند قانون اساسی نیز مانند حقوق ملت مفهوم مشخصی ندارد. از یک‌سو، می‌توان حقوق عامه را معطوف به حق‌های فرد فرد انسان‌ها شامل همه حق‌های متعلق به افراد انسانی دانست و از سوی دیگر، می‌توان حقوق عامه را در معنای حق‌های جمعی عامه مردم به کار گرفت. در معنای اخیر، «حقوق عامه» فقط دربرگیرنده حق‌هایی مانند بهره‌مندی از میراث مشترک بشریت، بهره‌مندی از کمک‌های بشردوستانه، بهره‌مندی از محیط‌زیست سالم و موارد مشابه دانست که ویژگی آن‌ها بهره‌مندی و مسؤلیت همگانی در قبال تحقق آن‌ها است. در حقیقت، این تلقی مفهوم حقوق عامه را به مفهوم حقوق همبستگی یا همان حقوق نسل سوم حقوق بشر بسیار نزدیک می‌سازد. به نظر می‌رسد که تدوین‌کنندگان قانون اساسی با استفاده از عبارت «احیای حقوق عامه» بر این باور بوده‌اند که حقوق عامه مردم در نظام سیاسی پیش از انقلاب پایمال شده بود و بنابراین احیاء آن ضرورت دارد. بی‌گمان، منظور از این حق‌ها حقوق عامه در معنای مشابه با حقوق همبستگی نبوده، بلکه بیشتر ناظر به حق‌هایی مانند حق‌های مدنی و سیاسی است که در دوران پیش از انقلاب بیش از هر چیز در معرض تعرض و تعدی بود. فصل یازدهم قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۶ / ۷ / ۱۳۸۳ با عنوان توسعه امور قضایی از ماده ۱۳۰ تا ماده ۱۳۴ به وظایف قوه قضاییه در ابعاد مختلفم پردازد. ماده ۱۳۰ قانون یادشده قوه قضاییه را موظف به تهیه و تصویب برخی لوایح کرده است؛ از جمله، بند «ه» ماده ۱۳۰ تهیه و تدوین لایحه حمایت و ارتقاء حقوق شهروندی و حمایت از حریم خصوصی افراد در راستای اجرای اصل بیستم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را جزء وظایف قوه قضاییه دانسته است. افزون بر آن، در شق سه بند «ز» قوه قضاییه را به «رفع هرگونه تبعیض قومی و گروهی، در قلمرو حقوقی و قضایی» مکلف کرده است. قانون‌گذار در ماده ۱۰۰ قانون برنامه چهارم و در فصل ارتقاء امنیت انسانی و عدالت اجتماعی نیز دولت را موظف کرده که به منظور ارتقای حقوق انسانی، استقرار زمینه‌های رشد تعالی و احساس امنیت فردی و اجتماعی در جامعه و... منشور حقوق شهروندی را مشتمل بر محورهای ذیل تنظیم و به تصویب مراجع ذی‌ربط برساند:

الف- پرورش عمومی قانون‌مداری و رشد فرهنگ نظم و احترام به قانون و آیین شهروندی؛

ب- تأمین آزادی و صیانت از آراء مردم و تضمین آزادی، در حق انتخاب شدن و انتخاب کردن؛

ج- هدایت فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی به سمت فرایندهای قانونی و حمایت و تضمین امنیت فعالیت‌ها و اجتماعات قانونی؛

د- تأمین آزادی و امنیت لازم برای رشد تشکل‌های اجتماعی در زمینه صیانت از حقوق کودکان و زنان؛

ه- ترویج مفاهیم وحدت‌آفرین و احترام‌آمیز نسبت به گروه‌های اجتماعی و اقوام مختلف در فرهنگ ملی؛

و- حفظ و صیانت از حریم خصوصی افراد؛

ز- ارتقای احساس امنیت اجتماعی در مردم و جامعه.

با توجه به مطالب پیش‌گفته، نکات زیر را می‌توان مطرح کرد:

۱- با توجه به وظیفه دولت در تهیه منشور حقوق شهروندی، تهیه لایحه حقوق شهروندی توسط قوه قضاییه منطقی

نیست؛

۲- آنچه به‌منزله وظیفه قوه قضاییه در بند «ه» ماده ۱۳ قانون برنامه چهارم ذکر شده، تهیه لایحه حفظ و ارتقاء حقوق شهروندی و حمایت از حریم خصوصی افراد... است و با توجه به این که در سال اخیر لایحه‌های با عنوان «لایحه حمایت از حریم خصوصی» توسط دولت تهیه شده، تدوین این لایحه و جاهت قانونی ندارد. زیرا، این وظیفه انجام شده انگاشته می‌شود.

در پاسخ به ایرادهای یادشده می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:

۱- بی‌گمان، ماهیت مشهور که جنبه اعلامی دارد، با لایحه قانونی که جنبه الزامی دارد، بسیار متفاوت است. منشورها ضمانت اجرا ندارند و در پی فرهنگ‌سازی و ایجاد بستر برای تصویب قانون‌اند. بدیهی است که با توجه به فرایند طولانی تصویب قانون، قانون‌گذار خواسته که با تدوین چنین منشوری تجربه‌های لازم برای تدوین لایحه و در عین حال فضای لازم برای اجرای چنین قانونی فراهم شود. از این‌رواست که قانون‌گذار چنین وظیفه‌ای را برای دولت و قوه قضاییه به‌شکل جداگانه مطرح کرده است؛ ۲- تهیه لایحه حریم خصوصی توسط دولت چنانچه در چهارچوب قانون برنامه چهارم باشد، با این ایراد روبرو است که دولت لایحه‌ای را تنظیم کرده که مسؤولیت تنظیم آن را بر عهده نداشته است. بنابراین، باید بیرون از چهارچوب مقرر مندرج در ماده ۱۳۰ تفسیر شود. بدین ترتیب، تهیه لایحه حمایت از حریم خصوصی نفی‌کننده صلاحیت قوه قضاییه در ارائه لایحه حقوق شهروندی نیست.

ب- موانع و چالش‌های مربوط به نگارش لایحه

در این زمینه، کافی است که به یک مورد کلی اشاره شود تا مشکلات تدوین چنین لایحه‌ای آشکار شود. حقوق شهروند به منزل نوعی زبان فلسفی و حقوقی جدید متضمن دو مفهوم حق و شهروند از یک سو و رابطه این دو از سوی دیگر است. این دو مفهوم در اندیشه پیشان‌مدرن وجود داشتند، ولی معنا و نسبت آن‌ها با دوران مدرن متفاوت بود. در نگرش کلاسیک، حق با حقیقت و راستی مرتبط بود و انسان با کیهان، ولی در روزگار مدرن حق و انسان متعلق به یکدیگر شدند (منوچهری، ۱۳۸۴: ۱۵۹) و هر یک تعبیری نوین یافتند. با این تحول، حق به زبان مشترک جهانی تبدیل شده و انسان نیز موجودی صاحب کرامت و ارزش ذاتی و بر همین پایه دارای حق‌ها و آزادی‌های بنیادینی شناخته شد.

۱- ابهام در مفهوم حق

امروزه، زبان حق در جهان ما به زبانی مشترک و درک‌شدنی در گفت‌وگوهای مربوط به هدف‌های غایی انسان تبدیل شده و آن‌چنان در اجتماع نفوذ کرده که گویی تصور بقا و ادامه این وضع بدون حضور آموزه‌های حق امکان‌پذیر نیست. ایده حق متضمن این ادعاست که انسان باید مالک جهان اخلاقی خویش باشد. بدین ترتیب، اندیشه حق میان متفکران اروپایی به‌طور جدی مطرح شده و به لحاظ مفهومی تدوین و بسط یافت (فوکویاما، ۱۳۸۴: ۱۵۲). در این روند، مفهوم حق از مفهوم حق بودن به مفهوم حق داشتن تبدیل شد. این مفهوم نیز بر اساس سه دیدگاه تحول مفهومی یافت: ۱- دیدگاه قدرت‌محور که در اینجا بر توان و قدرت عملیاتی فرد تأکید می‌شود؛ ۲- دیدگاه آزادی‌محور که بر ارزش آزادی متکی است. در این دیدگاه، «فرد» به‌مثابه «حاکمی» نگرسته می‌شود که می‌تواند به‌دلخواه خود عمل کند (نسل نخست حقوق بشر). حق‌های مدنی و سیاسی را با اندکی تسامح می‌توان در این دسته جای داد؛ ۳- دیدگاه نفع‌محور که حق را به‌معنای امکان بهره‌مندی از برخی کالاها و خدمات می‌دند (نسل دوم حقوق بشر). حق‌های اجتماعی و اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را می‌توان مترادف با این معنا دانست (کاتوزیان و دیگران، ۱۳۸۵: ۱). هرچند هیچ‌یک از دیدگاه‌های پیش‌گفته به‌طور مطلق پذیرفتنی نیست، ترکیبی از این سه دیدگاه را می‌توان شالوده اندیشه حق دانست. بدین ترتیب، در مورد مفهوم حق ابهام‌های بسیاری وجود دارد:

اول: از یک دیدگاه، حق‌ها به حق‌های پساسیاسی و پیشاسیاسی تقسیم می‌شوند. حق‌های پیشاسیاسی حق‌هایی هستند که پیش از تشکیل جامعه‌ها و استقرار نظام سیاسی وجود دارند. نمونه برجسته و شاید تنها مصداق این حق‌ها، داشتن حق است؛

دوم: از منظر دیگر، منشان حق‌ها متفاوت و گاه مزاحم‌اند. بر این اساس، چهار منشا آن درباره حق‌ها شمرده شده است: خداوند، فطرت یا طبیعت انسان، قرارداد اجتماعی و دولت. درباره اهمیت هر یک از این مبانی نظریه‌های مختلفی وجود دارد؛

سوم: از منظری دیگر، قواعد حقوقی به قواعد نخستین و دومین تقسیم می‌شوند. از دیدگاه هارت، قواعد نخستین قواعدی هستند که به‌طور مستقیم به تنظیم و کنترل رفتاری پردازند مانند منع دزدی و خشونت قواعد دومین قواعدی هستند که به تعیین، اصلاح و اعمال قواعد دیگر می‌پردازند (سیوند، ۱۳۸۱: ۴۴). تفکیک قواعد حقوق شهروندی از این جهت نیز ایراد دارد؛

چهارم: حق‌ها معناها و کار ویژه‌های مختلفی هم دارند. تفکیک سم هوفل دادرس و فیلسوف آمریکایی در این باره از معتبرترین نگرش‌ها به مفهوم بنیادین حق است. تقسیم چهارگانه معروف وی از شامل حق مطالبه، حق امتیاز، حق قدرت و حق مصونیت (وسمن، ۱۳۸۱: ۱۰۲۰۲). نشان‌دهنده آن است که حق‌ها از نظر جنس، نوع، شدت، متلازم‌ها و متضادها گونه‌گون بوده و بر همین اساس چگونگی تفکیک آن‌ها از یکدیگر و تعیین شخص مسئول در قبال آن‌ها دشوار است.

۲- ابهام در مفهوم تکلیف

تکلیف نیز مانند حق مفهومی مبهم است. این واژه که گاه آن را با واژگانی مانند حکم و مسؤولیت یکسان انگاشته‌اند، از جهت مفهومی تعبیرهای مختلفی دارد؛ گاه آن را برآیند حق دانسته و در این مفهوم هرکجا حقی هست، وجود تکلیف نیز مفروض دانسته شده است. گاه وجه تمایز تکلیف را با مفهومی مانند حق در آن دانسته‌اند که تعیین حق نیازمند وجود جامعه و افراد انسانی است، حال آنکه تکلیف ریشه در ذات فرد داشته و هر فردی هرچند تنها دارای تکلیف‌هایی است. در منشور حقوق و تکالیف زنان در نظام جمهوری اسلامی ایران. مصوب جلسه ۵۴۶ مورخ ۳۱ / ۶ / ۱۳۸۳ شورای عالی انقلاب فرهنگی که به‌تازگی در قالب ماده‌واحدی به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و لازم‌الاجرا شد، نیز عدم کاربرد درست این موارد مشاهده می‌شود.

۳- ابهام در مفهوم شهروند

مسئله نخست در مورد شهروندی آن است که به گمان برخی بحث درباره حقوق بشر ممکن است هم در حوزه علمی و هم در حوزه سیاسی جای بحث درباره حقوق شهروندی را بگیرد و افزایش نقش حقوق بشر نشانه پایانی بر شهروندی به‌منزله مفهومی سودمند است، حال آنکه تحلیل نقطه ضعف‌های استدلال طرفداران این تفکر نشانه می‌دهد که حقوق بشر نمی‌تواند جای حقوق شهروندی را بگیرد (فالكس، ۱۳۸۱: ۱۸۱). مسئله دوم آنکه، دانش ما درباره شهروندی بیش‌تر ناشی از مطالعه نوشته‌های متفکران غربی مانند ارسطو، افلاطون، هابز، روسو و دیگران است که در سال‌های اخیر به بحث رایج در جامعه‌ها تبدیل شده است. بنابراین، ارائه مفهومی مبتنی بر آموزه‌های اسلامی از شهروندی امری دشوار است. شهروند در نظریه شهروندی لیبرالی مارشال (Marshall, 1998: 50) شأنی ارزانی داشته شده به‌عضای کامل یک جامعه تعریف می‌شود و تحقق آن منوط به دسترسی کامل شخص به حق‌های مدنی، سیاسی و اجتماعی دانسته

شده است. باوجوداین، یووال دیویس^۱ در مقاله زنان، شهروندی و تفاوت با نگاه جنسیتی به شهروندی برخی از مسائل عمده را که بررسی‌شان در قرآتی جنسیتی از شهروندی لازم است، مطرح می‌کند. به باور وی، شهروندی‌ها با یکدیگر فرق می‌کنند و این تفاوت‌ها لزوماً به معنای بهتر یا بدتر بودن نشانه نیست؛ گرچه در جامعه مردم‌سالار این زنان هستند که معمولاً حقوقشان پایمال شده و در بدترین موقعیت قرار می‌گیرند. با توجه به این امر، به نظر دیویس، مطالعه تطبیقی شهروندی اگر قرار است دمکراتیک باشد و باورمند به برابری حق‌های عمومی، باید مسأله شهروندی زنان را نه فقط در برابر شهروندی مردان که درعین حال در ارتباط با تعلق زنان به گروه‌های مختلف تحت سلطه و سلطه‌گر، قومیت آنان، شهری یا روستایی، مهاجر و پناهنده بودنشان ببیند. این مطالعه تطبیقی باید موقعیت‌های جهانی و فراملیتی این شهروندی‌ها را به حساب آورد. او ویژگی «غرب‌محور و کور نسبت به جنسیت» متعلق به بسیاری از نظریه‌پردازان‌های رایج در مورد شهروندی را نقد می‌کند. بحث او به‌ویژه بر مسائل عضویت در جامعه، حق‌های گروه‌ها و تفاوت اجتماعی و شیوه‌های ساخته‌شدن تقابل‌هایی مانند عمومی/ خصوصی و فعال/ منفعل برای تفاوت ایجاد کردن میان انواع شهروندی متمرکز است. به نظر او، برای آن‌که بتوان شهروندی آدم‌ها را درست تحلیل کرد به‌ویژه در این روزگار قومی‌شدن از یک سو و جهانی‌شدن از سوی دیگر با سرعتی که روابط میان دولت‌ها و جامعه‌های مدنی در حال تحول است شهروندی در بهترین حالت باید به شکل ساختی چندلایه تحلیل شود که هم‌زمان برای عضویت آدم‌ها در انواع گروه‌های کوچک و بزرگ کاربرد داشته باشد. به این ترتیب، او انواع شهروندی‌ای را مطرح می‌کند که معیار آن‌ها بیش از آنکه تطبیق یا عدم تطبیقشان با الگوی مرد فعال مستقل و بهره‌مند از شأن یک شهروند باشد، پیوندی است که فرد با گروه خود، اعم از خانواده، جامعه کوچک محلی، جامعه قومی، ملت، دولت و جهان برقرار می‌کند. تأکید دیویس بر پیوند اشخاص با جامعه کوچک خود است که مردسالاری آن را نشانه عدم استقلال و وابستگی می‌داند و زنان را هم به بهانه تابع همین پیوندها بودن از حقوق شهروندی کامل محروم می‌کند (Yaval, 1997: 27).

گستره حقوق شهروندی

با توجه به توضیحات گذشته، حقوق شهروندی در معنای اعم، دربرگیرنده حقوق و تکالیف شهروندان در قبال یکدیگر، جامعه و دولت است. حقوق شهروندی به معنی اخص کلمه، شامل دریافتی‌های شخص و تکالیف وی شامل پرداختی‌های وی از این رهگذر است.^۲ از نمونه‌های دریافتی حقوق شهروندی، به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۱. حفاظت از جان، مال، پیشه، کار، حقوق و امنیت شهروندان که بر عهده پلیس، دستگاه قضایی و نیروهای مسلح و دیگر اجزاء مربوطه دولت است.
۲. بهداشت و سلامتی: آب و غذای سالم، بازرسی از شیر و گوشت، نگهداری از بیمارستان‌ها.
۳. آموزش: مدرسه‌ها و کتابخانه‌های عمومی.
۴. نگهداری، تعمیر و ساخت جاده‌ها، بزرگراه‌ها و خیابان‌ها.

1- Yuval Davis

۲- در یکی از خطبه‌های امیر مومنان علی (ع)، اشاره زیبا به حقوق و تکالیف حاکم و مردم مشهود است: «مردم؛ مرا بر شما شما حقی است و شما را بر من حقی. بر من است که خیرخواهی از شما دریغ ندارم و حقی که از بیت المال دارید بگذارم، شما را تعلیم دهم تا نادان ننماید و آداب آموزم تا بدانید. اما حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و در نهان و آشکار، حق خیرخواهی ادا کنید. چون شما را بخوانم بیابید و چون فرمان دهم بپذیرید و ازعهده برآیید.» نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، نشر قلم ۱۳۶۸، خطبه ۳۴. ص ۳

۵. حفاظت و نگهداری از منابع طبیعی، جنگل‌ها و محیط زیست.

۶. حفاظت از پس‌اندازها، با بازرسی از بانک‌ها و ضمانت حساب‌های بانکی.

البته، این موارد شامل همه نمونه‌ها نبوده و تنها بیانگر مصادیق مهمی است که می‌تواند گستره موضوع را روشن‌تر کند. از میان نمونه‌های بالا، آموزش اهمیت فراوانی دارد که مشتمل بر دو عرصه است؛ یکی آموزش عمومی و دیگری آموزش حقوق شهروندی. حق آموزش در معنای اعم، شامل جنبه عمومی آموزش است^۱، اما آموزش حقوق شهروندی به‌طور اخص، به شهروندان می‌آموزد چگونه فعال، آگاه و مسئولیت‌پذیر باشند. در واقع، مبنای این آموزش‌ها، پرورش شهروند نمونه یا شهروند خوب یا ارائه الگوی شهروندی نیست، بلکه به آنان می‌آموزد چگونه تصمیمات خود را با توجه به حقوق و تکالیفشان در قبال اجتماع و زندگی فردی خود اتخاذ نمایند. تربیت شهروندی، یکی از فروع شهروندی است که با توجه به تحولات سریع اجتماعی، فن‌آوری و سیاسی دوران معاصر، از جمله دل‌مشغولی‌های برنامه ریزان و سیاست‌گذاران تعلیم و تربیت کشورهای جهان به شمار می‌آید (زهرانژاد، ۱۳۸۶: ۷۲). در برخی کشورها، مفاهیم شهروندی از دوران کودکی تا نوجوانی آموزش داده می‌شود و دولت نیز آموزش‌های لازم را در اختیار والدین و معلمان قرار می‌دهد. در انگلیس، از سال ۲۰۰۲ میلادی، آموزش شهروندی و آشنایی با آن به‌طور رسمی در برنامه درسی مدارس از سنین ۱۱ تا ۱۶ سالگی قرار گرفت. اهداف این آموزش‌ها، عموماً موارد ذیل است:

- ✓ آشنایی با حقوق و مسئولیت‌های شهروندی (آشنایی با قوانین و مقررات).
- ✓ بحث و بررسی درباره سرفصل‌ها و موضوعات مهم شهروندی (آگاهی‌رسانی از طریق رسانه‌های گروهی).
- ✓ فهم و شناخت جامعه و آشنایی با فعالیت‌های اجتماعی
- ✓ مشارکت فعال در برنامه‌های اجتماعی یا گروهی و سهیم کردن شهروندان در تأمین حقوق شهروندی ایشان (مانند ایجاد آمادگی برای اجرای حقوق شهروندی در مواقع اضطراری که دخالت دولت و پلیس میسر نیست، مانند زلزله).

یکی از مؤثرترین راهکارهای رفع چالش پلیس در زمینه حقوق شهروندی را باید در این قسم از آموزش جستجو کرد اگر پلیس به اقتضای وظیفه‌ای که بر عهده دارد، افراد زیرمجموعه خود، به‌ویژه کارکنانی که با ارتباط مستقیم با شهروندان دارند و احتمال نادیده گرفتن حقوق شهروندی از جانب ایشان می‌رود، با حقوق شهروندان آگاه کرده و لزوم احترام به این حقوق را به ایشان یادآور شود، کمتر شاهد تضییع حقوق شهروندی از جانب زیرمجموعه خود خواهد بود.

از سوی دیگر، اگر آموزش حقوق شهروندی به شهروندان توسط پلیس صورت گیرد و یادآوری شود که حقوق شهروندان تا زمانی مورد حمایت است که به حقوق و آزادی‌های دیگر شهروندان و امنیت اجتماع تعرض نشود، اقدامات پلیس که به‌ظاهر مخالف حقوق شهروندی و به‌واقع، در راستای تأمین حقوق شهروندی است، مورد ایراد و انتقاد قرار نخواهد گرفت. در بخش پرداختی‌ها نیز حقوق شهروندی یا به تعبیر دقیق‌تر، وظایف شهروندی، مشتمل بر دودسته داوطلبانه و اجباری است. در چارچوب وظایف داوطلبانه، شهروندان به‌طور داوطلبانه امکانات خود را جهت کمک به پیشرفت و بهبود شهر به کار می‌گیرند. شهروندان فعال با توجه به تخصص و استعداد خود در سازمان‌ها و کمیته‌های محلی گوناگون نظیر انجمن اولیا و مربیان و سازمان‌های غیردولتی عضویت و فعالیت دارند. شرکت در نشست‌ها و اجتماعات شهری، حضور در دادرسی‌های علنی، هیئت منصفه یا هیئت‌های حل اختلاف، مشارکت در پروژه‌های اجتماعی برای پیشرفت جامعه و

۱- این حق در آموزه‌های دینی مانند آنچه در خطبه ۳۴ امیر المومنین (ع) گذشت و نیز بند ۳ از اصل ۳ قانون اساسی مورد تأکید قرار گرفته است.

هم‌چنین، یافتن مشکلات و راه‌حل آن‌ها، از نمونه‌های این بخش است. عقیده بر این است که اجتماعات محلی و نهادهای مردم‌محور می‌توانند با ارائه رفتارهای جدید و نهادینه ساختن آن‌ها در جوامع، نقش مؤثری در ایجاد و بازتولید مفهوم شهروندی ایفا نمایند (زهرانژاد، ۱۳۸۶: ۶۰).

وظایف اجباری نیز شامل موارد ذیل است:

۱. رأی دادن: حق رأی در عین حالی که از نظر بسیاری، از جمله مسئولیت‌های شهروندی محسوب می‌گردد، اما در واقع، امتیاز نیز هست. کسانی که رأی نمی‌دهند، صدایشان در دولت شنیده نمی‌شود.
- این نیز جزء حقوق شهروندی است که قبل از هر رأی‌گیری، اطلاعات مربوط به موضوع یا نامزدها باید به صورت شفاف به اطلاع شهروندان برسد.
۲. خدمت نظام وظیفه: در زمان جنگ، هر مردی که توانایی بدنی دارد، برای جنگ فراخوانده می‌شود. در زمان صلح نیز به صورت خدمت اجباری سربازی یا داوطلبانه در نیروهای مسلح حاضر می‌شوند.
۳. احترام به قانون و حقوق دیگران: هر شهروندی باید از قوانین کشوری که در آنجا زندگی می‌کند، پیروی کند و به حقوق دیگران احترام بگذارد.
۴. پرداخت مالیات: شهروندان موظف به پرداخت مالیات بر درآمد و دیگر عوارض قانونی بر اساس درستکاری و راستی می‌باشند.

پلیس، ذینفع برخی از پرداخت‌های حقوق شهروندی است. این ذی‌نفعی، گاهی مستقیم (خدمت نظام وظیفه در نیروی انتظامی) و گاهی غیرمستقیم است. مانند ضرورت احترام به حقوق دیگر شهروندان که توسط پلیس تضمین می‌شود.

چالش‌های پلیس با حقوق شهروندی

قسمت عمده چالش‌های پلیس با شهروندان، در ایفای نقش پلیس به‌عنوان ضابط قضایی بروز می‌کند. حقوق شهروندی که به‌عنوان متهم در اختیار نیروی انتظامی یا پلیس قرار می‌گیرد، محل چالش است. از یک‌سو، متهم و حتی مجرم، دارای حقوق ویژه‌ای است که برآمده از حقوق شهروندی است. از سوی دیگر، متهم ممکن است مجرم نباشد و نمی‌توان به‌صرف اتهام شخص، حقوق شهروندی وی را نادیده گرفت. برای شناسایی و صیانت از حقوق شهروندی متهم که باید از سوی پلیس مورد ملاحظه قرار گیرد، می‌بایست به قوانین لازم‌الاجرای که در این خصوص تصویب شده است، مراجعه کرد.

با این توضیح، نگاهی به حقوق متهم در نوشتارهای قانونی، می‌تواند مرز حقوق شهروندی را در نظام حقوقی کشورمان نشان دهد.

۱. بایسته‌های آموزشی حقوق شهروندی برای پلیس

آموزش حقوق شهروندی برای پلیس، در بسیاری از عرصه‌ها ضروری است، همچنان که برخی از این موارد در برنامه‌های آموزشی نیروی انتظامی قرار دارد. با توجه به این‌که، نکته چالش برانگیز، چگونگی برخورد با متهمین است، در اینجا با تأکید بر حقوق متهم، نکات آموزشی حقوق شهروندی که در مقررات منعکس است، به اختصار بیان می‌شود. هر کس به ارتکاب جرمی متهم شود، حق دارد بیگناه فرض شود، مگر اینکه مجرمیت (مقتضوبدن) او بر اساس قانون محرز شود (اصل ۳۷ قانون اساسی). در اسناد بین‌المللی نیز به این حق شهروندی اشاره شده است (بند ۳ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی؛ بند ۱ ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر).

هر متهمی حق دارد از مأموری که قصد جلب او را دارد، بخواهد مدارک شناسایی خود و نیز دستور قضایی متضمن دستگیری‌اش را به او نشان دهد.

متهم حق دارد در مقابل پرسش‌های دادگاه با مرجع تعقیب یا تحقیق، سکوت اختیار کند (مواد ۱۲۹ و ۱۹۷ قانون آیین دادرسی کیفری).

هر متهمی حق دارد از مأموران بازجو بخواهد در اولین فرصت به خانواده وی اطلاع دهند تا از سرنوشت او مطلع شوند و در صورت لزوم، برای آزادی او وثیقه یا کفیل آماده کنند. (بند ۵ ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی).

متهم حق دارد ظرف ۱۰ روز به قرار بازداشت خود اعتراض کند تا مرجع بالاتر بلافاصله و در وقت فوق العاده به آن رسیدگی نماید. این حق طبق قانون باید به متهم تفهیم شود (ماده ۳۳ و تبصره ماده ۱۴۷ قانون آیین دادرسی کیفری و شق ۲ بند (ن)، ماده ۳ قانون احیای دادرسی، مصوب ۱۳۸۱).

چنانچه قرار التزام یا کفالت یا وثیقه برای متهم صادر گردید، او حق دارد با التزام یا معرفی کفیل متمکن و یا تودیع وثیقه، حسب مورد، بلافاصله آزاد شود (تبصره ماده ۱۳ و ماده ۱۳۷ قانون آیین دادرسی کیفری).

هر متهمی حق دارد بداند هیچ یک از ضابطین دادگستری بدون مجوز قضایی و بدون رعایت ترتیبات قانونی، مجاز نیستند وارد منزل او شده و آنجا را بازرسی و تفتیش نمایند (اصل ۲۲ قانون اساسی، ۵۸۰ قانون مجازات اسلامی، مواد ۹۶ و ۹۷ قانون آیین دادرسی کیفری).

لازم است متهم بداند هیچ یک از ضابطان دادگستری حق بازداشت او را ندارند، مگر در جرائم مشهود و در هر حال، باید در نخستین فرصت (حداکثر ۲۴ ساعت) مراتب را به اطلاع مقام قضایی برسانند (ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی کیفری).

متهم حق دارد حداکثر ظرف ۲۴ ساعت، از اتهام و دلایل آن مطلع شود. مرجع قضایی مکلف است ظرف مهلت مذکور آن را به وی تفهیم کند (اصل ۳۲ قانون اساسی و ماده ۱۲۷ قانون آیین دادرسی کیفری).

متهم حق دارد پس از خاتمه تحقیقات مقدماتی، پرونده اتهامی خود را مطالعه و از تمامی محتویات آن مطلع شود (ماده ۱۹۰ قانون آیین دادرسی کیفری).

هر متهمی حق دارد از قاضی دادرسی یا دادگاه بپرسد و بداند به چه اتهامی و به استناد چه دلایلی احضار یا جلب شده است (ماده ۱۲۴ قانون آیین دادرسی کیفری).

هر متهمی حق دارد از پاسخ دادن به پرسش‌های مراجع کشف جرم و تعقیب که ارتباطی به جرم و تعقیب ندارد و مربوط به امور شخصی و خانوادگی اوست، خودداری کند (بند ۱۱ ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی).

هر متهمی حق دارد از دادگاه بخواهد به‌طور علنی به اتهام او رسیدگی کند، مگر در مواردی که قانون خلاف آن را تصریح نماید (ماده ۱۸۸ قانون آیین دادرسی کیفری).

هر متهمی حق دارد فرصت و تسهیلات کافی برای تهیه و تدارک دفاع و انتخاب وکیل و ارتباط با وکیل منتخب خود داشته باشد (مواد ۱۸۵ و ۱۸۶ قانون آیین دادرسی کیفری، بند ۱ ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، بند ۳ ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی).

هر متهمی که به‌طور غیرقانونی دستگیر یا بازداشت شده باشد، حق دارد جبران خسارت خود را از مراجع ذی ربط بخواهد (بند ۵ ماده ۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، ماده ۱ قانون مسؤلیت مدنی و به مناط اصل ۱۷۱ قانون اساسی).

متهم حق دارد در حدود قانون به حکم محکومیت خود اعتراض و از دادگاه بالاتر تقاضای تجدید نظر نماید (شق ۵ بند ه). ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی، حقوق مدنی و سیاسی و مواد ۲۳۲ و ۲۳۹ قانون آیین دادرسی کیفری).

متهم حق دارد از دادسرا یا دادگاه بخواهد پرسش‌های او هم از شهود شاکی مطرح گردد؛ بلکه بتواند بی‌گناهی خود را ثابت کند.

هر متهم نابالغ و نوجوان این حق را دارد که در دادگاه ویژه‌ای به اتهام او رسیدگی و در صورت بازداشت یا محکومیت، در محلی جدا از متهمان یا محکومان بزرگسال نگهداری شود (بند ب ماده ۱۰ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، ماده ۲۱۹ و تبصره ماه ۲۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری).

متهم حق دارد در صورت صدور رأی براءت، تعلیق مجازات او، قرار موقوفی یا منع تعقیب، بلافاصله رفع اثر از قرار تأمین کیفری (وثیقه) و نیز در صورت بازداشت، آزادی بی‌قید و شرط خود را از مرجع قضایی رسیدگی کننده، بخواهد (مواد ۱۴۴ و ۲۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری).

در راستای یادآوری تکالیف پلیس در رعایت حقوق شهروندی، احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی (قانون فوق مشتمل بر ماده واحده در جلسه علنی روز سه شنبه مورخ پانزدهم اردیبهشت ماه یکهزار و سیصد و هشتاد و سه مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ ۱۳۸۳، ۲، ۱۶ به تأیید شورای نگهبان رسیده است؛ نیز به نکات ذیل می‌توان اشاره کرد:

ماده واحده از تاریخ تصویب این قانون، کلیه محاکم عمومی، انقلاب و نظامی، دادسراها و ضابطان قوه قضائیه مکلفند در انجام وظایف قانونی خویش موارد ذیل را به دقت رعایت و اجرا کنند. متخلفین به مجازات مندرج در قوانین موضوعه محکوم خواهند شد:

- ۱- کشف و تعقیب جرائم و اجرای تحقیقات و صدور قرارهای تأمین و بازداشت موقت می باید مبتنی بر رعایت قوانین و با حکم و دستور قضایی مشخص و شفاف صورت گیرد و از اعمال هرگونه سلب حق شخصی و سوء استفاده از قدرت یا اعمال هرگونه خشونت یا بازداشت‌های اضافی و بدون ضرورت اجتناب شود.
- ۲- با دادخواهان و اشخاص در مظان اتهام و مرتکبان جرائم و مطلعان از وقایع و کلاً در اجرای وظایف محوله و برخورد با مردم، لازم است اخلاق و موازین اسلامی کاملاً مراعات گردد.
- ۳- اصل منع دستگیری و بازداشت افراد ایجاب می نماید در موارد ضروری نیز به حکم و ترتیبی باشد که در قانون معین گردیده و ظرف مهلت مقرر، پرونده به مراجع صالح قضایی ارسال شود و خانواده دستگیرشدگان در جریان قرار گیرند.
- ۴- در جریان دستگیری و بازجویی یا استطلاع و تحقیق، از ایزای افراد نظیر بستن چشم و سایر اعضا، تحقیر و استخفاف به آنان، اجتناب گردد.
- ۵- بازجویان و مأموران تحقیق از پوشاندن صورت یا نشستن پشت سر متهم یا بردن آنان به اماکن نامعلوم و کلاً اقدام‌های خلاف قانون خودداری ورزند.
- ۶- بازرسی‌ها و معاینات محلی، برای دستگیری متهمان فراری یا کشف آلات و ادوات جرم براساس مقررات قانونی و بدون مزاحمت و در کمال احتیاط انجام شود و از تعرض نسبت به اسناد و مدارک و اشیایی که ارتباطی به جرم نداشته و یا به متهم تعلق ندارد و افشای مضمون نامه‌ها و نوشته‌ها و عکس‌های فامیلی و فیلم‌های خانوادگی و ضبط بی‌مورد آن‌ها خودداری گردد.

۷- هرگونه شکنجه متهم به منظور اخذ اقرار یا اجبار او به امور دیگر، ممنوع بوده و اقرارهای اخذ شده، بدینوسیله حجیت شرعی و قانونی نخواهد داشت.

۸- تحقیقات و بازجویی‌ها، باید مبتنی بر اصول و شیوه‌های علمی قانونی و آموزش‌های قبلی و نظارت لازم صورت گیرد و با کسانی که ترتیبات و مقررات را نادیده گرفته و در اجرای وظایف خود به روش‌های خلاف آن متوسل شده‌اند، براساس قانون برخورد جدی صورت گیرد.

۹- پرسش‌ها باید مفید و روشن و مرتبط با اتهام یا اتهامات انتسابی باشد و از کنجکاوی در اسرار شخصی و خانوادگی و سؤال از گناهان گذشته افراد و پرداختن به موضوعات غیرمؤثر در پرونده مورد بررسی احتراز گردد.

۱۰- پاسخ‌ها به همان کیفیت اظهار شده و بدون تغییر و تبدیل نوشته شود و برای اظهارکننده خوانده شود و افراد باسواد در صورت تمایل، خودشان مطالب خود را بنویسند تا شبهه تحریف یا القا ایجاد نگردد.

۱۱- حاکم و دادسراها بر بازداشتگاه‌های نیروهای ضابط یا دستگاه‌هایی که به موجب قوانین خاص وظایف آنان را انجام می‌دهند و نحوه رفتار مأموران و متصدیان مربوط با متهمان، نظارت جدی کنند و مجریان صحیح مقررات را مورد تقدیر و تشویق قرار دهند و با متخلفان برخورد قانونی شود.

۱۲- از دخل و تصرف ناروا در اموال و اشیای ضبطی و توقیفی متهمان، اجتناب نموده و در اولین فرصت ممکن یا ضمن صدور حکم یا قرار در محاکم و دادسراها، نسبت به اموال و اشیای تعیین تکلیف گردد و مادام که نسبت به آن‌ها اتخاذ تصمیم قضایی نگردیده است، در حفظ و مراقبت از آن‌ها اهتمام لازم معمول گردیده و در هیچ موردی نباید از آن‌ها استفاده شخصی و اداری به‌عمل آید. باوجود تصویب قانون فوق‌الذکر، بنا بر پیش‌بینی نشدن ضمانت اجرای تخلف از مفاد آن، در پیش‌نویس قانون آئین دادرسی کیفری که برای تصویب در دستور کار مجلس شورای اسلامی قرار دارد، ضمانت اجرای تخلف از قانون یادشده به شرح ذیل آمده است:

ماده ۷: «در تمام مراحل دادرسی کیفری، اعم از کشف جرم، تعقیب، تحقیقات مقدماتی، رسیدگی و اجرای آراء، رعایت حقوق شهروندی مقرر در «قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی» و سایر قوانین، از سوی تمام مقامات قضایی، ضابطان دادگستری و سایر اشخاصی که در فرایند دادرسی مداخله دارند، الزامی است. متخلفان علاوه بر جبران خسارات واردشده به مجازات مقرر در ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی محکوم خواهند شد، مگر آنکه در سایر قوانین مجازات شدیدتری مقرر شده باشد».

در صورت تصویب این ماده، ضمانت اجرای تخلف از «قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی» دامن‌گیر متخلف خواهد شد.

البته، بر اساس ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی، که هم اکنون نیز قدرت اجرایی دارد «هر یک از مقامات و مأمورین وابسته به نهادها و دستگاه‌های حکومتی که برخلاف قانون، آزادی شخصی افراد ملت را سلب کند یا آنان را از حقوق مقرر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران محروم نماید علاوه بر انفصال از خدمت و محرومیت یک تا پنج سال از مشاغل حکومتی، به حبس از دو ماه تا سه سال محکوم خواهد شد» (اصلاحی مطابق قانون اصلاح ماده (۵۷۰). قانون مجازات اسلامی مصوب (۱۳۸۱).

۲. آموزش راهکار برون‌رفت از چالش

بنا بر آنچه گذشت، در حقوق کنونی ایران، مقرراتی برای صیانت از حقوق شهروندی وجود دارد که هرچند نیازمند پیش‌بینی جزئیات بیشتری است، اما در حد خود، قابل قبول است.

با این بیان به پاسخ پرسشی که در مقدمه آمد می‌پردازیم. گفتیم؛ بر اساس چه ملاک و معیاری حقوق شهروندی حمایت‌شده را باید تعیین کرد و سلب این حقوق چگونه است؟ پلیس در انجام وظائف خود چگونه عمل کند تا به دو مصلحت متقابل یعنی تضمین حقوق شهروندان و ممانعت متعاضین از تعرض به حقوق شهروندان دست یابد؟ برای ارائه معیار و ملاک به پلیس برای برون‌رفت از چالش پیش‌روی خود در انجام وظایف، بدون اینکه در مظان اتهام تضییع حقوق شهروندی قرار گیرد، باید به قوانین و مقررات مراجعه کرد. به دیگر سخن، مهم‌ترین معیار تعیین و تشخیص حقوق شهروندی، قوانین و مقررات اعم از قوانین اساسی و عادی و حتی مصوبات مراجع ذی‌صلاح برای تعیین حقوق حمایت‌شده شهروندی است.

البته، ممکن است به مصوبات بیرونی مانند منشورها و معاهدات حقوق بشری نیز اشاره شود، اما اگر معاهده‌ای توسط دولت ایران پذیرفته شده است، به این دلیل که در حکم قوانین کشور است، مجرا خواهد بود (برابر ماده ۹ قانون مدنی مقررات عهدی که برطبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده باشد، در حکم قانون است). والا توسل به این اسناد بین‌المللی در حقوق داخلی، نه‌تنها معیاری برای تعیین حقوق شهروندی نیست، بکه موجب بروز تشتت خواهد شد.

بنابراین، قوانین و مقررات، محدوده حقوق شهروندی را مشخص کرده و هر جا قانون اجازه تعرض را به پلیس ندهد، اقدام این نیرو ممکن است تعرض به حقوق شهروندی قلمداد شود.

نکته دیگر که به پرسش دوم برمی‌گردد، اینکه در سیاست‌گذاری پلیس باید جایگاه آموزش حقوق شهروندی به‌طور ویژه موردتوجه قرار گیرد.

به این مفهوم که شهروندان و نیروی پلیس باید از مقررات مربوط به حقوق شهروندان آگاه شوند و این امر میسر نمی‌شود مگر در صورتی که آموزش نسبتاً کاملی از سوی مسئولین امر به مردم و پلیس داده شود. مردم از حقوق و تکالیف شهروندی خود آگاه شده از آن تعدی ننمایند. پلیس نیز بداند که مرز حقوق حمایت‌شده شهروندان کدام است تا در نتیجه، حریم حقوق شهروندان همچنان ایمن بماند.

نتیجه‌گیری

برقراری امنیت از مهم‌ترین وظائف پلیس و در راستای تکلیف دولت در قبال شهروندان مبنی بر تأمین حقوق شهروندی است و کارآمدی پلیس زمانی محقق می‌شود که این هدف تحقق یابد. پلیس برای نیل به این هدف و انجام دیگر وظایف خود، اقداماتی انجام می‌دهد که گاهی تعرض به حقوق شهروندی تلقی می‌شود. برای برون‌رفت از چالش پیش‌گفته، انجام برخی اقدامات و تدابیر نظری و عملی ضرورت دارد.

یکی از حقوق شهروندی، آموزش است که آن را به آموزش عمومی و آموزش حقوق شهروندی تقسیم کردیم. اهتمام به آموزش حقوق شهروندی برای پلیس و شهروندان در پیشگیری یا کاهش برداشتهای نادرست مؤثر است. از یک‌سو، ارائه پیشینه و مبانی حقوق شهروندی و محدودیت‌های امنیتی آن که ضرورت زندگی اجتماعی است، شهروندان را بر حد و مرز حقوقشان واقف می‌سازد و برای ایشان آمادگی پذیرش برخورد پلیس در صورت عدول از مرزهای مورد حمایت را به وجود خواهد آورد. از سوی دیگر، پلیس نیز با آموزش لازم درمی‌یابد که شهروند، حقوقی دارد که در حالت عادی یا در فرض طرح اتهام و حتی محکومیت به ارتکاب جرم، بازهم این حقوق توسط قانون‌گذار مورد حمایت قرار گرفته است. البته، گستره حقوق شهروندی به امنیت شهروندان خلاصه نمی‌شود. آزادی‌ها و دیگر حقوقی که ضروری زندگی یک شهروند است را نیز در بر می‌گیرد. باوجوداین، وظیفه پلیس در عرصه تأمین امنیت، نمود بیشتری دارد. از مطالب مطرح

شده، درمی‌یابیم که میان دو نظریه لیبرال و جمهوری‌گرا که اولی به تأمین حقوق شهروندی به معنی فردگرایانه و دومی به این مهم در معنای جامعه‌گرایانه تمایل دارد، نظریه اخیر ترجیح دارد؛ زیرا در این نظریه است که هر شهروند علاوه بر احساس داشتن حقوق شهروندی و تکالیف محوله، متمایل به گام برداشتن فعال در جهت دفاع از حقوق دیگر شهروندان بوده، نقش فعالی در صحنه‌های رسمی ایفا می‌کند. اوج فعال بودن در دفاع از حقوق شهروندی، در آموزش حقوق شهروندی متجلی می‌شود. هرچند پلیس، مرجع آموزشی نیست، اما آموزش حقوق شهروندی به پلیس و حتی اتخاذ تدابیری برای بالابردن آگاهی مردم نسبت به حقوق شهروندی، خارج از رسالت پلیس نبوده و حتی در راستای کارآمدی اوست. درعین‌حال، محوری که آموزش‌های مورد اشاره باید حول آن باشد، قانون است، زیرا از یک‌سو، پلیس مرجع آموزش صرف نیست که بخواهد مبانی نظری حقوق شهروندی را به مردم یا نیروهای خود آموزش دهد و از سوی دیگر، پلیس به‌عنوان ضابط قضایی، پاسبان اجرای قانون است.

۱. اعلامیه اسلامی حقوق بشر
۲. اعلامیه جهانی حقوق بشر
۳. ایزدپرست، نورالله، (۱۳۶۱) گلستان سعدی، تهران، انتشارات شرکت دانش.
۴. بشریه، حسین، (۱۳۸۶) آموزش دانش سیاسی، چاپ هشتم تهران، نشر نگاه معاصر.
۵. خرمشاهی، بهاءالدین، (۱۳۸۸) ترجمه قرآن کریم، قم، نشر جامی.
۶. راسخ، محمد، (۱۳۸۱) ضرورت رو کبرد نظری به حقوق بشر بین‌المللی؛ سخنرانی در مرکز مطالعات حقوق بشر دانشگاه تهران، در: گزارشی از گرامیداشت روز جهانی حقوق بشر؛ ۱۹ آذر در مرکز مطالعات حقوق دانشگاه تهران.
۷. شیروانی، رضا، (۱۳۸۸) جزوه حقوق بشر در اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز.
۸. طباطبایی موتمنی، منوچهر، (۱۳۸۸) آزادی عمومی و حقوق بشر، چاپ چهارم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۹. عبدالمقصود، عبدالفتاح، (۱۳۶۲) امام علی تاریخ تحلیلی قرن اول اسلام، ترجمه سید محمود طالقانی، جلد اول، طلوع خورشید، شرکت سهامی.
۱۰. عمید، حسن، (۱۳۶۳) فرهنگ فارسی عمید، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۱. فالکس، کیث، (۱۳۸۱) شهروندی؛ ترجمه دلفروز، محمدتقی؛ نشر کویر.
۱۲. فوکویاما، فرانسیس، (۱۳۸۴) آینده پسا انسانی ما؛ ترجمه فقیه یثزاد، حبیب الله، انتشاراتی ایران.
۱۳. کاتوزیان، ناصر و دیگران، (۱۳۸۵) حکومت قانون و جامعه مدنی؛ انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۱۴. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۴۵) مبانی حقوق عمومی و احکام در اسلام؛ انتشارات دانشگاه تهران.
۱۵. کامیار، غلامرضا، (۱۳۸۲) حقوق شهروندی، چاپ اول، تهران، انتشارات مجد.
۱۶. کاظمی، علی، (۱۳۸۶) مجله حقوقی دادگستری، شماره ۵۸، بهار.
۱۷. ممتاز، جمشید، (۱۳۷۰) حقوق بشر در پرتوی تحولات بین‌المللی، چاپ اول، تهران، نشر دادگستر.
۱۸. منوچهری، عباس، (۱۳۸۴) عقل سرخ و حق سبز: انسان شناسی اشرافی و حقوق بشر حداکثری، مبانی نظری حقوق بشر؛ در: مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی حقوق بشر، دانشگاه مفید، مرکز مطالعات حقوق بشر.
۱۹. ولمن، کارل، (۱۳۸۱) مفهوم حق: سم هوفلد؛ حق و مصلحت؛ انتشارات طرح نو.
۲۰. امیرالمونین علی(ع) (۱۳۶۸) نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، نشر قلم.
۲۱. آزداد، لادن، (۱۳۸۹) جایگاه شهروندی در مراجع شبه قضایی، تهران، چاپ اول، انتشارات جاودانه.
۲۲. اصلاحی مطابق قانون اصلاح ماده (۵۷۰). قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۸۱
۲۳. افلاطون، (۱۳۵۵) جمهوریت، ترجمه فؤاد روحانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
۲۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۸۱) مبسوط در ترمینولوژی حقوق، چاپ دوم، تهران، انتشارات کتابخانه گنج دانش.

۲۵. جنیدی، فریدون، (۱۳۷۰) **حقوق بشر در جهان امروز و حقوق جهان در ایران باستان**، انتشارات نشر.
۲۶. حسینی، مجید، (۱۳۸۵) **پایان نامه حقوق شهروندی در جمهوری اسلامی ایران**، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز.
۲۷. دورانت، ویل آریل، (۱۳۶۵) **تاریخ تمدن**، تهران گروه مترجمین، چاپ اول، جلد چهارم، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی ایران.
۲۸. رضایی پور، آرزو، (۱۳۸۸) **مجموعه کامل قوانین و مقررات حقوق شهروندی**، چاپ چهارم، تهران، انتشارات سپهر ادب.
۲۹. ساکت، محمد حسین، (۱۳۷۱) **حقوق شناسی**، تهران، نشر نخست.
۳۰. سیموند، زنیلای، (۱۳۸۱) **فلسفه حقوق**، در: حق و مصلحت، ترجمه و تألیف راسخ، محمد؛ انتشارات طرح نو.
۳۱. تیمی آمدی (بی تا) **عبدالواحد، غررالحکم**، قم، دارالکتب الإسلامی.
۳۲. **قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی**
۳۳. **قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران**
۳۴. **قانون آیین دادرسی کیفری**
۳۵. **قانون مجازات اسلامی**
۳۶. **قانون مسؤلیت مدنی**
۳۷. کاتوزیان، ناصر، **مقدمه علم حقوق**، چ. دوازدهم.
۳۸. کلزیال، ژان، (۱۳۷۶) **امنیت، پلیس و جرم**، ترجمه علی اوسط جاویدزاده، نشریه امنی.
۳۹. منصور، **جهان گیر**، (۱۳۸۵) **جهانگیر**، چاپ بیست و پنجم، قانون مدنی، انتشارات دوران.
۴۰. **میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی**
۴۱. ناصرزاده، هوشنگ، (۱۳۷۲) **اعلامیه جهانی حقوق بشر**، انتشارات جهاد سازندگی
۴۲. هاشمی، سیدمحمد، (۱۳۸۴) **حقوق بشر و آزادی اساسی**، چاپ اول، تهران، نشر میزان.
۴۳. زهرانژاد، بهرام، (۱۳۸۶) **مجموعه مقالات همایش «نظارت همگانی، شهروندی و توسعه سازمانی»**، شهرداری تهران و دانشکده مدیریت، بهمن.
۴۴. شکری، نادر (۱۳۸۶) **مجموعه مقالات همایش «نظارت همگانی، شهروندی و توسعه سازمانی»**، شهرداری تهران و دانشکده مدیریت، بهمن.
۴۵. کلی کیت اس. پیس (۱۳۸۳) **«حقوق بشر و سازمانهای بین‌المللی»**، **فصلنامه راهبرد**، بهار. ش. ۲۳.
۴۶. میلر، دیوید (۱۳۸۳) **«حقوق بشر و شهروندی مقید به مرز»**، **فصلنامه راهبر**، بهار، ش. ۲۳.

ب) لاتین

1. Huntington, S, (1998)., **The Clash of Civilization& the Remaking of the old Order**, London: Touchstone.
2. Marshall, T.H, (1987)., **Citizenship& Social Class**, Pluto Classic.
3. Yuval-Davis, (1997)., **Women, Citizenship& difference**, in: Feminist Review, Volume 57, Number 1, September I, Routledge.

جایگاه آموزش حقوق شهروندی بر
کاهش خشونت پلیس

۴۶

فصلنامه سیاست

سال پنجم | شماره هجدهم | تابستان ۱۳۹۷

برساخته تهدید ایران در سپهر سیاسی عربستان؛ عبور از مرحله گذار

محمد فرازمند*

دانشجوی دکتری فلسفه

حمیدرضا کاظمی**

دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه

چکیده

این مقاله تلاش دارد با نگاهی به تحولات جاری در روابط ایران و عربستان پس از به قدرت رسیدن ملک سلمان در عربستان سعودی، این مسئله را بررسی نماید که ایران در ذهن تصمیم سازان سعودی چه جایگاهی دارد و ارتباط میان تحولات اجتماعی-سیاسی با سیاست خارجی تهاجمی عربستان که از شکل سنتی خود مبتنی بر گام های محافظه کارانه خارج شده را مورد بررسی قرار دهد و نشان دهد که میان مفهوم مهار و مقابله با جمهوری اسلامی و تحولات جاری این کشور چه رابطه ای وجود دارد. مقاله بر این فرضیه مبتنا گردیده که عربستان وارد مرحله تغییرات بنیادینی شده که دارای ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مهمی است و رهبران این کشور به ویژه در دوره ملک سلمان می کوشند که ایران را به عنوان خطر اصلی این کشور معرفی می کنند، دلیل این امر ورود پادشاهی عربستان به مرحله گذار و مواجه شدن جامعه، اقتصاد و سپهر سیاسی این کشور با شرایط متحول جدید جهانی، منطقه ای و داخلی است و هیئت حاکمه برای عبور از وضعیت پیچیده کنونی در حال بهره بردن از برساخته «خطر جمهوری اسلامی ایران» به عنوان وسیله ای در جهت انسجام بخشی به جامعه در حال گذار کشورشان هستند.

کلید واژه‌ها

عربستان سعودی، امنیت هستی شناختی، انسجام اجتماعی، جامعه در حال گذار.

* Email: mhd.farazmand@gmail.com.

** Email: hrezak92@gmail.com.

روابط ایران و عربستان به شکل بی‌سابقه‌ای دچار تنش شده است، هرچند رابطه سیاسی تهران و ریاض طی ۸۰ سال گذشته شاهد مشکلات متعددی بوده و دو بار پیش‌ازاین هم قطع شده بود، اما بن‌بست کنونی شدیدتر و دارای عمق بیشتری است و می‌توان ادعا کرد که در شرایط کنونی چشم‌اندازی برای عبور از این بن‌بست دستکم در کوتاه مدت وجود ندارد. با اشغال عراق و سقوط حکومت صدام حسین در بغداد اولین نشانه‌ها از تغییر رویکرد ریاض نسبت به تهران آشکار شد که با آغاز بهار عربی، ورود نیروهای سعودی به بحرین و آغاز بحران سوریه وارد وضعیت تنش آمیز شد و رو به سردی گرائید و ادامه این بحران‌ها و پس از آن، آغاز جنگ در یمن تنش در روابط دو کشور را به وارد تقابل کرد (کاظمی، ۱۳۹۶: ۷۱). حادثه فرودگاه جده، واقعه منا، اعدام شیخ نمر و حمله به سفارت سعودی در تهران این شرایط را به بحرانی تمام عیار در روابط دو کشور تبدیل کرد درحالی که افکار عمومی در دو کشور با حساسیت موضوع را دنبال می‌کردند، شرایط بگونه‌ای رقم خورد که دو کشور کاملاً رودرروی یکدیگر قرار گرفته‌اند. با روی کار آمدن ملک سلمان اقدامات عربستان علیه ایران تشدید شده که نمود اصلی آن تلاش‌های همه‌جانبه علیه توافق هسته‌ای ایران هم‌صدا با اسرائیل در کنگره و افکار عمومی آمریکا، اقدام علیه ایران در سازمان‌های بین‌المللی، پرداخت کمک مالی به کشورهای چون جیبوتی، سومالی، مالدیو و اردن برای قطع و کاهش رابطه با ایران، کارشکنی در بازسازی روابط ایران با کشورهای چین، ژاپن، آفریقای جنوبی و... نمونه‌هایی از اقدامات سعودی طی سال‌های اخیر بوده است. این رفتار از نگاه تحلیلگران نشان‌دهنده این واقعیت است که عربستان اکنون به مسئله‌ای تهدیدزا برای امنیت ملی ایران تبدیل شده است.

ناظران مسائل خاورمیانه تقریباً در این مسئله اتفاق نظر دارند که رفتار سیاست خارجی عربستان دچار تحول شده و ظاهراً از رویکردی که در ادبیات سیاسی از آن با صفت محافظه‌کار یاد می‌گردد به رویکرد فعال، تهاجمی و ابتکاری تغییر یافته است (Ben-Dor, 2017: 32). سیاست خارجی این کشور بر اساس حفظ وضع موجود بنا شده بود و این کشور تلاش می‌کرد با تلاش‌های میانجیگرانه و اعطای کمک مالی نقش خود به عنوان کشوری اثرگذار را ایفا نماید و به اهداف خود در منطقه دست پیدا کند اما اکنون در دوره ملک سلمان با تمرکز بر مسئله ایران به سیاست خارجی تهاجمی‌تر مبتنی بر ابزارهای جدید روی آورده است (احمدیان، ۱۳۹۵: ۱۰۱) که نماد اصلی این رفتار تهاجمی ورود به جنگ در یمن و اعزام نیروی نظامی به بحرین در سال ۲۰۱۱ بود که استدلال اصلی برای این اقدامات مقابله با جمهوری اسلامی ایران بوده و هرچا که این کشور ابزارهای سیاست خارجی خود اعم از کمک‌های مالی، فشارهای رسانه‌ای و عملیات نظامی را دنبال نموده برای حضور خود، از نام ایران بهره می‌برد. اما سوال اینجاست که آیا واقعا ایران چنین تهدیدی فوری (Immediate threat) و قطعی برای عربستان است که اینگونه مقامات سعودی جلوه می‌کنند؟ آیا واقعا تهدید شیعیان و ایران این چنین برای سعودی‌ها حیاتی است که باید بدون درنگ برای مقابله با آن، تمام ظرفیت‌ها را به کار گرفت و یا اینکه مسئله مهار (containment) ایران تنها گزینه‌ای برای عبور از شرایط پیچیده کنونی بین‌المللی، منطقه و داخلی است که عربستان سعودی و هیئت حاکمه این کشور با آن مواجه است.

این مقاله تلاش می‌کند به این سوال پاسخ دهد که جمهوری اسلامی ایران در ذهن تصمیم‌گیران سعودی چه جایگاهی دارد و آیا ایران آنگونه که توسط ریاض نشان داده می‌شود خطر اول برای امنیت و آینده عربستان در منطقه خاورمیانه و زیرمنطقه خلیج فارس است یا اینکه به مسئله ایران به عنوان مسئله‌ای فراتر از رقابت منطقه‌ای است و مثابه دشمنی خودساخته برای منسجم‌تر کردن جامعه نگرسته می‌شود. این مقاله براین فرضیه مبتنا گردیده است که عربستان، ایران

و قدرت گیری همپیمانان آنرا در منطقه به عنوان مهمترین تهدید خود می انگارد و این درحالی است که این امر یک برساخته (constructed) است و تهدیداتی چون تحول در رابطه این کشور با ایالات متحده به عنوان متحد استراتژیک، تغییر در بازارهای انرژی و تاثیر آن بر اقتصاد عربستان، رقابت سیاسی در داخل خانواده حاکم همراه با تغییر در سازوکار کنش های سیاسی در این خانواده و همچنین تغییرات محیط اجتماعی و تغییر در رابطه دولت با جامعه متحول این کشور که درحال گذار^۱ از جامعه ای سنتی به جامعه ای نیمه سنتی غیرتوده ای است، می تواند تهدیداتی جدی تر و نزدیک تر برای عربستان سعودی باشند (Ben-Dor, 2017: 32).

چارچوب نظری که برای تحلیل رفتار سیاست خارجی عربستان و پیش بینی روندها مدنظر قرار گرفته؛ نظریه امنیت هستی شناختی (Ontological security) است که تلاش می شود براساس آن به این سوال پاسخ داده شود که چرا عربستان با وجود عدم تجانس و غیرقابل تحمل بودن این حجم از رفتار تهاجمی در قبال ایران که به گواه قالب تحلیلگران با فرهنگ سیاسی، سنت دیپلماتیک و توان ارتش سعودی همخوانی ندارد، همچنان در این مسیر گام بر میدارد؟ همچنین در بخش پایانی با توجه به مدل های رابطه میان رژیم و جامعه مدنی این فرضیه مورد بررسی قرار میگرد که عربستان در مرحله گذار و تغییر رابطه دولت با جامعه سیاسی قرار گرفته است. در بخش اول نگاهی به نظریه امنیت هستی شناختی خواهیم داشت و آنرا تشریح میکنیم که چگونه کشورها با شکل دهی به دگر (Other)، جامعه خود را به حرکت درمی آورند. در ادامه رفتار عربستان مقابل ایران را براساس همین نظریه تفسیر می نمایم و این ایده را مورد بررسی قرار می دهیم که چرا جمهوری اسلامی ایران بشکل بالفعل تهدید اول عربستان نیست و چه تهدیدات بزرگتری برای عربستان و جامعه درحال گذار آن وجود دارد و پروژه محدود کردن (Curbing) ایران به عنوان یک برساخته راه حلی برای عبور از این شرایط درهم تنیده را شرح و بسط خواهیم داد. در پایان تغییر در ساخت حکومت و جامعه عربستان در شرایط کنونی را بررسی کرده و شرایط پیچیده جاری را برپایه این فرضیه که مهمترین تهدید برای عربستان، تغییر در نوع رابطه دولت با جامعه و ورود این کشور به مرحله گذار و تغییر جامعه سیاسی است، تشریح می کنیم. برای تحلیل شرایط عربستان در دوره جدید بازه زمانی هفت سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۸ (بهویژه بعد از بهار عربی و به قدرت رسیدن ملک سلمان) در این کشور را مدنظر قرار داده ایم.

مروری بر نظریه امنیت هستی شناختی

نظریه امنیت هستی شناختی جزء نظریه های تاسیسی (constructivism theories) در روابط بین الملل به حساب می آید که قائل به این امر می باشند که واقعیت ها و روابط میان ملت ها از طریق زبان، ایده ها و مفاهیم ایجاد شده، شکل می گیرند. از اوایل دهه ۸۰ شاهد طرحی نو برای مطالعه واقعیت ها پدیده ها و رفتارهای بین المللی هستیم که حد فاصل میان نظریات تبیینی و تاسیسی قرار می گیرد. نظریه های تاسیسی رویکردی است که پیش از طرح در روابط بین الملل در جامعه شناسی مطرح بوده است و از اواخر ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ شکوفا شد که اکنون به یکی از تئوری های اصلی روابط بین الملل تبدیل شده است.

بستر این رویکرد اندیشه ورزی در روابط بین الملل از آن جا که ست که منافع از روابط اجتماعی حاصل می شود و روابط دولت ها با هم بر اساس معنایی است که آنها برای یکدیگر قائلند. هویت یک امر رابطه ای است که به معنای درک از خود و انتظارات از دیگران است. عمل نسبت به دیگران بر اساس معنایی است که نسبت به آن کارگزار وجود دارد.

(مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۱۵) همچنین اولویت های بین الملل کارگزاران بر اثر جامعه پذیری (Socialization) درون جامعه بین الملل حاصل می شود. نظریه امنیت هستی شناختی را می توان در همین بستر نگریست که از نظریه وجود انسانی آنتونی گیدنز (Anthony Giddens) جامعه شناس و رئیس اسبق مدرسه سیاسی-اقتصادی لندن اخذ شده است که مبانی فلسفی این تئوری در فلسفه هگل مطرح شده است. گیدنز در تحلیل خود از جامعه مدرن امنیت هستی شناختی را نیاز اساسی می داند که براساس آن افراد نیازمند احساس تداوم و نظم حوادث در محیط ادراکی خود هستند. افراد با داشتن پاسخ به مسائل وجودی به هویت و خودشناسی می رسند و تنها دغدغه امنیت بدن (Body) را ندارند بلکه امنیت خود (Self) را دارند و در نبود خود، امنیت بدن نیز امکان ندارد. این هویت و درک درست از آن کلید کسب امنیت برای بدن است و قبل از هرتلاش برای امنیت پایدار باید هویتی تعریف شود. (استیل، ۱۳۹۲: ۱۶)

اریکسون از دیگر نظریه پردازان امنیت هستی شناختی براین باور است که هویت استمرار از روایت زندگی است و همین روایت شکل دهنده خود فرد است که از پیش داده شده و ساده نیست بلکه به طور روزمره و عادی از طریق فعالیت ها و اقدامات واکنشی فرد تولید و حفظ شود. به عبارت دیگر این امنیت "خود" به عنوان هستی انسان است که گرانیگاه نظریه امنیت هستی شناسی را شکل می دهد و نوعی اعتماد از اینکه جهان آنگونه که باید باشد، است. اعتماد برای ایجاد مصونیت از تشویش های وجودی است و مهار تشویش ها منتهی به نوعی از احساس اعتماد می شود که این امر از مسیر ایجاد و تقویت هویت فراهم می آید و باید مدنظر داشت که علاوه بر فرآیندهای روانی و ذهنی به فرایندهای زبانی و روایی هم توجه ویژه داشت. (رستمی؛ غلامی، ۱۳۹۴: ۱۳۵-۱۴۲)

امنیت هستی شناختی با توجه به ماهیت زبانی و اجتماعی هویت تصریح می کند که افراد در رابطه با دیگران از موقعیت قدرت ساختاری که در آن قرار دارند سطح متفاوتی از امنیت را تجربه می کنند. زمانی که امنیت کاهش یابد «سوژه بودن» و «خود» را امنیتی می کنند و جستجو برای خود در محیط امنیتی شکل می گیرد و امنیتی کردن متضمن یک بیگانه است که نقش دگر را برابر خود بازی کند. (گیدنز، ۱۳۷۸: ۹-۲۵) اینجاست که گیدنز با عبور از مفهوم راز آلود قدرت در نظریات میشل فوکو آنرا یک منبع نمی داند بلکه آنرا بسیج منابع می داند که از تقاطع منابع اقتداری و تخصصی تولید تا در فضای اجتماعی و گفتمانی به کار گرفته می شود. امنیت هستی شناختی خود و بیگانه را امری بینا ذهنی می داند که در روابط شکل می گیرند.

امنیت هستی شناختی در روابط بین الملل

نظریه امنیت هستی شناختی همانند نظریه رئالیسم کلاسیک از استنتاج سطح فردی و روانشناسی انسان و مرتبط کردن رفتار دولت ها با ماهیت انسانها به دنبال تئوریزه کردن سیاست بین الملل است. همانطور که رئالیست های کلاسیک خوی قدرت طلب انسان که در روابط فردی متبلور است را موتور محرک رفتار اجتماعی فرد و با تسری آن به عرصه روابط میان کشورها، روابط بین الملل را شرح و بسط می دهند و تاکید دارند که همین خوی قدرت طلبی منجر به شکل گیری فضای آنارشیک و ناامن بین الملل می شود؛ در امنیت هستی شناختی نیز دولت ها همانند افراد به منزله یک واحد منسجم تلقی می شوند که دارای تجربه مستمر هویتی هستند و همانطور که امنیت فرد از داشتن پاسخ در ناخودآگاه درباره پرسش های بنیادی حاصل می گردد، امنیت کشورها نیز از این کانال عبور می کند. همانگونه که افراد به دنبال کسب امنیت هستی شناختی هستند، دیگر کنشگران از جمله کشورها نیز به دنبال امنیت هستی شناختی هستند تا علاوه بر حمایت از امنیت فیزیکی (سرزمین و ساختار حکومت) از هویت خویش به عنوان بازیگری متحد حقوقی دفاع نماید.

نظریه پردازانی چون جنیفر میتزن و برنت جی استیل، نظریه امنیت هستی شناختی گیدنز را وارد روابط بین الملل کردند و معتقدند همانطور که انسان به عنوان کنشگری اجتماعی نیاز به احساس امنیت وجودی است و در سراسر زندگی به دنبال فهم و استواری از خود هستند، دولت ها نیز به عنوان کنشگران جامعه بین المللی علاوه بر تامین امنیت فیزیکی (منابع ملی) دنبال امنیت خود به مثابه یک بازیگر یکپارچه و متحد دنبال بهره گیری از هویت سازی از خود مقابل دگر بیگانه هستند. این کشورها باید به لحاظ هویتی و وجودی احساس امنیت کنند که این امر می تواند حتی از امنیت فیزیکی هم مهمتر باشد که رابطه محکمی با احساس بی اعتمادی و عدم قطعیت (uncertainty) دارد که کنش و عمل را دشوار می نماید. با توجه به اینکه توانایی اقدام و ابتکار عمل پیش نیاز هویت است، تردید در احساس خود بودن و حفظ هویت را دشوار می کند. (دهقانی فیروزآبادی؛ وهاب پور، ۱۳۹۲: ۹-۲۱)

از نگاه تئوری امنیت هستی شناختی اگر دولت ها بتوانند در یک چارچوب شناختی انگیزه (Motivation) ها و محرکه‌های رفتاری همدیگر را بشناسند و آگاهی یابند که نیت آن ها صلح طلبانه و امنیت طلبانه است آنگاه می توانند تا حد زیادی از تضادهای امنیتی رهایی یافته و از آنچه که در رئالیسم با عنوان معمای امنیتی نامیده می شود عبور نمایند. (جی استیل، ۱۳۹۲: ۱۱-۳۵) چهارچوب نظری امنیت هستی شناختی می تواند توضیح کاملی درباره رفتار سیاست خارجی عربستان برای تقابل جویی با ایران در شرایط جاری باشد و با توجه به تناقض موجود در میزان هزینه و سود روند دشمنی تهران-ریاض، از نظر نویسندگان این مقاله امنیت هستی شناختی با رویکرد غیرمادی خود می تواند روال های جاری شکل گرفته در روابط ایران و عربستان را تفسیر نماید. عربستان سعودی برای عبور از شرایط پیچیده جاری همزمان با اتحاد داخلی و انسجام حکومت، نیاز به دگر و دشمنی اغراق شده بنام جمهوری اسلامی ایران دارد.

عربستان در محیط متحول و تهدیدزا

عربستان سعودی در طی چندین دهه در محیط آکنده از آناژشی روابط بین الملل که در خاورمیانه که بیش از هرمنطقه دیگر آشوب زده و درحال تغییر است، کشوری با ثبات بود و نظام سیاسی پادشاهی سنتی با رویه انتخاب پادشاهان از میان پسران عبدالعزیز با تقسیم مناصب حساس میان آنها برپایه رویه های سنتی، جامعه ای محافظه کار (conservative) و مذهبی که با وجود ظهور عصرجهانی شدن همچنان رویه های سنتی چون دین و قبیله در آن با قوت به حیات خود ادامه می دادند. اقتصاد هم مبتنی بر فروش نفت و قدرت حکومت این کشور در زمینه اثرگذاری بر بازار بین المللی انرژی و دنبال کننده سیاست حفظ ثبات بازار، سیاستی که دستکم تا چهار دهه دنبال شد و این کشور مجری اصلی آن در مقابل «بازهای اوپک»^۱ بود.

عربستان در زمینه روابط خارجی هم روابطی با ثبات با ایالات متحده داشت و متحد قابل اتکا این کشور در منطقه حیاتی خلیج فارس بود و توان اثرگذاری برسیاست های ایالت متحده در این منطقه را نیز داشت، در خاورمیانه عربی در بحبوحه بحران ها سیاسی-امنیتی کشوری با ثبات بود و با توجه به سنت ها و ویژگی های نظام سیاسی این کشور سیاست خارجی محافظه کارانه ای داشت، به این معنا که دنبال حفظ وضع موجود بود و از تغییر موازنه در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه حمایت نمی کرد و در راستای تقابل با نیروهای برهم زننده توازن اعم از مصر در دروان جمال عبدالناصر تا ایران بعد از انقلاب اسلامی ۵۷ و صدام بعد از جنگ اول خلیج فارس، با چراغ سبز ایالات متحده وارد عمل می شد. (البیاتی، ۲۰۱۵)

۱- بازهای اوپک آن دسته از کشورهای عضو اوپک هستند که به دنبال سیاست حفظ منابع نفتی و افزایش قیمت ها بوده اند؛ ایران و ونزوئلا به عنوان سردهسته این گروه شناخته می شوند. در مقابل کبوترها به دسته دیگری از اعضا اطلاق می شد که با تولید هرچه بیشتر هدف افزایش سهم در بازار نفت را دنبال می کرده اند. عربستان سردمدار کبوترهای اوپک بود.

برای ناظرانی که تحولات عربستان را دنبال می کنند، ثبات در سیاست خارجی این کشور بیش از هر چیز جلب توجه می‌کند که نماد آن ملک فیصل و پسرش در پست وزیر خارجه عربستان بودند که اثر این حضور ۶ دهه ای آشکار بود و آنها برای ایفای نقش سنتی خود از ابزار نظامی استفاده نمی کردند و سیاست تهاجمی برای حفظ وضع موجود نداشتند بلکه ابزار اصلی اجرای سیاست ها دیپلماسی پولی و بازیگری در بازار انرژی از یکسو و تکیه بر ائتلاف راهبردی با ایالات متحده در کنار قدرت نرم این کشور به عنوان رهبر جهان اسلام و مهد زبان و تمدن عربی در تقابل با رقبای منطقه ای اعم از ایران، عراق و مصر بود. (Gause, 2016)

آنطور که اشاره شد، سیاست و حکومت در عربستان طی دهه ها با ثبات بود از عرصه بازار نفت گرفته تا سیاست های اقتصادی مبتنی بر اعطای سوبسیدهای اقتصادی به جامعه و رقابت های منطقه ای با ایران آنها به شکلی غیرامیتی در لبنان یا افغانستان (بدور از منطقه خلیج فارس) دنبال می گردید اما بهار عربی یک نقطه عطف در عربستان سعودی بود بطوری که منجر به این شد که حفظ ثبات برپایه سیاست های سنتی (اخذ مشروعیت از علمای دینی و روابط قبیله‌ای، اقتصاد مبتنی بر نفت، ادامه اتحاد راهبردی با آمریکا و روابط مدیریت شده با ایران و دیگر کشورهای منطقه براساس حفظ وضع موجود) نمی تواند ضامن ادامه ثبات در عربستان سعودی باشد. بعد از بهار عربی، عربستان نسبت به پایبندی ایالات متحده به رابطه راهبردی با ریاض تردید جدی پیدا کرد (Almezaini & Rickli, 2017:18)، شکل گیری جنبش های توده ای در خیابان ها در پاسخ به تحركات در شبکه های اجتماعی که منجر به بحران در کشورهای چون لیبی، سوریه، مصر و بحرین شد، رهبران عربستان را نیز نگران کرد و جامعه سنتی و محافظه کار عربستان با چالش قریب الوقوع تبدیل به جامعه درحال گذار مواجه شده است. (Ben-Dor, 2017)

از سوی دیگر یکی از دلایل اصلی شرایط جاری در عربستان این واقعیت اقتصادی است که ثروت افسانه ای ناشی از درآمدهای نفت هم در این کشور در حال تمام شدن است (Bencie & Krohley, 2016) و گزارش هایی وجود دارد که تصریح می کند ذخیره صندوق ملی عربستان اگر روند جاری کاهش دارایی ها را ادامه دهد، تنها ۷ سال دیگر می تواند تامین کننده کسری درآمدها باشد که تلاش برای فروش سهام آرامکو در واقع کوششی برای پرکردن دوباره صندوق ذخیره ای است که سوبسید های سال های بعد از بهار عربی و همچنین جنگ یمن و دیگر رقابت های منطقه ای آنرا بشدت تضعیف نموده است (سیف، ۲۰۱۶) گابریل بن دور در همین زمینه تصریح می کند که دیگر افزایش قیمت نفت به تنهایی نمی تواند مشکل عربستان را حل نماید بلکه اکتشاف و استخراج ذخایر جدید انرژی در آفریقا و استخراج نفت شیل در آمریکا و احتمالا چین در دهه های آینده ارزش نفتی عربستان را کاهش داده است. (Ben-Dor, 2017)

همزمان با کاهش قیمت نفت و به تبع آن کاهش قدرت اقتصادی عربستان در نتیجه هزینه جنگ در یمن و منطقه، عربستان باید طرح اصلاحات اقتصادی خود موسوم به ۲۰۳۰ را به مرحله اجرا بگذارد که مکانیزم اجتماعی این اصلاحات مستلزم تغییراتی در کیفیت حکمرانی و اصلاحات اجتماعی است که در مسیر مخالف سنت های سیاسی و اجتماعی عربستان سعودی است. (Dickens, 2017) از سوی دیگر گروه های تندرو مذهبی سنی براساس مانیفست داعشی در جامعه عربستان هنوز حضور دارند، ثبات اجتماعی و هیستگي جامعه عربستان را تهدید می نمایند (Hubbard, 2017) و اسلام اخوانی هم توسط ترکیه و قطر با قدرت رسانه ای خود درحال گسترش است و بدنه اجتماعی این اندیشه سیاسی

هم با عنوان جریان صحوه^۱ در عربستان هرچند سرکوب شده ولی در لایه های جامعه عربستان وجود دارد و شکافی غیرفعال است که در صورت تقاطع با دیگر شکاف ها به ویژه در بحبویه مرحله اصلاحات اقتصادی-اجتماعی و سیاست های مبتنی بر افتتاح^۲ در این دو حوزه احتمال فعال شدن آن، وجود دارد.

از سوی دیگر نگاه افکارعمومی و رسانه های بین المللی به خطر تروریسم در خاورمیانه معطوف شده است به طوری که داعش و القاعده نیروهای دست پرورده سعودی معرفی می شوند و عربستان به شکلی تاریخی متهم است که این مدل از اسلامگرایان سنی را آموزش داده وحالا باید نسبت به این مسئله پاسخگو باشد. رسانه های بین المللی گزارش های متعددی از رابطه عربستان با گروه های تروریستی منتشر می نمایند (Shane, 2016) و تاکید دارند که عربستان از آنها حمایت کرده و می کند. اسناد حمله به برج های تجارت جهانی از نقش عربستان در رابطه با این حمله اشاره دارد که منجر به تصویب قانون جاستا^۳ شد (Bencie & Krohley, 2016) و تا قبل از روی کارآمدن ترامپ اجرایی شدن این قانون در آمریکا یکی از دردسره های سعودی بود.

در سطح بین الملل، رابطه عربستان آمریکا حتی بعد از یازده سپتامبر هم به گونه ای نبود که ریاض خود را در مداری خارج از منافع امنیتی آمریکا تعریف نماید البته این به معنی تبعیت بی چون و چرا از واشنگتن نیست بلکه مبین اتحادی استراتژیک میان ریاض-واشنگتن است اما وقوع بهار عربی و همچنین مذاکرات با ایران که آغاز آن از مذاکراتی مخفیانه در عمان و بدون اطلاع ریاض بود، نگاه سعودی ها را تغییر داد. عدم حمایت عملی ایالات متحده از متحدانش در خاورمیانه آشوب زده بعد از بهار عربی به ویژه در سوریه و همچنین حمایت آمریکا از جنبش های توده ای در مصر در مقابل متحدان سنتی چون حسنی مبارک عربستان را متوجه تحولی حقیقی در نگاه آمریکایی ها به منطقه نمود که زنگ خطر آن رشد این ایده در میان تحلیلگران آمریکایی بود که باید میان ایران و عربستان توازن برقرار نمود. (Gause, 2016) آمریکا نمی خواست یا نمی توانست دیگر نقش فعالی در خاورمیانه ایفا نماید و از این رو با راهبرد چرخش به شرق (Pivot The East) بدنبال کاهش تعهدات در خاورمیانه و ترک نقش تاریخی خود به عنوان ضامن ترتیبات امنیتی خلیج فارس است. (Almezaini & Rickli, 2017)

در چنین شرایطی است که عربستان باید مسیر خود را از ایالات متحده جدا نماید و به جای سیاست خارجی و امنیتی تبعی از آمریکا به خودیاری امنیتی (Self-Help) تغییر جهت دهد. (آحمدیان، ۱۳۹۵) این تغییر جهت در سیاست های کلان امنیتی را می توان نقطه کلیدی در چارچوب نظری ارائه شده در این مقاله دانست که براین اساس کشورها باید به لحاظ هویتی و وجودی احساس امنیت کنند و زمانی که این احساس امنیت تضعیف شود، این امر می تواند حتی از امنیت فیزیکی هم مهمتر باشد چراکه براساس نظریه امنیت هستی شناختی رابطه محکمی میان احساس بی اعتمادی و عدم قطعیت وجود دارد.

۱- جریان صحوه یکی از شاخه های جریان های سلفی جدید است که متأثر از افکار سید قطب و اخوان المسلمین در دهه ۹۰ میلادی در عربستان سعودی شکل گرفت. هرچند از نظر فقه نزدیک به سلفی های سنتی است اما رویکردش نسبت به اسلام سیاسی برگرفته از رویکرد اخوان المسلمین است و در قبال مسائل اجتماعی هم نظریات متفاوتی از هیئت کبار علما دارد. این جریان فکری-سیاسی هویت خود را در تقابل با جریان لیبرال در سعودی تعریف نموده و از سوی دیگر نسبت به نگاه سنتی وهابیت که نهاد نماینده آن هیئت کبار العلما است و جایگاه ویژه برای حاکم و اطرافینش قائل است را به چالش می کشد.

۲- اصطلاحی در فرهنگ سیاسی جوامع عرب که مترادف با اعمال و اجرای سیاست های نفولیبرالیستی مبتنی بر اصلاحات سیاسی و اجتماعی و آزادسازی و کاهش دخالت دولت در اقتصاد است.

3- Justice Against Sponsors of Terrorism Act_ JASTA

ایران و شرایط در حال تحول عربستان

در چنین شرایطی مقامات عربستانی بیش از همه بر خطر ایران تاکید می کنند و مقامات عالی رتبه تا رسانه های این کشور از ایران به عنوان خطرناک ترین و نزدیک ترین تهدید برای موجودیت دولت-ملت عربستان یاد می نمایند. (peek, 2016) ایران را به عنوان کشوری که بعد از بهار عربی در حال بهره برداری از فرصت های ایجاد شده از خلا امنیتی در منطقه است، معرفی می نمایند. براین اساس ایران بر ۴ پایتخت عربی_بیروت، بغداد، دمشق و صنعا تسلط یافته و نیروهایش با توان عملیاتی بالا تهدیدی جدی برای عربستان سعودی هستند و از آن خطرناک تر در حال ورود به محیط امنیتی اول عربستان_شبه جزیره_ با ایجاد نفوذ در بحرین و یمن است. عربستان سعودی به حدی خطر ایران را بزرگ جلوه می دهد که طی سال های اخیر هزینه زیادی برای مقابله با ایران انجام داده است بطوری که حتی در قبال ایجاد پایگاه نظامی ترکیه در قطر یا سودان که در نزدیک مرزهای عربستان است، واکنش قابل توجهی ندارد و حتی در پرونده ای همانند لیبی که عرصه تقابل دو متحد اصلی اش_مصر و امارات_ با قطر و ترکیه است، تحرکی قابل اشاره از خود نشان نمی دهد چراکه ایران را در آنجا مقابل خود نمی بیند (احمدیان، ۱۳۹۵) یا در بحران قطر همانند امارات و مصر بر خطر اخوان المسلمین تصریح ندارد بلکه بیش از همه بر روابط دوحه با تهران متمرکز شده است.

سوالی که تلاش می شود در این مقاله به آن پاسخ داده شود این است که آیا واقعا ایران آنگونه است که سعودی ها نمایش می دهند، یک دشمن بالفعل و خطرناک است که باید همه جانبه برای مقابله با آن تلاش نمود؟ این اثر می کوشد تا نشان دهد براساس آنچه در چارچوب نظری این مقاله اشاره شد هیئت حاکمه عربستان سعودی به دنبال این است تا اطمینان و قطعیت شناختی را در جامعه در حال گذار این کشور ایجاد کنند و با استفاده از ملی گرایی، مذهب و مدرنیزاسیون و ایجاد رویه ها در کشورشان با استفاده از دشمنی به نام ایران، هویت جمعی ایجاد نمایند.

در همین رابطه، مضای الرشید، استاد مدرسه علوم اقتصادی لندن، طی یادداشتی در روزنامه نیویورک تایمز به دلایل داخلی عربستان در تشدید تنش ها بین تهران و ریاض تاکید می کند که مقامات دولتی عربستان سعودی، بویژه محمد بن سلمان، اغلب درباره عقب راندن یک تهدید خطرناک ایرانی صحبت می کنند. اما علیرغم این صحبت ها، حقیقت این است که سیاست خارجی ریاض اساسا توسط مسائل سیاسی داخلی هدایت می شود. شاهزاده محمد می داند که وجود یک دشمن ترسناک برای قدرتش کلیدی است. ریشه های دائمی سازی این نزاع، در زمینه های داخلی نهفته است. بن سلمان، از دشمنی با تهران برای منحرف ساختن توجه از پیچیدگی ابهامات داخلی اش استفاده کرده است. (Al-Rasheed, 2018)

استفان والت نظریه پرداز حوزه روابط بین الملل و استاد دانشگاه هاروارد هم در مقاله ای در فارین پالسی تاکید می کند که ایران حدود ۸۳ میلیون نفر جمعیت دارد. از سال ۲۰۱۶، تولید ناخالص داخلی این کشور بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار بوده و بودجه سالانه دفاع آن تقریبا ۱۶ میلیارد دلار است. مجموع نیروهای نظامی ایران حدود ۵۲۰ هزار سرباز است که از مجموع نیروهای سعودی، امارات، مصر و اردن کمتر است و به طور کلی، بعید به نظر می رسد که حمله نظامی به مصر، اسرائیل، عربستان سعودی، اردن و امارات متحده عربی در دستور کار ایران باشد. با این اوصاف نمی توان ادعا کرد، ایران در آستانه هژمونی منطقه ای، است. (walt, 2018)

ناظران براین باورند که جامعه عربستان در عرصه داخلی دچار نابرابری و بیکاری در میان جوانان، مشکلات اقتصادی و اجتماعی است که نتیجه خاتمه عصر فراوانی^۱ است و با توجه به افزایش جمعیت و افزایش هزینه‌ها ناشی از رقابت‌های منطقه‌ای، نگرانی‌هایی برای عربستان و سایر کشورهای عربی خلیج فارس ایجاد کرده است (الکوخی، ۲۰۱۶). حتی باراک اوباما، رئیس‌جمهور سابق آمریکا، هم این واقعیت را به رهبران سعودی و سایر کشورهای حوزه خلیج فارس یادآوری کرد (Goldberg, 2016) هرچند سعودی‌ها با این ارزیابی مخالفت کرده و فشار به آمریکا برای مقابله با ایران را ادامه دادند. از سوی دیگر کاهش قیمت نفت، کم شدن ذخایر صندوق ذخیره ارزی، مطرح شدن نفت شیل به عنوان رقیب جایگاه عربستان و رشد جمعیت این کشور همزمان با تغییرات اجتماعی و فرهنگی استمرار هویتی مبتنی بر دین و فرهنگ قبیله‌ای را در عربستان خدشه دار کرده است (Bencie & Krohley, 2016).

از جامعه سیاسی بسته سنتی به نیمه سنتی غیرتوده‌ای

هرچند شرایط عربستان در عرصه بین‌المللی (تغییر در ماهیت رابطه نفت-امنیت با ایالات متحده، رقابت منطقه‌ای با ایران) شرایط اقتصادی (پایان عصر فراوانی و افت قدرت اقتصادی و مالی همزمان با ظهور نفت شیل) وضعیت خاصی را برای این کشور ایجاد نموده است اما تمرکز ملک سلمان و ولیعهدش بیش از آنکه بر اقتصاد و سیاست خارجی و اقتصاد باشد بر سیاست داخلی (رقابت درون خانواده) و رابطه دولت با جامعه است که از نظر نگارندگان وارد مرحله گذار اجتماعی شده‌است. هرچند در زمینه بین‌المللی هرچند رابطه آمریکا با عربستان دیگر همانند گذشته نیست و دوره سواری مجانی (Free riding) با تاکید دو رئیس‌جمهور آمریکا به پایان رسیده (Dickens, 2017) اما همچنان آمریکا متحد اصلی سعودی است و بیشترین تاثیر را بر تحولات این کشور دارد و منابعی تصریح دارند که محمد بن سلمان با حمایت دولت ترامپ توانست محمد بن نایف را کنار بزند. (Wright, 2017) درخصوص سیاست‌های منطقه‌ای هم روابط با ایران در وضعیت بحرانی قرار دارد اما احتمال وقوع درگیری مستقیم نظامی بعید است و مقامات سعودی هم براین امر تاکید دارند که تخاصم با ایران از سطح همکاری با آمریکا در جهت تشدید تحریم‌ها و تقابل سیاسی فراتر نرود. در جنگ یمن هم با وجود شرایط پیچیده هنوز عربستان نیروی زمینی خود را برای یکسره کردن کار بکار نبرده است و حتی نقش امارات و نیروهای زمینی این کشور در این نبرد پررنگ‌تر از سعودی است. (Slijper and Clark, 2017) عربستان در سوریه و عراق هم مشارکت واقعی در نبرد با داعش نداشت و تنها به طور نمادین در این ائتلاف کنار آمریکایی‌ها حضور داشت. لذا سیاست خارجی و امنیتی سعودی دچار تحول شده و دیگر تنها با پرداخت پول به طرفداران و حملات رسانه‌ای امور را به پیش نمی‌برد و با حملات هوایی و کمک متحدانش دستور کارهای خود را در پیش می‌گیرد اما تحول اصلی تنها در این حوزه نیست و می‌باید برای یافتن دلیل این تغییر بجای تمرکز بر تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای با تحولات داخلی عربستان توجه داشته باشیم.

در زمینه اقتصادی هم ملک سلمان پسر جوان خود را به ریاست کمیته عالی دولتی جهت تهیه برنامه اقتصادی منصوب کرده است و طرح ۲۰۳۰ را به اجرا گذاشته است که براساس آن باید از وابستگی از نفت کاسته شود، کمک‌های دولتی و سوبسیدها کاسته و اقتصاد به بخش خصوصی واگذار گردد (الکوخی، ۲۰۱۶)، اما نکته اینجاست که طرح ۲۰۳۰ نکته جدیدی در عربستان نیست و این کشور همانند دیگر کشورهای نفتی چنین طرح‌های مکتوبی را بارها به تصویب رسانده

۱- این اصطلاح از کتاب «معمای فراوانی» نوشته تری لین کارل درباره اقتصاد کشورهای نفتی است که به اقتصاد سیاسی این کشورهای می‌پردازد و توضیح می‌دهد که کشورهای رانتی به طور سینوسی دوره‌هایی از درآمدهای بالا (فراوانی) و سپس کاهش درآمدها و ورشکستگی متعاقب آنرا تجربه می‌نمایند

اند تا وابستگی بودجه به نفت را بکاهند و تنها بخش واضح آن حمایت همه جانبه ولیعهد از اجرای این طرح است که با تبلیغات به دنبال اجرای آن است (Gause, 2017). در این میان حذف برخی یارانه ها که بیشتر از جنبه اقتصادی باید به بُعد اجتماعی آن توجه نمود.

با توجه به آنچه اشاره شد می توان گفت که تحولات سیاسی-اجتماعی در نتیجه ورود به مرحله گذار در عربستان سعودی که قبل از بهار عربی آغاز شده و در سه سال اخیر با قدرت رسیدن ملک سلمان و ارتقا جایگاه محمد به سلمان شاهد سرعت گرفتن بوده، به عنوان دلیل اصلی دیگر تصمیمات این کشور در خارج این کشور و به ویژه در قبال ایران توجه نمود. ملک سلمان سیاست هایش را در حوزه سیاست داخلی مبتنی بر حذف رقبای سیاسی محمد بن سلمان و شکل دادن به فرمول جدید حکمرانی مبتنی بر تمرکز قدرت در دستان ولیعهد و به حاشیه راندن دیگر اعضای خانواده بنا نهاده شده است. در همین زمینه گریگوری گاس تصریح می کند: «ساختار سیاسی عربستان سعودی از ۱۹۶۰ که شاهزاده فیصل به قدرت رسید براین اساس شکل گرفت که کمیته ای از برادرانش را در کنار خودش شکل داد که به نوعی حکومتی کورپوراتی (corportism state) بود اما اکنون قدرت در دست دو شاهزاده محمد بن نایف و محمد بن سلمان متمرکز شده است. انتظار می رفت رویه همکاری میان شاه و برادران برای نسل های بعدی هم ادامه یابد و فرزندان برادران با یکدیگر چنین هیئت حاکمه ای را ایجاد نمایند اما ملک سلمان برای قدرت گیری فرزندش این ساختار را تغییر داده و مشخص نیست در شورای عالی خانواده سلطنتی چه اتفاقی در حال روی دادن است.» (Gause, 2017: 18)

تضعیف شکل خانوادگی و سنتی حکمرانی به عنوان اولین پایه مشروعیت همزمان شده با تضعیف جریان مذهبی به عنوان دومین پایه مشروعیت بخش در عربستان به طوری که ملک سلمان و ولیعهد در مواجه با شرایط پیچیده جاری به دنبال تغییر منابع مشروعیت در عربستان هستند. نظام حکمرانی خانوادگی وهابیت به عنوان منابع مشروعیت در این کشور را که برای سال ها متممادی ارائه دهنده قرائت رسمی سیاسی و دینی در عربستان بوده را با اصلاحاتی که برخلاف رویکردهای این مذهب است (آزاد کردن رانندگی، اجازه ورود به ورزشگاه برای زنان، آزاد شدن سینما، اجرای کنسرت و ایجاد منطقه آزاد فرهنگی بدون اجرای قوانین مذهبی) هدف قرار داده است. (ابوشهبه، ۲۰۱۸) نکته ای است که باید به طور ویژه در خصوص تحولات اجتماعی سیاسی جاری در عربستان مد نظر قرار گیرد. چپستی هویتی عربستان سعودی رژیم مبتنی بر ساختارهای قدرت قبیله ای و ایدئولوژی وهابی، اقتصادی نفتی و اقدامات محافظه کارانه دچار تغییر شده است. در این میان مهمترین و اثرگذارترین تغییرات در سیاسی و جامعه بوده است و اگرچه در سیاست خارجی عربستان به ویژه در قبال ایران تغییر روی داده باشد اما این تغییر بیش از آنکه ریشه در خارج داشته باشد، ریشه در تحولات داخلی سعودی دارد و در ضمن نباید این تغییر را بیش از واقعیت بزرگنمایی کرد.

این روند چپستی هویتی نظام سیاسی عربستان را که مبتنی بر نظام پادشاهی، ساختارهای قبیله ای و ایدئولوژی وهابیت بوده است (استیگ، ۱۳۹۳) که به چالش کشیده شده و همین امر رابطه دولت با جامعه مدنی را نیز در آستانه تحول قرار داده است. کشوری که برای سال های متممادی نمونه کلاسیکی از جامعه سیاسی بسته سنتی معرفی می شد که در آن گروه های اجتماعی از عرصه مستقلی برخوردار نبودند و مشروعیت قدرت از حوزه سنتی و مذهبی گرفته می شد که همین قوت مبانی مشروعیت سیاسی در این کشور مانع از پیدایش بحران های سلطه در این کشور شده بود با تحولات سال های اخیر با تحولات جاری به ماهیت پاتریمونیالی (Patrimonial) اش خدشه وارد شده است. (بشیریه، ۱۳۷۴: ۳۴۱) طی ۳ سال اخیر اصلاحات اجتماعی اساسا همین مبانی سنتی در جامعه عربستان را هدف قرار داده، هیئت حاکمه

برای عبور از این مرحله سیاست های پوپولیستی در حوزه های اقتصادی، اجتماعی و بین المللی در پیش گرفته اند و با سرعت عمل کوشیده است، انسجام اجتماعی را بازطراحی نماید یا آنرا مقابل تحولات جاری واکنش کند و این وضعیت را میتوان نشانه ای از تغییر جامعه سیاسی بسته سنتی به جامعه سیاسی نیمه سنتی و غیرتوده ای دانست. جامعه سیاسی نیمه سنتی و غیرتوده ای که آمیزه رژیم سیاسی استبدادی روشن بین یا دولت مطلقه نظامی توسعه گرا بر آن حاکم است در جامعه ای حکمرانی میکند که جامعه مدنی آن هنوز ضعیف و در مراحل ابتدایی است و دولت چون موقتا احساس خطر نمیکند از توده ها کمک نمی گیرد اما از سوی دیگر جامعه مدنی در متن تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی قدرت می گیرد و این جامعه سیاسی معمولا در مورد رژیم های پیش از انقلاب مصداق می یابد. از یکسو ساخت دولت همچنان سنتی و نسبتا بسته است و گروه های نوپدید نمی توانند در آن راه یابند و سیاست و حکومت شخصی است ولی از سوی دیگر جامعه مدنی به عنوان رقیب حکومت روبه توسعه است و اصولا جامعه مدنی در جامعه بسته از لحاظ ثبات سیاسی متضمن خطر است و باید حدودی برای فعالیت این جامعه مدنی مدنظر قرار گیرد یا اینکه نسبت به آن با تساهل برخورد شود که هیچ کدام از این دو راه منجر به دفع بحران نمی شود و سیستم سیاسی میان سرکوب و سازش نوسان می باید. (بشیریه، ۱۳۷۴)

در شرایط فعلی دولت عربستان نسبت به تقاضای آزادی های فرهنگی و اجتماعی متساهل شده درحالی که بخش های متقاضی آزادی های سیاسی را به شدت سرکوب میکند و همزمان به راه حل سوم یعنی تقویت جامعه مدنی از طریق رفتارهای پوپولیستی و فعالیت در شبکه های اجتماعی بدنبال بسیج مجازی توده ه است که این امر جامعه را به وضعیت جامعه سیاسی بسته توده ای هدایت می نماید. یکی از مهمترین روندها در بسیج مجازی توده ها تحریک جامعه در مقابل دگر واقعی یا خودساخته ای است که بتواند منجر به ایجاد جامعه منسجم شود و در این میان جمهوری اسلامی ایران نقش این دگر را برعهده گرفته است.

نتیجه گیری

ملک سلمان و ولیعهد سعودی در شرایط کنونی می کوشند تا با ایجاد نوعی ملی گرایی پوپولیستی که می توان نمونه هایی از آنرا در آمریکای لاتین در دهه ۷۰ میلادی مشاهده نمود را بازتولید کرده تا در کشور هویت جمعی شکل دهند با توجه به شرایط در مرحله گذار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هیئت حاکمه عربستان با درک شرایط جاری در کشورشان لزوم ورود به جامعه سیاسی جدید را پی برده اند. با این تفاصیل، شکل دادن به مفهوم دگر برای عبور از حالت عدم یقین و مرحله گذار در عربستان براساس نظریه امنیت هستی شناختی منجر به این می شود که زمینه شکل گیری هویت جدید براساس دگر جدید (ایران) و تصویری که حکومت میخواهد دیگران از آن داشته باشند را تبلور دهند، براساس نظریه گیدنز این امر حتی از امنیت فیزیکی هم برای سعودی مهمتر است و این هویت است که براساس روایت تکویت یافته از خود در زمان کنش های سیاست داخلی و خارجی کشورها را امکان پذیر و معنا می دهد. کنش ها و معنایشان برای دولت ها به عنوان بازیگران و کنشگران اجتماعی حتی با وجود زبان به منابع فیزیکی تامین کننده نیاز هویتی می شود و مرجع امنیت هویت فردی و ملی است، دفاع از خود و تصویر ذهنی جامعه و کشور از خویش است و صیانت از این امر موضوع امنیت ملی است و انحراف از آن منجر به تشویش اجتماعی می شود از این رو، مقابله با ایران با تمام توان می تواند ابزاری برای کنترل تشویش ها و عبور از مرحله عدم یقین باشد و این عدم یقین به عنوان یکی از مبانی نظریه امنیت هستی شناختی است و منجر به ادراک ناامنی روانی برای سیاستگذاران کشورها می شود و از اینجاست که می کوشند تا

اطمینان و قطعیت شناختی را ایجاد کنند و با استفاده از ملی‌گرایی، مذهب و مدرنیزاسیون و با ایجاد رویه‌های عادی (Routinization) در کشور هویت جمعی ایجاد کنند تا از این طریق در تعاملات با دیگران بر عدم قطعیت غلبه کنند. از سوی دیگر نباید وقوع بحران در تغییر یک نوع جامعه سیاسی به نوعی دیگر را انقلاب حتمی دانست و ممکن است یک جامعه سیاسی بتواند به شکل موفقیت‌آمیزی به جامعه دیگری بدل شود و خطر انقلاب را از سر بگذراند اما تجربه تاریخی دولت‌های مطلقه و استبدادی نوساز و روشن بین نشان داده که سرانجام دستخوش انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی شده‌اند به شرطی که گروه‌های اجتماعی بتوانند از طریق سازماندهی و گسترش ایدئولوژی، رهبری و بسیج توده در کنار نارضایتی اقتصادی و اجتماعی بتوانند به حرکت درآیند. (بشیریه، ۱۳۷۴) در پایان باید گفت، تا زمانی که عربستان از شرایط فعلی به سلامت عبور نکرده یا دستکم این ایده در میان تصمیم‌گیران این کشور ایجاد نشده که به ثبات رسیده‌اند، نمی‌توان انتظار تغییری اساسی در روابط را شاهد بود و به عبارت دیگر تثبیت قدرت در عربستان پیش شرط تغییر در روابط تهران-ریاض خواهد بود.

۱. احمدیان، حسن، «تحول در سیاست منطقه ای عربستان؛ آورده های ملک سلمان»، زمستان ۱۳۹۵، فصلنامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره چهارم، زمستان ۹۵، ۹۷-۱۲۲
۲. استیگ، استنسل، ترجمه ابراهیمی، نبی الله، «جامعه شناسی سیاسی قدرت در عربستان»، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی ۱۳۹۳.
۳. بشریه، حسین، ۱۳۸۶، «جامعه شناسی سیاسی؛ نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی»، نشر نی، چاپ اول ۱۳۷۴.
۴. جی استیل، برنت، «امنیت هستی شناختی در روابط بین الملل»، ترجمه دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، رستمی، فرزاد، قاسمی، محمدعلی، پژوهشکده مطالعات راهبردی ۱۳۹۲.
۵. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، وهاب پور، پیمان، «امنیت هستی شناختی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۹۲
۶. کارل، تری لین، ترجمه خیرخواهان، جعفر، «معمای فراوانی؛ رونق های نفتی و دولت های نفتی»، نشر نی ۱۳۸۸.
۷. کاظمی، حمیدرضا، زمستان ۱۳۹۶، «تحول عملی و تئوریک در سیاست خارجی عربستان پس از ۲۰۰۳»، مجله سیاست (دانشگاه تربیت مدرس)، شماره ۱۶، ۷۱-۸۶
۸. گیدنز، آنتونی، «تجدد و تشخیص؛ جامعه و هویت شخصی در عصر جدید»، ترجمه موفقیان، ناصر، تهران، نشر نی ۱۳۷۸.
۹. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۹)، «تحول در نظریه های روابط بین الملل»، تهران، انتشارات سمت.
۱۰. أبوشهبه، أمیره (۱۵ مارس ۲۰۱۸)، «تحديات التحول إلى الإسلام المعتدل في السعودية»، البيت الخليجي <https://gulhouse.org/posts/2791>
۱۱. البیاتی، راجی یوسف (۲۰۱۵)، العلاقات السعودیه - الایرانیه؛ بعد أحداث الحادی عشر من سبتمبر ۲۰۰۱، الدار الحکمه، لندن.
۱۲. سیف، سالم (دسامبر ۲۰۱۶)، «کیف تهیمن ماکینزی علی صناعه القرار داخل المملکه العربیه السعودیه»، مرکز الخلیج لسیاسات التیمیة

https://www.gulfpolicies.com/index.php?option=com_content&view=article&id=2305:-24-&catid=52:2011-04-09-07-47-47&Itemid=366

۱۳. الکوخی، محمد، دسامبر ۲۰۱۶، «هل يمكن للصادق السیادیة الخلیجیة أن تعوّض موارد النفط؟»، مرکز الجزیره

للدراست

<http://studies.aljazeera.net/ar/reports/2016/11/161130095746285.html>

(ب) لاتین

- 1- Almezaini, khaled, marc, Rickli (2017), **The Small Gulf State: foreign and security policies before and after the Arab Spring**, London: routledge
- 2- Ben-Dor, Gabriel (2017), Saudi Arabia, the Gulf, and the New Regional Landscape, **Begin Sadat Center**, 2017 June

- 3- Ben Hubbard (March 31, 2016),” ISIS Turns Saudis Against the Kingdom, and Families Against Their Own”, **New York Times**,
<http://www.nytimes.com/2016/04/01/world/middleeast/isis-saudi-arabia-wahhabism.html>
- 4- Gause, Gregory (2017), king Salman and future of Saudi Arabia, **Begin Sadat Center**, 2017 June
- 5- Dickens, Zech (2017), **Trump and Saudi Arabia: Missing a Generational Opportunity**, **National Interest Magazine**, 2017 December
- 6- <https://nationalinterest.org/feature/trump-saudi-arabia-missing-generational-opportunity-23749>
- 7- Krohley, Nicholas, Bencie , Luke (October 12, 2016), Saudi Arabia's Economic Road Ahead, **Foreign Affairs**, <https://www.foreignaffairs.com/articles/saudi-arabia/2016-10-12/kingdom-coming>
- 8- Shane, scott (Aug 2016), “ Saudis and Extremism: ‘Both the Scott Arsonists and the Firefighters’ ”, **New York Times**,
https://www.nytimes.com/2016/08/26/world/middleeast/saudi-arabia-islam.html?smprod=nytcore-iphone&smid=nytcore-iphone-share&_r=0
- 9- Al-Rasheed, Madawi (April 23, 2018), “ What Fuels the Saudi Rivalry With Iran?” , **New York Times**, <https://www.nytimes.com/2018/04/23/opinion/international-world/saudi-iran-prince>
- 10- Walt , Stephen (Jan 16, 2018), “ The Islamic Republic of Hysteria”, **Foreign Policy**, <https://foreignpolicy.com/2018/01/16/the-islamic-republic-of-hysteria-iran-middle-east-trump/>
- 11- Goldberg, Jeffery (2016), “The Obama Doctrine”, **The Atlantic**,
<https://www.theatlantic.com/magazine/archive/2016/04/the-obama-doctrine/471525/>
- 12- Peek, Andrew (2016), Saudi **Arabia Needs a Crisis, How It Will Get One**, **Foreign Affairs**, 2016 Mars, <https://www.foreignaffairs.com/articles/saudi-arabia/2016-03-07/saudi-arabia-needs-crisis>
- 13- Slijper, Frank, Clarck, Susan (Septamber 2017), The United Arab Emirates, arms transfer and regional conflict, **Under The Radar “Pax”**
- 14- Gause, Gregory (August 2016), The Future of U.S. –Saudi, **Foreign Affairs**,
<https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2016-06-13/future-us-saudi-relations>
- 15- Wright, Robin (Novamber 6, 2017), The Saudi Royal Purge—with Trump’s Consent, **The New Yorker**, <https://www.newyorker.com/news/news-desk/the-saudi-royal-purge-with-trumps-consent>

ساختار حکومت استبدادی و نقش آن در رواج توهم توطئه

در عصر پهلوی دوم

مجید عباسزاده مرزبالی*

دانشجوی دکتری علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

مقاله‌ی حاضر درصدد پاسخ به این پرسش است که، ساختار حکومت استبدادی در عصر پهلوی دوم، چگونه موجب شکل‌گیری و رواج توهم توطئه یا توطئه‌باوری در جامعه ایران شده بود؟ به‌طور کلی سخن اساسی مقاله این است که به‌میزانی که حکومت استبدادی به تئوری توطئه به‌عنوان ابزار سلطه سیاسی و فرهنگی روانی متوسل می‌شود، توطئه‌گری و توطئه‌بینی نیز فضای اجتماعی را در بر می‌گیرد. براین اساس، حکومت استبدادی محمدرشاه با بهره‌گیری از تئوری توطئه و توطئه‌پردازی و با نسبت‌دادن تمامی مخالفان و نیز مشکلات و ناکامی‌های داخلی به عوامل و قدرت‌های خارجی و توطئه‌های بیگانگان و اعمال سانسور و خفقان به‌بهانه سوءاستفاده دشمنان، موجب رواج ذهنیت توطئه‌پنداری در جامعه ایران شده بود، به‌طوری‌که در این جامعه‌ی استبدادزده، روان‌شناسی اجتماعی مبتنی بر این که هر حادثه‌ای محصول دسیسه و توطئه بیگانگان و عوامل پشت‌پرده است، گسترش یافته بود. لازم به‌ذکر است که در این مقاله از روش توصیفی تحلیلی بهره برده شده است.

کلید واژه‌ها

توهم توطئه، توطئه‌پردازی، حکومت استبدادی، بیگانگان، عوامل پشت‌پرده، پهلوی دوم.

* Email: m.a.marzbali@gmail.com.

توهم توطئه از جمله عارضه‌های مهم فرهنگی است که در طول تاریخ پادشاهی ایران به‌ویژه در دوره معاصر، گریبان‌گیر حاکمان، دیوانیان، فعالان سیاسی و مردم عادی گردیده بود، به‌طوری‌که آنان به‌ندرت ظاهر هر رویداد، پدیده نظر یا پیشنهادی را باور می‌کردند، بلکه برعکس به‌احتمال زیاد معتقد بودند که ظاهر امر، گمراه‌کننده بوده و حقیقت در زیر آن نهفته است. درواقع، این اعتقاد که حتی کوچک‌ترین رویدادهای کشور نیز نتیجه‌ی دسیسه و دخالت دست نامرئی خارجی‌ها است در کشور گسترش و شیوع پیدا کرده بود. ایرانیان به‌طور کلی بر این باور بودند که همواره یک دست نامرئی مشغول توطئه‌چینی بر ضد ایران و ایرانیان است و کشورشان چیزی بیشتر از بازیچه‌ای در دست خارجی‌ها نبوده و آن‌ها با مهارت کارها را به‌پیش می‌برند (ازغندی، ۱۳۸۵: ۸۳).

یرواند آبراهامیان توطئه‌پنداری را بخش جدایی‌ناپذیر جریان اصلی فرهنگ سیاسی در تاریخ ایران می‌داند و در ترسیم آن می‌گوید: «تصویر چنین است که ایران صحنه‌ای است که بازیگران آن از سوی قدرت‌های خارجی کنترل می‌شوند و نقشی که به‌عهده گرفته‌اند یا کلماتی که بر زبان می‌رانند نیز از خارج تعیین شده است... این قدرت‌های خارجی گویی قادر مطلق و واقف به همه جزئیات هستند و همه حرکت‌های روی صحنه به فرمان آن‌ها صورت می‌گیرد و بازیگران یعنی ایرانیانی که در صحنه سیاست‌اند، فقط عمل عروسک خیمه‌شب‌بازی را انجام می‌دهند و از پشت‌صحنه توسط نیروهای خارجی هدایت و کنترل می‌شوند... بر اساس تفکر توطئه‌باوری آن‌چه روی می‌دهد نه از روی تصادف است و نه برحسب ابتکار لحظه‌ای و اراده مستقل افراد. همه‌چیز از قبل طراحی شده است، نمایشنامه روی کاغذ آمده و کارگردان و مؤلف اصلی آن (قدرت‌های خارجی) سرنخ‌ها را به‌دست دارند» (به‌نقل از: غفاری هشجین، ۱۳۸۴: ۴۹-۵۰؛ همچنین ر.ک: آبراهامیان، ۱۳۸۶).

به‌طور کلی در دوره‌ها و مقاطع زمانی و برهه‌های خاص تاریخ ایران، هرچه بحران‌ها، مشکلات و تنش‌های سیاسی و اجتماعی در جامعه بیشتر بوده، به‌موازات آن، شواهد و مصادیق تفکر مبتنی بر توطئه‌باوری نیز افزایش چشم‌گیر داشته است. به‌طوری‌که حتی این ادعا تاحدی در تفسیرها و تحلیل‌های توطئه‌باورانه درباره وقوع بلایای طبیعی مثل سیل، زلزله و خشک‌سالی نیز صادق است (غفاری هشجین، ۱۳۸۴: ۱۲۱). در دوره پهلوی دوم، به‌طور کلی به‌دلیل طولانی‌بودن دوره سلطنت محمدرضاشاه نسبت به دوره پدرش رضاشاه، و نیز به‌علت زیاد و متنوع‌بودن حوادث، وقایع و تنش‌های داخلی و خارجی، شاهد آشوب‌ها، بحران‌ها، اضطراب‌ها و احساس ناامنی‌های بسیاری در کشور هستیم که همین موضوع موجب شده بود تا توطئه‌پنداری و تحلیل‌های پارانویدی این دوره نسبت به ادوار پیش از خود، بیشتر و متنوع‌تر باشد (غفاری هشجین، ۱۳۸۴: ۱۰۰-۱۰۳)؛ این نگرش توطئه‌باورانه به‌طور کلی در نزد هیئت‌حاکمه و شمار زیادی از اқشار و گروه‌های سیاسی و اجتماعی این دوره، تا حد زیادی وجود داشته است.

بحث‌های سیاسی در ایران عصر پهلوی دوم، «آکنده از اصطلاحاتی مانند: جاسوس، خیانت، نفوذ خارجی، ستون پنجم، پشت‌پرده، پشت‌صحنه، و... بود. واژه‌ها، سیاست در کشور را همانند نمایش خیمه‌شب‌بازی فرض می‌کردند که در آن قدرت‌های خارجی کنترل عروسک‌ها یعنی سیاست‌مداران داخلی را از طریق ریسمان‌های ناپیدا برعهده دارند. از این زاویه، باور بر این بود که همه کارها در پس‌پرده انجام می‌شود» (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۳۷). به‌نظر می‌رسد که در فرهنگ سیاسی [این دوره]، سوءظن بیشتر از حسن‌ظن بوده است، به‌گونه‌ای که ضرب‌المثل «زیر هر کاسه نیم‌کاسه‌ای است» مبین آن است. اصولاً کمتر مورد سیاسی را در این مقطع زمانی می‌توان سراغ گرفت که به شکلی آغشته به فرضیه توطئه نشده باشد (احمدوند، ۱۳۷۴: ۵۷).

البته باید به این نکته توجه داشت که ذهنیت معطوف به توطئه، تنها مختص ایرانیان نیست بلکه در بسیاری از مناطق جهان از جمله جوامع غربی و جوامع خاورمیانه و نیز در اغلب فرهنگ‌هایی که در نتیجه‌ی مداخله‌ی نیروهای خارجی ضعیف شده و آسیب دیده‌اند متداول بوده و هست، اما با تمامی این‌ها، این امر در فرهنگ سیاسی ایران عصر پادشاهی [به‌ویژه دوره پهلوی دوم]، بیشتر از جوامع دیگر متداول بوده است (احمدوند، ۱۳۷۴: ۳۹؛ فولر، ۱۳۸۷: ۲۵).

اما نکته اساسی در این‌جا این است که هرچند در شکل‌گیری و رواج توطئه‌پنداری در فرهنگ سیاسی ایران عصر پهلوی دوم، عوامل متعددی چون: ساختار حکومت استبدادی، عوامل خارجی و تاریخی، وضعیت اقلیمی و جغرافیایی و... نقش داشته‌اند، اما از نگاه این مقاله، نقش و تاثیر ساختار حکومت استبدادی، مهم‌تر و اساسی‌تر از سایر عوامل بوده است و از این‌رو در پژوهش حاضر، تنها به نقش این عامل در رواج توهم توطئه در دوره مورد مطالعه پرداخته می‌شود.

۱. مبحث نظری

۱-۱. چیستی توهم توطئه

توهم توطئه، از مباحث «تبیین علی» یا تعیین علت برای امور وقایع اجتماعی و چگونگی شکل‌گیری آن در افکار عمومی و از موضوعات موردبررسی در روان‌شناسی اجتماعی است. این موضوع در رشته‌های علوم انسانی هم‌چون: تاریخ، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، و علوم سیاسی نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد (اشرف، ۱۳۸۶: ۷۰-۷۱). در منابع و آثاری که به توهم یا تئوری توطئه پرداخته‌اند، مترادف‌هایی از قبیل: سبک پارانویدی (توهم‌آمیز)، توطئه‌اندیشی یا توطئه‌باوری، ذهنیت توطئه‌اندیش و... برای آن بیان شده است. درواقع چنین برداشت‌های بیمارگونه‌ای را باید توهم توطئه نامید که نوعی بیماری روانی فردی و جمعی است (دلآوری، ۱۳۸۶: ۵۲). توهم توطئه در هر جامعه‌ای متناسب با سطح توسعه‌یافتگی، پیشینه تاریخی، میزان موفقیت‌ها و ناکامی‌ها و... در افکار و باورهای عمومی مردم وارد شده و بر تحلیل روی‌دادهای مهم سیاسی و اجتماعی تاثیر می‌گذارد (فتاحی، ۱۳۸۶: ۱۸).

تئوری توطئه نه از یک نظریه مدون برخوردار است و نه دارای نظریه‌پردازان رسمی است، بلکه به‌عنوان یکی از عناصر اصلی فرهنگ سیاسی جوامع از رفتار، داوری‌ها و ارزیابی‌های مردم عادی تا نوع نگاه سیاستمداران و صاحب‌نظران انتزاع می‌شود (فتاحی، ۱۳۸۶: ۹). واژه تئوری در تئوری توطئه، ارتباطی با تئوری موجود در مراحل و روش شناخت علمی که پس از بررسی و ارزیابی فرضیه حاصل می‌شود ندارد و اصولاً تئوری توطئه چنین مراحل را در چگونگی پیدایش و تکوین خود طی نمی‌کند (دلآوری، ۱۳۸۶: ۵۳). رواج فرضیه‌های توطئه همان‌گونه که بیان شد، یک مسئله عمیق روان‌شناسی اجتماعی می‌باشد و ارتباط چندانی به شواهد و ادله ندارد و این‌طور نیست که طرفداران این تئوری در نتیجه‌ی یک‌سری مطالعات و جمع‌آوری انبوهی از شواهد و دلایل به فرضیات خود رسیده باشند (زیباکلام، ۱۳۸۰: ۵۹-۶۰). در دانشنامه آمریکایی تئوری توطئه آمده است که تئوری‌های توطئه یک تبیین عمومی و مشترک برای بیان علت پدیده‌های متفاوت اجتماعی و سیاسی است. این تبیین معمولاً دارای ویژگی‌های بنیادینی چون اصالت‌نداشتن و فراگیربودن و منحصرنبودن به ایدئولوژی‌ای خاص است. براین‌اساس، گروه‌های مختلف اجتماعی اعم از چپ و راست، تحصیل‌کردگان و عوام، به‌تناسب به آن متوسل شده‌اند. همچنین سیاستمداران فعال در حوزه‌ی قدرت نیز غالباً آن را مطرح می‌کنند و از آن به‌عنوان سپر بلا و یا ضدحمله‌هایی علیه مخالفان بهره می‌گیرند (فتاحی، ۱۳۸۶: ۹-۱۰).

از توهم توطئه تعاریف متعددی ارائه شده است که در این‌جا به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود: احمد اشرف در تعریف توهم توطئه می‌گوید: «توهم توطئه نوعی بیماری روانی فردی و جمعی. بیماری فردی سوءظن به همه‌چیز و همه‌کس را «پارانویا» و بیماری جمعی را «توهم توطئه» می‌نامند. کسی که به توهم توطئه در مفهوم اخیر آن مبتلا است، تمام وقایع

عمده سیاسی و سیر حوادث و مشی و وقایع تاریخی را در دست پنهان و قدرتمند سیاست بیگانه و سازمان‌های مخوف سیاسی و ... می‌پندارد ... و همه رجال کشور هم‌چون عروسکان خیمه‌شب‌بازی و بازیگران افسانه‌های جن و پری از پس پرده و با اشاره او حرکت می‌کنند و اراده‌ای از خود ندارند» (اشرف، ۱۳۸۶: ۶۹-۷۰). علیرضا ازغندی این تعریف را از توهم توطئه ارائه می‌دهد: توهم توطئه، توجیه‌گر کم‌صبری‌ها و عدم‌تحمل‌ها درقبال اندیشه‌های مخالف است. تبیین و تحلیل پدیده‌های سیاسی امری پیچیده و نیاز به ذهنی اندیش‌مند دارد. با نسبت‌دادن ناکامی‌ها به بیگانگان، هم امر تحلیل و هم درک آن برای عامه مردم ساده‌تر می‌شود... نخبگان با برجسته‌کردن خطر خارجی و مقصر قلمدادکردن عوامل بیرونی سعی می‌کنند سوءمدیریت‌ها و ضعف عملکردهای خود را توجیه کنند و از میزان انتقادات نسبت به خود بکاهدند، که این خود منجر به تسلط فرهنگ سیاسی دائی‌جان‌نابلتونی در عرصه جامعه خواهد شد (ازغندی، ۱۳۸۵: ۸۴-۸۵).

صادق زیباکلام، تئوری [توهم] توطئه را نداشتن اعتقاد یا باورنکردن شکل ظاهری روی‌دادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌داند. به‌باور وی، طرفداران این تئوری بر این اعتقادند که تحولات سیاسی صورت ظاهری دارند که دیده می‌شوند، اما اسباب و علل یا ریشه‌های حقیقی و واقعی به‌وجودآمدن آن چیزهای دیگری است که یا اساساً نسبت به آن‌ها علم و آگاهی پیدا نمی‌شود و یا آن‌ها صرفاً بعدها ممکن است سرنخ‌هایی از آن به‌دست آید (به‌نقل از: فتاحی، ۱۳۸۶: ۱۱). از نظر ماروین زونیس و کریک جوزف نیز، توطئه‌باوران به برخی افراد، اقوام، گروه‌ها و محافل گفتمی‌شود که در تحلیل‌ها و تفسیرهایی که درباره وقایع و اتفاقات پیرامون خود و جهان ارائه می‌دهند، بر عامل توطئه تأکید می‌کنند و آن حوادث را ناشی از توطئه‌پردازی توطئه‌گران می‌پندارند (Zonis & Joseph, 1994: 444).

در یک عبارت کلی می‌توان گفت که تئوری یا توهم توطئه، چارچوب و پارادایمی از تجزیه‌وتحلیل وقایع، حوادث و پدیده‌های حیات بشری است که برطبق آن، تنها عامل مؤثر و رقم‌زننده‌ی سرنوشت وقایع و حوادث در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و... دست‌های پنهان و نقشه‌ها و اقدامات پلید و غالباً مخفیانه و غیرواقعی توطئه‌گران (اعم از قدرت‌های بزرگ جهانی، برخی افراد و گروه‌ها، انجمن‌های مخفی و کانون‌های توطئه‌گر) است که برای رسیدن به اهداف شوم خود در تلاش و تکاپو هستند (غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۱۳-۱۴).

به‌طور کلی فکر توطئه، زمانی برای تبیین روی‌دادهای وضعیتی امور به‌کار برده می‌شود که بر اساس مقیاس‌های منطقی توطئه‌ای در کار نباشد. این ادعا بدین‌معنا نیست که در عالم واقع از ناحیه حریفان و مخالفان در عرصه‌های داخلی و خارجی وجود توطئه منتفی است، اما آن‌چه در این‌گونه تبیین‌ها قابل توجه می‌باشد، دید توطئه‌نگران‌ای است که همواره درصدد کشف توطئه‌های خارجی و داخلی مربوط به آن و تعمیم‌دادن اصل توطئه به هر نوع تزاخم، اختلاف و نارسایی در عرصه روابط انسانی، اجتماعی و روانی خارجی است (ازغندی، ۱۳۸۵: ۸۵).

۲-۱. ساختار حکومت استبدادی

ساختار حکومت استبدادی در طیف ساختارهای یک‌جانبه و غیردموکراتیک قرار می‌گیرد. حکومت استبدادی عبارت است از حاکمیت بی‌قانونی که مبتنی بر «رابطه خدایگان بنده» و یا «شبان رمه» است. رابطه‌ای که شکل سیاسی آن رابطه «سلطان رعیت» می‌شود. در چنین رابطه‌ای مقام سلطان یا شاه با عناوینی چون «ظل‌اللهی» قدرت می‌یابد. از این‌رو شخص حاکم، اقتدار و فرمان‌روایی مطلق دارد، بی‌آنکه هیچ مسئولیت مشخص و نهادینه‌شده‌ای در برابر مردم داشته باشد. حکومت استبدادی، نظامی است که در آن تمرکز شدید قدرت وجود دارد و اختیارات نامحدودی به شخص حاکم واگذار شده است. در این ساختار، شخص حاکم، بر کلیه شئون زندگی افراد جامعه سیطره دارد و در برابر اراده خودکامانه

حاکم، هیچ نظارتی وجود ندارد و همه افراد جامعه، یکسان و در حکم رعیت، فرمان بردار و خدمت گزار شاه می باشند. در این سیستم، آنچه معنی قانون به خود می گیرد، همان بروز اراده خودکامانه مستبدی است که در راس حکومت قرار دارد. به طور کلی برای شکل دادن به چنین نظامی، مجموعه قوای جامعه در راه اجرای اهداف نظام سیاسی و یا به عبارت بهتر شخص حاکم و از بین بردن تمامی آزادی های فردی و اجتماعی تجهیز می شود و در برابر مردم هیچ تعهد و مسئولیتی ندارد؛ یعنی نه محدود به قانون است و نه وابسته به طبقه ای خاص، زیرا حاکم مافوق قانون و طبقه می باشد. در چنین ساختاری زندگی افراد جامعه و هرگونه مالکیت شان شدیداً بی اهمیت و پیش بینی ناپذیر بوده و بر اساس اراده و هوس شخص حاکم تعیین می گردد. در نتیجه ی چنین وضعیتی، افراد جامعه به انفعال و کناره گیری از اجتماع و سیاست سوق گرایش پیدا می کنند و به طور کلی روان شناسی اجتماعی مبتنی بر این که هر حادثه ای محصول دسیسه و توطئه است، پدیدار می گردد (کاتوزیان، ۱۳۸۲ و ۱۳۸۶؛ قاضی مرادی، ۱۳۸۰).

۳-۱. نقش ساختار حکومت استبدادی در رواج توهم توطئه در جامعه

هر حکومتی برای اداره امور جامعه و اعمال حاکمیت، به ابزارهای مختلفی متکی است. حکومت های دموکراتیک برای این منظور از ابزارهای قانونی و مشروع استفاده می کنند و در مقابل، حکومت های غیردموکراتیک و استبدادی از ابزارهای غیرقانونی و نامشروع برای اداره و کنترل جامعه و تسلط بر آن بهره می گیرند، که یکی از مهم ترین و رایج ترین آن ها تئوری توطئه یا توطئه پردازی است که به کارگیری این رویکرد می تواند موجب شکل گیری و رواج توهم توطئه در فرهنگ سیاسی جامعه گردد.

به طور کلی در ساختار سیاسی دموکراتیک، «به دلیل این که سازوکارهای کسب و انتقال قدرت برای [نخبگان سیاسی] و زمینه های مشارکت سیاسی برای مردم مشخص و نهادینه شده است، برای نیل به قدرت و ابراز نظر نیازی به استفاده از دسیسه، توطئه و رفتارهای خشونت آمیز نیست. در این جا راه های عادی و شفاف انتقال قدرت و مشارکت سیاسی وجود دارد. در [چنین ساختاری]، برای این گونه مسائل، راه کارها و مکانیزم های قانونی و نهادینه شده ای پیش بینی شده است و مردم با استفاده از حقوق و آزادی های فردی و گردش صحیح و آزادانه اطلاعات و اخبار در جریان امور جامعه قرار می گیرند» (غفاری هنجین، ۱۳۸۴: ۳۹). اما در مقابل، در ساختار سیاسی استبدادی و غیردموکراتیک، «به دلیل این که راه های مسالمت آمیز کسب و انتقال قدرت برای نخبگان سیاسی و زمینه های مساعد برای مشارکت سیاسی مردمی وجود ندارد، انواع توطئه ها، دسیسه ها و راه های غیرقانونی و خشونت آمیز انتقال قدرت نیز زیاد می باشد. در چنین نظامی، مخالفان و رقبای سیاسی به عنوان دشمنان، و نخبگان حکومتی به عنوان ظالمان و مستبدان تلقی می شوند و سیاست به جای این که به عنوان هنر همکاری و سازش تلقی گردد، به منزله فن از میدان به در کردن دشمنان و رقبا به کار گرفته می شود» (غفاری هنجین، ۱۳۸۴: ۳۹-۴۰). در واقع در جوامعی که حکومت با ترویج و تبلیغ فرهنگ آمریت و اطاعت محض، مردم را از هرگونه مشارکتی باز می دارد و ترس از قدرت حکومت یا شخص حاکم را در فرهنگ و رفتار مردم و کلیه روابط اجتماعی نهادینه می کند، به شیوع مؤلفه های غیردموکراتیک از جمله توهم توطئه در جامعه کمک می نماید.

حکومت های استبدادی به دلایل و انگیزه های مختلفی از تئوری توطئه یا توطئه پردازی استفاده می کنند که در این جا به چند مورد از مهم ترین آن ها اشاره می شود: (ر.ک: ازغندی، ۱۳۸۵؛ فتاحی، ۱۳۸۶؛ pipes, 1998).

- توجیه ضعف های داخلی و کاستن از انتقادات: با وجودی که در برخی مواقع واقعاً توطئه موجب ناکامی در تحقق بعضی از اهداف می شود، اما عمدتاً علت ناکامی ها ریشه در مشکلات و ناتوانی های داخلی دارد، اما حکومت های

استبدادی همواره تمایل دارند تا ضعف‌های خود را بیوشانند و با فرافکنی، مشکلات و ناکامی‌ها را به توطئه‌ها و اقدامات بیگانگان نسبت دهند.

- ساده‌کردن تحلیل مسائل و ایجاد حالت افناع: تحلیل و تبیین پدیده‌های اجتماعی و رخ داده‌های سیاسی امری پیچیده بوده و نیاز به ذهنی اندیش‌مند دارد. با نسبت‌دادن ناکامی‌ها به بیگانگان، هم امر تحلیل و هم درک آن برای عامه ساده‌تر می‌شود.

- ایجاد نفرت روانی از مخالفان و سرکوب آنان: با توجه به جو غالبی که در جوامع توطئه‌زده علیه بیگانگان وجود دارد، به‌سادگی می‌توان اندیشه‌ها، جریانات و شخصیت‌های مختلف را با منسوب‌نمودن به بیگانگان، سرکوب کرده و بین آنان و مردم نوعی فضای عدم‌اعتماد به‌وجود آورد.

- کاستن از انتقادات به‌بهانه سوءاستفاده و بهره‌گیری دشمنان: نخبگان حکومتی با مستمسک‌قراردادن مقوله‌هایی چون «ضرورت وحدت و هم‌گرایی ملی برای دستیابی به پیشرفت و توسعه»، هرگونه انتقاد و پرسش‌گری از چگونگی کارکردهای حکومت در عرصه‌های سیاست داخلی و خارجی را عامل و ابزاری برای سوءاستفاده و بهره‌گیری دشمنان و بیگانگان در جهت واردکردن لطمه به منافع و امنیت ملی کشور ارزیابی می‌کنند.

به‌طور کلی به‌کارگیری تئوری توطئه و توطئه‌گرایی از سوی حکومت‌های استبدادی می‌تواند به گسترش و رواج توطئه‌باوری در سطح جوامع بیانجامد. درواقع فقدان سیاست به‌معنای عقلانی آن و تسلط اراده و نفع شخصی در جوامع برخوردار از ساختار استبدادی، توطئه را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای حل تضادها و معضلات سیاسی در حوزه سیاسی حکومت و نیز در ارتباط حکومت با مردم مطرح می‌کند. ازاین‌منظر، اعتقاد به توطئه در حکومت استبدادی، جایگزین «سیاست» [به‌معنای اداره عقلانی و منطقی جامعه] می‌شود. به‌میزانی که حکومت استبدادی به توطئه به‌عنوان ابزار سلطه سیاسی و فرهنگی-روانی متوسل می‌شود، توطئه‌گری و توطئه‌بینی فضای اجتماعی را دربر می‌گیرد (قاضی‌مرادی، ۱۳۸۰: ۱۹۴-۱۹۷ و ۲۳۴-۲۳۵؛ زیباکلام، ۱۳۸۰: ۶۰). در جامعه‌ای که توطئه جایگزین سیاست می‌شود و در گسترش عمودی و افقی‌اش حتی به مناسبات بین‌شخصی مردم راه می‌یابد، هیچ مفهوم و رویدادی، دیگر معنای واقعی‌اش را نخواهد داشت و تحلیل و سنجش علمی رویدادهای سیاسی و تاریخی تنها از منظر جامعه پذیرفته می‌شود که مبین آشکارسازی توطئه‌گری داخلی و خارجی است (قاضی‌مرادی، ۱۳۸۰: ۲۳۴-۲۳۵).

در جامعه‌ی استبدادزده، دولت و مردم حسابشان از هم جدا می‌شود و به‌جای آن که یکدیگر را حمایت و تقویت کنند، در مقابل هم قرار گرفته و در تعارض و ستیز دائم می‌باشند. ازجمله رفتارهای سیاسی مردم در قبال نظام حاکم در چنین شرایطی، تسلیم، تملق، چاپلوسی، سیاست‌گریزی، بیگانگی سیاسی، بدبینی نسبت به سیاست، بی‌اعتمادی نسبت به نخبگان سیاسی، خودسانسوری و خشونت سیاسی است که این پدیده‌ها درکل، زمینه و بستر مناسبی برای رشد و رواج تئوری توطئه و تجزیه و تحلیل‌های مبتنی بر آن فراهم می‌کنند (غفاری هشجین، ۱۳۸۴: ۱۶۵-۱۶۶). همچنین باید به این نکته توجه داشت که حکومت استبدادی‌ای که از توطئه به‌عنوان ابزار سلطه بر جامعه استفاده می‌کند، با گسترش اجتماعی توطئه‌پنداری، خود نیز در معرض بیشترین توطئه‌ها قرار می‌گیرد (قاضی‌مرادی، ۱۳۸۰: ۲۳۵).

۲. ساختار حکومت استبدادی و رواج توهم توطئه در عصر پهلوی دوم

به‌طورکلی واقعیات تاریخی ایران در عصر پهلوی دوم، حاکی از آن است که فرهنگ سیاسی مردم به‌شدت تحت‌تأثیر ساختار سیاسی استبدادی قرار داشته است و بر این اساس می‌توان نقش حکومت را در سازمان‌دادن به فرهنگ سیاسی بسیار حیاتی دانست. محمدرضاشاه همواره می‌کوشید جهت تحکیم قدرت و موقعیت خود، بخش اقتدارگرای فرهنگ

سیاسی را بازتولید نموده و در مقابل، رواج این فرهنگ سیاسی را پشتوانه عملکرد ساخت قدرت قرار دهد (ر.ک: بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۵۷-۱۶۸؛ سریع‌القلم، ۱۳۸۷: Kamrava, 1990).

به‌طور کلی اگر در فرهنگ سیاسی مدنی، مؤلفه‌هایی چون: دولت-ملت، قانونمندی، حق مردم در تعیین سرنوشت خود، آزادی و... وجود دارد، فرهنگ سیاسی استبدادی در ایران عصر پهلوی دوم، انباشته از عناصری بود که در تضاد اساسی با مؤلفه‌های نام‌برده قرار داشت. در این ساختار استبدادی، «حکومت نه به طبقات وابسته بود و نه به قانون. چنین ساختاری فرهنگ سیاسی‌ای را شکل [داده بود] که مهم‌ترین وجوهش آن بود که ارزش‌های فردی و تعقل فردی و فردیت به‌معنای خلاقیت و ابرازوجود سلیقه‌ای و عقلی به‌شدت پایمال گشته» (سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۸۸) و نگاه و رویکرد واقع‌گرایانه از جامعه و در تجزیه‌وتحلیل‌های وقایع و حوادث رخت‌بر بسته و نگاه و رویکرد توطئه‌گرایانه بر اذهان نخبگان سیاسی و مردم حاکم گشته بود.

همان‌گونه که پیشتر نیز بیان شد اگرچه در شکل‌گیری و رواج توهم توطئه و توطئه‌پنداری در فرهنگ سیاسی ایران در دوره موردبحث، عوامل متعددی چون: ساختار حکومت استبدادی، عوامل خارجی و تاریخی، وضعیت اقلیمی و جغرافیایی و... نقش داشته‌اند، اما نقش و تاثیر ساختار حکومت استبدادی، مهم‌تر و اساسی‌تر از سایر عوامل بوده است. با توجه به این، لازم است که در ابتدا ویژگی‌های اصلی ساختار حکومت استبدادی محمدرضاشاه مورد بررسی قرار گیرد.

۱-۲. ویژگی‌های ساختار حکومت محمدرضاشاه

پیش از بررسی ویژگی‌های ساختار حکومت محمدرضاشاه، می‌بایست به دو نکته اساسی توجه داشت؛ اول این‌که، این نظام سیاسی وارث نظام سیاسی‌ای بوده است که در طول ۲۵۰۰ سال پیش از خود همواره به شکل استبدادی اداره می‌شده است. «در نظام استبدادی ایران، رئیس دولت با عنوان شاهنشاه، اختیارات کامل را در دست داشت و حکومتش ناشی از اراده و مشیت الهی شمرده می‌شد و همچنین از حاکمیت قانون نیز خبری نبوده است» (رهبری، ۱۳۸۴: ۶۰-۶۲؛ کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۷-۹). دوم این‌که، قدرت سیاسی محمدرضاشاه را در طی تمامی دوران حکمرانی‌اش نمی‌توان به‌صورت استبدادی و مطلق دانست، بلکه دوره حکمرانی مطلق وی را می‌بایست از سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در نظر گرفت (ر.ک: بشیریه، ۱۳۸۴ و ۱۳۹۳؛ رهبری، ۱۳۸۹).

محمدرضاشاه در مقطع زمانی دوازده ساله پس از سقوط پدرش رضاشاه، به‌دلیل جوان و کم‌تجربه‌بودن و نیز برای حفظ موقعیت لرزان خویش و کنترل دستگاه دولتی، با سایر شخصیت‌ها، گروه‌ها و طبقات اجتماعی رقابت می‌کرد و سعی داشت موقعیت خود را از طریق جلب برخی حمایت‌های خارجی و داخلی حفظ و تحکیم نماید. در این دوره، «دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی و مردم، قطب‌هایی بودند که قدرت میان آن‌ها دست‌به‌دست می‌شد» (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۲۰۸). اما کنار زدن مصدق با حمایت عوامل خارجی و داخلی در نتیجه کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، این امکان را به شاه داد تا دست به ایجاد یک حکومت استبدادی بزند، به‌طوری‌که در مدت زمان محدود ده سال توانست به قدرت بی‌چون‌وچرایی در ایران دست یابد و آن را بر دیگر گروه‌های درونی حکومت، سیاستمداران، ارتش و... تحمیل نماید (ازغندی، ۱۳۸۳: ۲۰۵؛ علم و دیگران، ۱۳۹۴: ۴۱-۴۴؛ هلیدی، ۱۳۵۸: ۶۴).

به‌طور کلی در مورد شکل حکومت محمدرضاشاه از فردای کودتای ۲۸ مرداد می‌توان گفت، این حکومت از نظر رسمی و قانونی، سلطنت مشروطه بود و بر طبق قانون اساسی مشروطه به پادشاه قدرت اجرایی چندانی داده نشده بود، اما در فراسوی چهره قانونی رژیم، قدرت فراقانونی و پنهانی وجود داشت که بر اساس آن، شاه به بازیگر اصلی عرصه سیاست و اجتماع در ایران تبدیل شده بود (ازغندی، ۱۳۸۳: ۲۳۲؛ ملک‌محمدی، ۱۳۸۱: ۲۰۸-۲۱۰). ویژگی برجسته نظام سیاسی

در این دوران را می‌توان تمرکز قدرت سیاسی در نزد شاه دانست. منظور از تمرکز و انباشت قدرت، افزایش کنترل متمرکز بر منابع مختلف قدرت، یعنی ابزارهای اجبار و سرکوب، منابع اقتصادی و اجتماعی، اطلاعات و ارتباطات و سازمان‌های توزیع منابع مختلف است (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۷). نیروهای نظامی و امنیتی، بوروکراسی، احزاب دربار، درآمد‌های نفتی و ایدئولوژی شاهنشاهی، مهم‌ترین ابزارهای اعمال و تحکیم قدرت محمدرضاشاه به حساب می‌آیند. در کنار این‌ها، می‌بایست به نقش حمایت‌های آمریکا نیز در تحکیم قدرت شاه توجه داشت.

ساختار سیاسی در دوره بعد از کودتای ۲۸ مرداد را می‌توان همانند منظومه‌ای دانست که هسته مرکزی آن را شخص شاه تشکیل می‌داد و خاندان سلطنتی، نخبگان درباری، دیوانیان، نمایندگان مجلس و... به‌دور مدار سلطنت می‌چرخیدند (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۳؛ بیل، ۱۳۸۷: ۶۵). محمدرضاشاه نظام حکومتی‌ای به‌وجود آورده بود که به او این اجازه را می‌داد که هم سلطنت کند و هم حکومت و هم بر اریکه‌ی قدرت بماند. در این سیستم، سیاست و حکومت از هم تفکیک‌ناپذیر بودند و سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه در وجود شاه متمرکز بودند (گراهام، ۱۳۵۸: ۱۵۹). این ساخت قدرت، به‌صورت عمودی و از بالا به پایین بوده و تمامی تصمیم‌گیری‌ها تحت سلطه حکومت مرکزی و شخص شاه قرار داشته است. در واقع، «شاه به‌عنوان عنصر اصلی ساختار سیاسی و اجتماعی نقش اصلی را در پویای تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه ایران بازی می‌کرد. این خصیصه اقتدارگرایی قدرت محمدرضاشاه، ملازمان دربار و نخبگان سیاسی را در تبعیت از اوامر و دستورات او مجاب می‌کرد» (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۱۳-۱۱۴؛ زونیس، ۱۳۸۷).

در ارتباط با مطالب فوق، می‌توان به گفته‌هایی از محمدرضاشاه اشاره کرد. این اظهارات، استبدادی‌بودن حکومت وی را بهتر به ما نشان می‌دهد. شاه در کتاب پاسخ به تاریخ، می‌گوید: «حکومت دموکراتیک در ایران سرایی بیش نبود، ما ناگزیر بودیم که راه خود را انتخاب کنیم. انتخاب ما میان استبداد و حکومت مطلقه بود» (پهلوی، ۱۳۸۳: ۳۱۶). او همچنین در مصاحبه‌ای در سال ۱۳۵۲ به اوریانا فالاجی گفت: «حکومت و نظام سلطنتی تنها فرم موجه برای حکومت ایران است، به شرطی که من شاه باشم. برای انجام کارها قدرت لازم است و برای نگهداری قدرت هیچ احتیاجی به اجازه یا مشورت با کسی نیست» (سینائی، ۱۳۸۴: ۵۲۶). محمدرضاشاه همچنین در کتاب به‌سوی تمدن بزرگ بیان می‌کند: «وضع خاص شاهنشاهی ایران ایجاب می‌کند که... یک شاه واقعی در این کشور نه تنها رئیس کشور، بلکه در عین حال یک مرشد و یک معلم برای ملت خویش باشد» (پهلوی، ۱۳۵۵: ۱۷).

به‌طور کلی با توجه به تعریفی که در این مقاله از حکومت استبدادی ارائه شد و نیز با توجه به آن‌چه که درباره ویژگی‌های ساختار قدرت سیاسی در عصر پهلوی دوم بیان شد، می‌توان حکومت محمدرضاشاه را یک حکومت استبدادی دانست.

۲-۲. چگونگی نقش حکومت استبدادی محمدرضاشاه در رواج توهم توطئه در ایران

نمونه‌های زیادی از تئوری توطئه در میان سلطنت‌طلبان و رجال درباری [در دوره پهلوی دوم] به‌طور گسترده دیده می‌شود. شاید بتوان گفت که از بین این افراد، محمدرضاشاه بیشترین اعتقاد را به تئوری توطئه در مکتوبات و گفتارهای سیاسی خویش از خود برجای گذاشته است (غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۸۵). در دوره [سلطنت وی]، هروقت بحران، اختلاف و مشکلی در جامعه بروز می‌کرد، به‌موازات آن نیز تبیین‌های توطئه‌باورانه رشد و رواج می‌یافت (غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۱۰۰-۱۰۳). همان‌گونه که پیشتر نیز بیان شد، به‌دلیل طولانی‌بودن دوره سلطنت محمدرضاشاه نسبت به دوره قبل از خود و نیز به‌علت زیاد و متنوع‌بودن حوادث، وقایع و تنش‌های داخلی و خارجی در این دوره، آشوب‌ها، بحران‌ها، اضطراب‌ها و احساس ناامنی‌های بسیاری در کشور به‌وجود آمده بودند که به‌طور کلی موجب شدند تا توطئه‌پنداری و

تحلیل‌های پارانوییدی این دوره نسبت به ادوار پیش از خود، بیشتر و متنوع‌تر باشد. این نگرش توطئه‌باورانه به‌طور کلی در نزد هیئت‌حاکمه و شمار زیادی از اقدشار جامعه‌ی این دوره تا حد زیادی وجود داشته است.

نکته‌ای که می‌بایست در این‌جا به آن اشاره داشت این است که از آن‌جا که در نظام سلطنتی پهلوی دوم، این شخص محمدرضاشاه بود که به‌عنوان اصلی‌ترین و قدرتمندترین بازیگر عرصه سیاست و اجتماع در کشور به‌حساب می‌آمد، بنابراین در این مقاله، تنها دیدگاه‌ها و نگرش‌های توطئه‌باورانه‌ی وی مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد.

– توجیه ضعف‌ها و ناکامی‌های داخلی و نسبت دادن آن‌ها به بیگانگان: محمدرضاشاه به‌عنوان مظهر

حکومت استبدادی در ایران، همواره خود را در معرض توطئه می‌دید. وی سعی می‌کرد تا «با برجسته‌کردن خطرات خارجی و مقصر قلمدادکردن عوامل بیرونی، سوءمدیریت‌ها و ضعف عملکردهای خود را توجیه کرده و از میزان انتقادات نسبت به خود بکاهد» (ازغندی، ۱۳۸۵: ۸۵). رویکرد توطئه‌گرایی به حکومت [پهلوی دوم] این امکان را داده بود تا شکست‌ها، عقب‌ماندگی‌ها و مشکلات درونی خود را با فرافکنی به جوامع بیرونی و مسائل خارج از مرزهای خود نسبت دهد (فتاحی، ۱۳۸۶: ۳۳). در واقع حکومت با برجسته‌کردن خطر خارجی و مقصدانستن عوامل خارجی، به‌دنبال توجیه عملکردهای [نامطلوب و ناموفق] خود بوده است. در این شرایط، قدرت‌های خارجی و عوامل پشت‌پرده به‌عنوان تعیین‌کنندگان اصلی تحولات، دگرگونی‌ها و فعل‌وانفعالات سیاسی اجتماعی داخل ایران مطرح می‌گشتند. به‌طور کلی بر اساس این نگاه، «غیرممکن است که این عوامل خارجی و پنهانی که درصدد توطئه‌پردازی هستند، دچار خطا، لغزش و یا اقداماتی ناهماهنگ گردند. از این‌رو هر تفسیر دیگری که اعتقادی به عدم‌خطای عاملان توطئه نداشته باشد، غیرقابل‌قبول و حتی بدتر از آن خام‌اندیشی تلقی می‌شود. بنابراین از این منظر است که توطئه‌پردازان عواملی همه‌جاحاضر، واقف بر همه مسائل و... تلقی می‌شوند» (فولر، ۱۳۸۷: ۲۶). این درصورتی است که «نگاه واقع‌بینانه به مسائل و حتی گرایش به نقادی از خود، بهتر می‌تواند عوامل واقعی شکست‌ها و ناکامی‌ها را تبیین نماید» (فتاحی، ۱۳۸۶: ۳۳).

فرد هلیدی در همین ارتباط می‌نویسد: «بسیاری از موانع و مشکلات ایران در نتیجه‌ی عملکرد امپریالیسم به‌وجود نیامده، بلکه عمدتاً معلول عقب‌ماندگی و عدم‌توسعه ایران در طول تاریخ آن است. بنابراین نمی‌توان آن‌ها را صرفاً به تاثیرات سؤ امپریالیسم، آمریکا و... بر توسعه ایران اسناد داد... ایرانیان ناسیونالیست و حتی خود [محمدرضا] شاه و... علت مشکلات ایران را در نفوذ امپریالیسم جستجو می‌کنند، ولی این نوع تجزیه‌وتحلیل بدون ارتباط با عوامل دیگر، فقط باعث آن می‌شود که به مشکلات مختلفی که در جامعه ایرانی کاملاً جنبه بومی و درونی دارد، توجهی نشود، و البته در مورد محمدرضاشاه این نوع استدلال بهترین روش انحراف توجه همگان از کمبودهای رژیم خودش است» (هلیدی، ۱۳۵۸: ۱۸۱). کاتوزیان نیز می‌گوید: «تا صدوپنجاه سال پیش هیچ‌کس بیداد ملموس در جامعه را به دسیسه‌های قدرت‌های غربی یا دست‌نشانندگان ایرانی آنان نسبت نمی‌داد، ولی از آن زمان به‌این‌سو، به‌دلیل ضعف فزاینده ایران در برابر قدرت‌های امپریالیستی، تقریباً هر بیدادی که سرمنشا آن دولت‌های استبدادی بود، به امپریالیسم نسبت داده شده است. امپریالیسم واقعیتی مسلم است ولی نظام حکومت استبدادی را در ایران، امپریالیسم ایجاد نکرده است و اگر کشوری دارای یک چارچوب حقوقی بود و دولت و جامعه، آن را محترم می‌شمردند، تاثیر امپریالیسم حتی از آن‌چه بود هم کمتر می‌شد» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۶۲).

توطئه‌پنداری راجع به نقش انگلیس، شوروی و حتی آمریکا، علی‌رغم حمایت‌های گسترده‌ی کشور اخیر از محمدرضاشاه، در ذهنیت وی به‌صورت گسترده وجود داشته و دست مرموز و پنهان سیاست این قدرت‌ها در پس هر تحول و حادثه‌ای

دخیل دانسته می‌شد. در این جا به مصادیقی در این باره اشاره می‌شود: «شاه همانند پدر خود به سیاست انگلیس به شدت بدگمان و ظنین بود و از آن وحشت داشت. امیر اسداله علم در این باره می‌گوید که شاه قلباً سؤظن عجیبی به انگلیسی‌ها داشته است و همیشه خیال می‌کرد که پشت‌صحنه وقایع دست‌پنهان انگلیسی وجود دارد» (غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۸۶). در جریان حوادث مختلف تاریخ معاصر نیز تئوری توطئه انگلیسی خود را نشان داده است. به‌عنوان مثال وقتی رزم‌آرا در ۶ اسفند ۱۳۲۹ به قتل رسید، این واقعه به شکل وسیعی در جراید منعکس شد و تجزیه و تحلیل‌های بسیاری به دنبال داشت. روزنامه دست‌راستی طلوع از یک طرف به وابستگی رزم‌آرا به انگلیس تاکید داشت و از طرف دیگر، این باور را مطرح کرد که چون وی خواستار شرایط بهتری در مذاکرات با شرکت نفت ایران و انگلیس بود، لذا انگلیسی‌ها زیر بار نرفتند و خودشان او را ترور کردند. همچنین براساس چنین رویکردی بیان می‌شد که مصدق را نیز انگلیسی‌ها سر کار آوردند، چون پالایشگاه آبادان کهنه و غیراقتصادی شده بود و آن‌ها می‌خواستند نفت ایران ملی شود تا بتوانند ادعای غرامت کنند. همچنین، محمدرضا شاه در دوران ابتلا به بیماری سرطان و به خاطر سؤظن و عدم اعتماد به انگلیسی‌ها و نیز به منظور جلوگیری از هرگونه سؤاستفاده‌ی احتمالی، پزشکان خود را از فرانسوی‌ها انتخاب کرد (غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۶۲-۶۴).

از دیگر انواع تئوری‌های توطئه‌ی منسوب به قدرت‌های خارجی در نزد شاه، اعتقاد به دخالت‌ها، دسیسه‌ها و مطامع استعماری شوروی در ایران است. به‌عنوان مثال مواردی چون: وصیت‌نامه منتسب به پتر کبیر مبنی بر دستیابی به آب‌های گرم خلیج فارس، طرح خطر کمونیسم و ضرورت مبارزه با نفوذ شوروی در ایران که از سوی آمریکا و انگلیس صورت می‌گرفت، و ...، از سوی درباریان را نسبت به شوروی به هراس می‌انداخت و از سوی دیگر، تمایل آن‌ها را به کشورهای غربی تشدید می‌کرد و در نتیجه درباریان در تفسیر وقایع و تحولات سیاسی داخلی و بین‌المللی توجه خود را به کمونیست‌ها و خطر شوروی معطوف می‌کردند. علم در خاطراتش می‌نویسد: یک‌بار به شاه یادآور شدم که به نظر او میان آمریکا و شوروی درباره خاورمیانه توافق‌هایی شده است، شاه در جواب گفت: ای کاش توافق آن‌ها در مورد نفت و معاملات تجاری باشد [مبادا]! احياناً ما را هم به معامله گذاشته باشند (غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۶۵-۶۷).

در رابطه با بدبینی و بی‌اعتمادی شاه به آمریکا نیز می‌توان به مواردی اشاره کرد. در بهار سال ۱۳۴۸ پس از سفری که به آمریکا داشت، در راه بازگشت به انگلیس، از سفیر آمریکا که در همان هواپیما بود دعوت می‌کند که با او شام بخورد. بر سر میز این گفت‌وگو به میان می‌آید که در صورت درگذشت شاه، در ایران چه وضعی پیش می‌آید. سفیر [در پاسخ] می‌گوید که یکی دو سال وضع به‌همین صورتی که هست باقی می‌ماند، اما ممکن است بعداً هرج‌ومرج پیش آید. شاه روز بعد از علم می‌پرسد: آیا آمریکائیان نقشه‌ای دارند که به این صورت از ذهن سفیرش تراوش می‌کند. مورد دیگر این‌که، هنگامی که جیمی کارتر رئیس‌جمهور آمریکا اعلام کرد که به کشورهای عضو ناتو، اسرائیل، نیوزلند و چند کشور دیگر بدون قید و شرط اسلحه خواهد فروخت اما نامی از ایران نبرد، شاه در این باره به علم گفت: یعنی اهمیت سوق‌الجیشی ایران برای آمریکا از نیوزلند هم کمتر است؟ شاید آمریکا و شوروی عمداً می‌خواهند دنیا را بین یکدیگر تقسیم کنند. از جمله مصادیق دیگر توطئه‌باوری محمدرضا شاه می‌توان به حساسیت عجیب او نسبت به مقالات و مطالب منتشر شده در مطبوعات و روزنامه‌های غربی راجع به او و ایران اشاره کرد. شاه در پس هر مقاله و نوشته‌ای، یک دست پنهان یا توطئه پشت‌پرده جستجو می‌کرد (غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۸۶-۸۷).

در باره عوامل و علت‌های وقوع انقلاب اسلامی، نظریه‌ها و دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است که یکی از شناخته‌شده‌ترین آن‌ها، دیدگاه سلطنت‌طلبان اعم از شاه، درباریان، صاحب‌منصبان و طرفداران رژیم پهلوی و وابستگان به این خاندان، می‌باشد که به‌طور کلی وقوع انقلاب را نتیجه‌ی دسیسه و توطئه خارجی‌ها می‌دانند. طبق این برداشت،

انقلاب اسلامی حرکتی اصیل و نشئت گرفته از اراده و خواست ایرانیان نبوده، بلکه حاصل توطئه از پیش طرح‌ریزی شده و دسیسه‌چینی قدرت‌های بزرگ است. اما در این که کدام قدرت بزرگ یا کدام کشور خارجی، این انقلاب را به وجود آورد، اتفاق نظری میان توطئه‌باوران وجود ندارد و در تعبیر و تفاسیر آنان، توطئه‌گران متفاوت هستند. گاهی در این گونه تحلیل‌ها، توطئه‌گری مشترک قدرت‌های بزرگ به‌یژه انگلیس و آمریکا یا آمریکا و شوروی مطرح است. گاهی نیز عنوان قدرت خارجی و کشور بیگانه تنها به یکی از کشورهای آمریکا، انگلیس، شوروی، اسرائیل و فرانسه اطلاق می‌شود (غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۱۱۷؛ زیباکلام، ۱۳۸۰). در این جا به چند نمونه از این گونه اظهارنظرها اشاره می‌شود:

در اوایل پاییز ۱۳۵۷ در یکی از ملاقات‌هایی که بین محمدرضا شاه و سولیوان سفیر آمریکا در ایران، انجام گرفت، شاه اعتراضات و روی‌دادهای آن روزها را ناشی از یک توطئه خارجی علیه خود عنوان کرده و بیان می‌کند که «کاگب» قادر به هماهنگ‌ساختن چنین تظاهراتی نیست، باید دست اینتلیجنس سرویس بریتانیا و سازمان سیا نیز در کار باشد. شاه به سولیوان اظهار می‌کند: به‌خوبی می‌داند که انگلیسی‌ها هیچ‌گاه او را دوست نداشته‌اند. اما سازمان سیا چرا علیه او دست به اقدام زده است؟ آیا او خطایی مرتکب شده است؟ یا این که بین واشنگتن و مسکو توافق محرمانه‌ای صورت گرفته که در آن ایران باید به‌عنوان بخشی از منطقه نفوذ دو ابرقدرت میان آن‌ها تقسیم شود... شاه با شگفتی و ناراحتی می‌پرسد، مگر با آمریکایی‌ها چه کرده است که سیا بر ضد او دست‌به‌کار شده است (شریف، ۱۳۸۱: ۵۲؛ غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۱۱۸).

– منسوب‌نمودن مخالفان به بیگانگان و تلاش در جهت ایجاد نفرت روانی از مخالفان:

محمدرضا شاه و دستگاه‌های دولتی و امنیتی‌اش در پخش شایعات بی‌اساس و توطئه‌پردازی نقش عمده‌ای داشتند و دائماً در تلاش بودند که با منسوب‌نمودن مخالفین و معترضین به بیگانگان، اذهان مردم را از امور واقعی به امور واهی منحرف کنند. به‌طور کلی تصور [محمدرضا شاه و دولت‌مردانش] در مورد دخالت نیروهای خارجی، که براساس تئوری توطئه به حد هراس گسترده‌ای می‌رسید، موجب می‌شد تا حکومت بر پرهیز از رقابت سیاسی مسالمت‌آمیز داخلی به‌دلیل یا بهانه حفظ وحدت ملی و مبارزه با نیروهای خارجی تاکید کرده (فتاحی، ۱۳۸۶: ۲۹-۳۰) و از این‌رو از مشارکت فعالانه اعضای جامعه در عرصه سیاست و اجتماع جلوگیری نماید. بر همین اساس است که کاتوزیان می‌گوید: «از صدوپنجاه سال به این طرف (تا پیش از انقلاب اسلامی)، به‌دلیل ضعف فزاینده حکومت ایران در برابر قدرت‌های امپریالیستی، تقریباً هر بیدادی که منشاء آن دولت‌های استبدادی بود، به امپریالیسم نسبت داده می‌شد» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۶۲).

از نمونه‌های مهم این نوع توطئه‌پردازی‌ها، آثار اسماعیل رائین می‌باشد که از حمایت دستگاه امنیتی برخوردار بود. از دیگر کسانی که در این زمینه قلم زدند می‌توان به مهدی بهار، ابراهیم صفایی، و ابوالفضل قاسمی اشاره کرد. هدف اصلی کتاب *فراماسورنی رائین* آن بود که غالب رجال کشور را به نوکری انگلستان متهم کند، درحالی که کتاب *میراث‌خوار استعمار* به قلم بهار، متهم‌نمودن رهبران نهضت ملی‌شدن نفت به بازکردن پای آمریکا به ایران بود تا مسئولیت دولت در واقعه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و قرارداد با کنسرسیوم را پرده‌پوشی کند (اشرف، ۱۳۸۶: ۱۰۰-۱۰۱).

محمدرضا شاه، مصدق را عامل انگلستان و ملی‌شدن صنعت نفت را توطئه آن‌ها می‌دانست. وی در کتاب *پاسخ به تاریخ*، مصدق را به‌عنوان عاملی انگلیسی معرفی می‌کند و می‌گوید: پدرم از مدت‌ها قبل نسبت به ارتباط او با انگلیسی‌ها مشکوک بود و به‌همین دلیل نیز او را در سال ۱۳۱۸ به اتهام جاسوسی برای انگلستان بازداشت کرد (غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۸۷-۸۸). در حوادث بهمن سال ۱۳۴۱ شاه در سخن‌رانی‌اش در قم، از روحانیون با عنوان ارتجاع سیاه که صدبرابر خائن‌تر از حزب توده هستند یاد کرد و وابستگی آنان را به بریتانیا تقبیح نمود (غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۶۶). علاوه‌براین،

وی اغتشاشات و تظاهرات علیه خود و رژیمش به‌ویژه در یکی‌دوسال منتهی به انقلاب را ناشی از توطئه‌های بین‌المللی می‌دانست (غفاری هنجین، ۱۳۸۴: ۸۸).

محمدرضاشاه بارها این سخن را تکرار می‌کرد که آشوب و حرکتی که به‌دست ملاها هدایت می‌شد، راه‌گشای انقلابی کمونیستی در ایران است. بنا به ادعای وی، کمونیست‌ها برای رسیدن به اهداف خود در ایران، با مخالفان مذهبی همراه شده و اتحاد سرخ و سیاه را به‌وجود آورده‌اند. علم درباره یکی از شواهد توطئه‌باوری شاه نسبت به شوروی می‌نویسد: شاهنشاه از شلوغ‌بودن دانشگاه‌ها بسیار ناراحت بودند، فرمودند: «قطعاً دستوری از مسکو رسیده که همه دانشگاه‌ها به‌استثنای دانشگاه پهلوی شیراز ناراحت شدند». علاوه براین، شاه با توجه به فعالیت ایستگاه رادیویی «صدای ملی» به نقش شوروی در آشوب‌ها، اعتصابات و تظاهرات در ایام انقلاب اسلامی سوژن داشت (غفاری هنجین، ۱۳۸۴: ۱۱۹). همچنین هنگامی که شاه در سفرش به آمریکا در پاییز ۱۳۵۶ با تظاهرات دانشجویان ایرانی برعلیه خود مواجه شد، این‌گونه فعالیت‌های دانشجویی را ناشی از توطئه خارجی‌ها دانست و درباره این مسئله تا آن‌جا پیش رفت که گفت: «شنیده‌ام هزینه این برنامه تخریبی از طرف دولت لیبی تامین گردیده است». از طرف دیگر، این تظاهرات در برخی از مطبوعات داخلی آن زمان، ناشی از توطئه دولت آمریکا و سازمان سیا تلقی شده بود (غفاری هنجین، ۱۳۸۴: ۱۱۹-۱۲۰).

اعمال سانسور و خفقان، به‌بهانه سوءاستفاده و بهره‌گیری دشمنان: تصور [شاه و] نخبگان سیاسی‌اش درباره قدرت برتر نیروهای خارجی، که بر اساس تئوری توطئه و ذهنیت توطئه‌پندار به حد هراس گسترده‌ای رسیده بود، موجب شده بود تا حکومت بر پرهیز از رقابت سیاسی مسالمت‌آمیز داخلی به‌دلیل یا به‌بهانه حفظ وحدت ملی و استقلال کشور و مبارزه با نیروهای خارجی تاکید نماید (فتاحی، ۱۳۸۶: ۲۹-۳۰) و سانسور و سرکوب گسترده نیز از جمله ابزارهای اصلی حکومت در پیگیری و اجرای این سیاست بود. اما نکته این‌جاست که خود عامل سانسور به رواج توهم توطئه در آن دوره کمک کرده بود.

به‌طور کلی از جمله ابزارهای مهم حکومت محمدرضاشاه برای تسلط‌پیدا کردن بر جامعه و کنترل آن، عامل سانسور می‌باشد. این نظام سیاسی با هرگونه فکر و اندیشه پویا و مستقل و مغایر با نظر حکومت مخالفت می‌کرد و اجازه نشر آن‌ها را نمی‌داد. در واقع یکی از مصادیق توسعه‌نیافتگی سیاسی در دوره موردبحث، کنترل شدید ناشران و نویسندگان و مطبوعات از سوی حاکمیت و عدم‌آزادی این اقشار در بیان نظرات و دیدگاه‌های‌شان به‌بهانه‌ی سواستفاده بیگانگان و تضعیف حاکمیت بوده است. می‌توان گفت که «شیخ شایعه و گمان توطئه، هر دو فرزندان ناخلف عصر سانسور بی‌خبری‌اند، به‌طوری‌که هرچه اطلاعات محدودتر، آرشوها برای محققان نایاب‌تر و بسته‌تر، و هرچه اندیشه و قلم در جامعه متقادرند، این دو فرزند ناخلف هم رایج‌ترند» (فتاحی، ۱۳۸۶: ۲۸).

بعد از تاسیس ساواک، نظارت بر چاپ و نشر کتاب و مطبوعات به‌شدت جریان یافت. چاپ‌خانه‌ها و کتاب‌فروشی‌ها تحت نظر و مراقبت ساواک بودند و از چاپ و انتشار هرآن‌چه که از دید آن سازمان، زبان‌آور بود ممانعت به‌عمل می‌آمد. درواقع هدف اصلی ساواک از اعمال سانسور آن بود تا از هرگونه افشاگری راجع به دربار و انتقاد نسبت به شاه و حکومت جلوگیری شود. از اوایل دهه ۱۳۴۰ به‌بعد، مطبوعات ایران نیز وابسته به شاه شدند و مطبوعات مستقل، باقی‌نمانده بودند. ساواک بر کار روزنامه‌نگاران نظارت کرده و همه‌روزه به آن‌ها تفهیم می‌کرد که چه مطالبی را بنویسند. در این راستا، روزنامه‌نگاران مخالف زیادی تحت تعقیب و فشار قرار گرفتند. روزنامه‌ها اجازه نداشتند وقایع و حوادث کشور و دنیا را آن‌طور که اتفاق می‌افتاد، تفسیر، بررسی و اطلاع‌رسانی کنند. روزنامه‌هایی که منتشر می‌شدند به‌عنوان ارگان‌های

نیمه‌رسمی دولت، وظیفه تملق‌گویی از شاه و دربار را به‌عهده داشتند. برای نمونه می‌توان از روزنامه‌های کیهان و اطلاعات نام برد که اگرچه مالکیت‌شان خصوصی بود، اما مطیع حاکمیت بوده و رهنمودهای سانسور را کاملاً رعایت می‌کردند (علم و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۷۳-۱۷۴؛ غفاری‌هشجین، ۱۳۸۴: ۱۹۵-۱۹۷؛ هلیدی، ۱۳۵۸: ۴۵-۴۷).

در چنین شرایطی، عملاً آن‌چه که پیرامون سیاست گفته و نوشته می‌شد، صرفاً رای و نظر [شاه و] حکومت و تایید آن بوده و بس. در این شرایط، هیچ تصویر دیگری از تاریخ [و جامعه] و هیچ تفکر دیگری در مورد اوضاع سیاسی کشور، اعم از آن‌که واقع‌بینانه می‌بود یا غیرواقعی‌بینانه، صحیح بود یا غلط، اجازه انتشار نداشت. شاید چندان به‌دور از انتظار هم نباشد که به‌جای طرح واقعی جریان‌ات سیاسی، جامعه به تخیل‌گرایی، اوهام، جستجوی دست [بیگانگان]، عوامل پشت‌پرده و نفوذی، و طرح‌ها و توطئه‌های قدرت‌های مرئی و نامرئی خارجی پناه ببرد. به‌نحوی که اعمال رژیم‌ها، گروه‌ها، شخصیت‌ها و به‌طور کلی تحولات سیاسی در داخل یا خارج از کشور را نوعاً در قالب فرضیه‌های توطئه‌ارزیابی می‌کردند (زیباکلام، ۱۳۸۰: ۶۵-۶۶).

روی‌هم‌رفته شیوه تفکر مبتنی بر توطئه‌باوری در عصر پهلوی دوم، دارای پیامدها و نتایجی بوده است که برخی از آن‌ها عبارتند از: ۱. در برخی مواقع به‌عنوان ابزار دفاعی برای دفع خطرات احتمالی و ایجاد هم‌بستگی اجتماعی به‌کار رفت، ۲. به‌عنوان ابزاری در قالب شایعات سیاسی و درگیری‌های تبلیغاتی، کاربردهایی برای تضعیف و شکست حریف و انحراف افکار عمومی داشته است، ۳. راه آسان و بی‌دردسری برای فرار از گفت‌وگوهای مستدل و منطقی بوده و چنین تجزیه و تحلیل‌هایی افراد را وادار به ارائه شواهد و مدارک متقن نکرده است، ۴. موجب فراق‌کنی مشکلات و سلب مسئولیت از خود شده و نظام سیاسی را در برخورد با چالش‌های سیاسی داخلی و خارجی از واکنش معقول باز داشته بود (غفاری‌هشجین، ۱۳۸۴: ۲۱۸).

به‌طور کلی کارکرد ساختار قدرت استبدادی در این دوره، دو جنبه داشته است: «یکی بعد روان‌شناسی سیاسی، یعنی شیوه تربیت ذهنی و فکری جامعه زیر سلطه استبداد و شکل‌گیری ساختار شخصیتی آنان و دوم، جامعه‌شناسی سیاسی استبداد، یعنی شکل‌گیری روابط اجتماعی خاصی که در اثر استمرار حکومت استبدادی ایجاد می‌شود. حکومت محمدرضا شاه هم خالق جامعه استبدادی بود و هم موجد رفتار استبدادی. به‌این‌معنا که نظام نه‌تنها خالق روابط اجتماعی خاصی در جهت تحکیم موقعیت خویش بود، بلکه موجد شرایطی بود که در آن مردم روحیات مخصوصی پیدا کردند. این ساختار سیاسی با ایجاد اقتدار مطلق، سلطه خود را بر جامعه ایران تحمیل کرده و همچنین خالق شرایطی بوده که در آن اخلاق، رفتار، روحیات و خلق‌وخوی مردم و نیز نخبگان سیاسی شکل خاصی پیدا کرد؛ براین‌اساس در این جامعه‌ی استبدادزده که اعضای آن تحت سلطه استبداد تربیت شده بودند، افراد جامعه روحیات و خلقیات اقتدارگرایانه‌ای پیدا کرده بودند» (زونیس، ۱۳۸۷؛ میری، ۱۳۸۰). به‌طور کلی وجود روحیه و جو بی‌اعتمادی، بدبینی و بدگمانی در بین شاه و نخبگان سیاسی و انعکاس آن در بین افراد و فرهنگ سیاسی ایرانی، زمینه مناسبی را برای رشد تجزیه و تحلیل‌های مبتنی بر توطئه‌باوری و نگرش پارانویدی در فرهنگ سیاسی ایرانیان ایجاد کرده بود (غفاری‌هشجین، ۱۳۸۴: ۱۷۷).

افرادی که سال‌های مدیریتی تحت سلطه حکومت استبدادی پهلوی دوم زندگی کرده و تربیت شده بودند، به‌طور طبیعی خصلت غیردموکراتیک و استبدادی پیدا کرده بودند و روح حاکم بر نخبگان سیاسی و مردم ایران، در رفتار، اخلاق و روحیات آن‌ها متجلی می‌شده است (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۷۴). حکومت محمدرضا شاه، با اتخاذ و اعمال سیاست‌های اقتدارگرایانه و سرکوب‌گرانه توانست از شکل‌گیری بسترها و امکانات لازم برای فردیت و کنش‌های سیاسی آزادانه و آزادی‌اندیشه و تفکر و بروز و شیوع مؤلفه‌های مثبتی چون واقع‌بینی در فرهنگ سیاسی کشور جلوگیری کند و به‌جای

آن، فضای ساختاری لازم را برای بروز و شیوع مؤلفه‌های منفی‌ای چون بدبینی و توطئه‌باوری در فرهنگ سیاسی شکل دهد.

نکته مهم در این‌جا این است که ترویج توطئه‌باوری در بین اعضای جامعه و در نتیجه، انفعال و کناره‌گیری آنان از عرصه سیاست، یکی از اهداف اصلی حکومت پهلوی دوم در راستای تقویت پایه‌های رژیم به‌شمار می‌آمده است. به عبارتی «این نظام سیاسی خود، از شایعه‌پذیری و علاقه عمیق مردم نسبت به توهم توطئه برای نشان‌دادن قدرت خویش استفاده می‌کرد. چنان‌که از این شایعات که انگشت ساواک در اغلب حوادث دخیل است و یا مرگ شخصیت‌هایی نظیر تختی، جلال آل‌احمد، سیدحسین ارسنجانی، دکتر علی شریعتی و حجت‌الاسلام سیدمصطفی خمینی، به‌وسیله ساواک صورت گرفته است، برای ایجاد رعب و وحشت در مردم و ترساندن آنان از قدرت و هیبت خود استفاده می‌کرد» (اشرف، ۱۳۸۶: ۱۰۰-۱۰۱). در همین ارتباط، علم می‌گوید: عرض کردم قتل بختیار انعکاس عجیبی در مردم کرده است. یک عده دیگر هم از این قدرت عجیب دستگاه شاهنشاه، ماست‌ها را کیسه کردند. حتی می‌گویند آن دو نفر جوانی که هوایم‌ای ملی ما را ربودند، مامورین ساواک بودند که می‌خواستند رد گم کنند و آن‌ها هم در قتل بختیار شرکت کردند. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: این قسمت که مهمل است ولی شما تایید بکنید، چه بهتر که قدرت ما هم مثل قدرت سابق انگلیسی‌ها افسانه‌ای بشود (شریف، ۱۳۸۱: ۵۹).

تصویری که در این دوره هم‌چون گذشته از دستگاه حکومتی ارائه می‌شد، تصویری ترسناک و مهیب بود و مردم به حاکمان تنها به‌دلیل قدرت‌شان احترام می‌گذاشتند. ترس از قدرت سیاسی عامل اساسی رابطه میان حکومت محمدرضاشاه و مردم ایران بود. بنابراین از آن‌جا که ترس و وحشت بر افراد جامعه غلبه کرده بود و آنان در مقابل حکومت استبدادی از هیچ‌گونه شخصیتی برخوردار نبودند و در نتیجه، اعتماد متقابل نیز وجود نداشته است، اشخاص احساس امنیت نمی‌کردند و احساس حقارت، خودسانسوری و بدبینی در نزد آنان به‌وجود آمده بود.

در ساختار [استبدادی عصر پهلوی دوم]، اقتدار امری پذیرفتنی بود، نه اعتراض‌کردنی و مردم صرفاً وظایف رعیتی داشتند و نه حقوق اجتماعی. این ساختار را می‌توان انعکاسی از بافت عشیره‌ای سنتی ایران دانست. فرد و حقوق فردی در هر دو بافت نادیده گرفته می‌شود. سلسله‌مراتب آهنین و غیرقابل‌انعطافی در هر دوی آن‌ها وجود دارد. تحرک و استعداد و عقل فردی تعطیل، و قضاوت و ضروریات قدرت شاه حاکم می‌باشد. در چنین ساختاری، اصلی به نام حق اعتراض به منبع اقتدار، خارج از مدار و منطبق و سنت پادشاهی قرار می‌گیرد. در این‌جا عقل، قضاوت، اقتدار، مشروعیت و ادراک، متمرکز است. عقل جمعی وجود ندارد، بلکه تشخیص فردی معیار است. نظام سلطنتی با مرکزیت‌دادن به شخص پادشاه، چنین ساختاری را تثبیت می‌کند (سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۸۸-۹۰). بنابراین در چنین شرایطی این چیز عجیبی نبود که افراد جامعه نسبت به دربار و حکومت بدبین شوند و نگاهی توطئه‌پندارانه نسبت به تحولات سیاسی پیدا کنند. در واقع به‌دلیل حاکم‌بودن استبداد سیاسی در این دوره، مردم ایران به‌طور کلی اعتمادبه‌نفس سیاسی‌شان را از دست داده و به توهم توطئه‌گرایی گرویده بودند.

در شرایط حکومت ترس، هیچ‌کس به هیچ‌کس اعتماد نداشت و مردم در همه‌جا سایه جاسوسان حکومت را می‌دیدند و هر کس می‌ترسید در صورت اعتماد به دیگری، خود را در معرض خطر و بلاهای پیش‌بینی‌نشده‌ای قرار دهد. احتمالاً این بی‌اعتمادی، موجب شده بود تا مردم به شرکت در احزاب سیاسی گرایش کمی داشته باشند. نخبگان سیاسی نیز که خود در همین فرهنگ پرورش یافته بودند، نه‌تنها به برطرف‌شدن این بی‌اعتمادی کمک نمی‌کردند (سیونگ‌یو، ۱۳۸۱: ۷۲-۷۳)، بلکه بر آن دامن نیز می‌زدند. در همین ارتباط، زونیس در کتاب خود می‌نویسد: «هرچه اعضای نخبگان در

عملکردهای روزانه نظام محمدرضا شاه بیشتر مشارکت می‌کردند، نگرش‌های توأم با بی‌اعتمادی بیشتری از خود نشان می‌دهند» (زونیس، ۱۳۸۷: ۴۸۴-۴۸۵).

به‌طور کلی مؤلفه‌ی توطئه‌باوری در فرهنگ سیاسی [عصر پهلوی دوم]، از ابعاد و دامنه گسترده‌ای برخوردار بوده و از مسائل جزئی تا مسائل و مشکلات مهم مملکتی، طیف‌ها، افراد و گروه‌های مختلف جامعه را دربر می‌گرفت. اگر به بحث‌ها، مجادلات و مکتوبات سیاسی فارسی آن دوره توجه کنیم، صرف‌نظر از این‌که این نوشته‌ها و بحث‌ها از چه دیدگاهی نوشته شده باشند، مسلماً به برخی واژه‌ها و اصطلاحاتی برمی‌خوریم که به‌طور پیوسته تکرار می‌شوند: «توطئه»، «عمل خارجی»، «جاسوس»، «خطر بیگانگان»، «دشمن»، «خائن»، «سرسپرده»، «وابسته»، «اسرار»، «مهره»، «نقشه»، «عروسک»، «آلت‌دست»، «پشت‌پرده»، «پشت‌صحنه»، «نوکران استعمار یا امپریالیسم»، «ستون پنجم»، «عوامل نفوذی»، «روباہ مکار»، «دست پنهان»، «مزدور و بیگانه»، و غیره. این واژه‌ها و نظایر آن، بخشی از تصویر بزرگ‌تری است که در گفتارهای سیاسی و ادبیات سیاسی عصر محمدرضا شاه جلوه می‌کردند. این کلمات و تعابیر در بین طیف‌ها و گروه‌های سیاسی مختلفی مانند: سلطنت‌طلبان، چپ‌گراها، ملی‌گراها و... دیده می‌شود؛ با اشاره به این نکته که شخصیت‌ها و بازیگران توطئه‌گر در این گفتارها و مکتوبات سیاسی برحسب دیدگاه و گرایش‌های فکری گویندگان و نویسندگان، متفاوت بوده است (غفاری هاشجین، ۱۳۸۴: ۴۸).

جامعه ایران عصر پهلوی دوم، به‌طور کلی «در سیطره توهم توطئه با واقعیت سیاسی به‌عنوان واقعیت کاری نداشت، بلکه با وهم واقعیت رویارو می‌شده است. در چنین شرایطی ایرانیان اساساً سیاست را به‌معنای قلمرو توطئه و توطئه می‌شناختند و به‌همین خاطر به‌هیچ‌وجه نمی‌توانستند بر روند آن نظارت داشته باشند و در قلمرو سیاست، همواره زیر کاسه هر روی‌دادی، در جستجوی نیم‌کاسه‌ای بود تا آن را به‌عنوان حقیقت روی‌داد ببیند» (قاضی‌مرادی، ۱۳۸۰: ۲۳۴-۲۳۵). در این شرایط، جامعه حول این مسئله متفق‌القول شده بودند که تصمیمات همواره در خفا گرفته می‌شود و افراد، بازیچه هستند. براساس این دیدگاه، «عروسک‌گردانان نه‌تنها حاکم غالب، بلکه عقل کل و صاحب قدرت مطلق نیز هستند و از قبل می‌دانند که داستان را از کجا شروع کنند، چگونه پیش ببرند و به‌پایان برسانند» (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۳۷-۳۸). روی‌هم‌رفته با بروز سؤظن و ترس ناشی از توطئه‌باوری در دوره مورد‌مطالعه، فعالیت‌های مثبت دچار اختلال گشته بود و اعضای هیئت حاکمه به‌ویژه شخص محمدرضا شاه، همانند افراد مال‌بخوبایی و وحشت‌زده، هرگونه اشکال، ناکامی، مخالفت و اختلاف‌نظر موجود در سطح نظام سیاسی و اجتماعی را ناشی از شیخ بیگانه ابرقدرت‌ها و نتیجه‌ی تحریک و توطئه آنان می‌دانستند که این نوع نگاه و رویکرد در کل، به جامعه ایران نیز سرایت کرده بود. براین‌اساس، توهم توطئه و توطئه‌باوری به جزء مهمی از فرهنگ سیاسی ایران در عصر پهلوی دوم تبدیل شده بود.

نتیجه‌گیری

این مقاله به بررسی چگونگی نقش حکومت استبدادی محمدرضا شاه در شکل‌گیری و رواج توهم توطئه یا توطئه‌باوری در جامعه ایران اختصاص داشت. در این‌جا بیان شد که هرچند در شکل‌گیری و رواج توهم توطئه در فرهنگ سیاسی ایران عصر پهلوی دوم، عوامل متعددی چون: ساختار حکومت استبدادی، عوامل خارجی و تاریخی، وضعیت اقلیمی و جغرافیایی، و... نقش داشته‌اند، اما نقش و تاثیر ساختار حکومت استبدادی، مهم‌تر و اساسی‌تر از سایر عوامل بوده است. در پژوهش حاضر، اینگونه عنوان شد که به‌میزانی که حکومت استبدادی به تئوری توطئه به‌عنوان ابزار سلطه سیاسی و فرهنگی روانی متوسل می‌شود، توطئه‌گری و توطئه‌بینی نیز فضای اجتماعی را دربر می‌گیرد و هیچ مفهوم و رویدادی،

دیگر معنای واقعی‌اش را نخواهد داشت و تحلیل و سنجش علمی رویدادهای سیاسی و تاریخی تنها از منظر جامعه پذیرفته می‌شود که مبین آشکارسازی توطئه‌گری داخلی و خارجی است.

براین اساس این‌گونه بیان شد که حکومت استبدادی محمدرضا شاه با بهره‌گیری از تئوری توطئه و توطئه‌پردازی و با نسبت‌دادن تمامی مخالفان و نیز مشکلات، عقب‌ماندگی‌ها و ناکامی‌های داخلی به عوامل و قدرت‌های خارجی و توطئه‌های بیگانگان و اعمال سانسور و خفقان به‌بهانه سوءاستفاده دشمنان، موجب رواج و گسترش ذهنیت و روحیه توطئه‌پنداری در جامعه ایران شده بود. همچنین روی دیگر سکه در این دوره نیز این بود که به‌دلیل استفاده بیش‌ازحد حکومت پهلوی دوم از ابزار توطئه‌پردازی، گروه‌های سیاسی و اجتماعی و مردم عادی نیز نسبت به آن رویکرد توطئه‌گرایانه پیدا کرده بودند و همین مسئله، به‌طور کلی شکاف میان حکومت و جامعه را عمیق‌تر می‌کرد.

در مجموع، رویکرد توطئه‌باوری و توطئه‌گرایی را می‌توان از مهم‌ترین دلایل عدم‌شکل‌گیری هرگونه تفکر منطقی و مستدل در جامعه ایران در دوره مورد‌بحث دانست، که این مسئله خود، موجب تداوم استبداد سیاسی و توسعه‌نیافتگی سیاسی، اجتماعی در کشور شده بود. بنابراین می‌بایست به این نکته توجه داشت که پادزهر واقعی توطئه یا توطئه‌باوری در هر جامعه‌ای و از جمله لوازمات مهم و حیاتی جهت دستیابی به توسعه همه‌جانبه، اتخاذ رویکرد علمی، عقلانی و واقع‌گرایانه نسبت به پدیده‌ها، روی‌داده‌ها، تحولات و جریان‌های سیاسی اجتماعی و محو هرگونه انحصارطلبی و انحصارگرایی فکری و سیاسی و سانسور و بی‌خبری است.

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۱) **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه محمدابراهیم فتاحی و احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
۲. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۶) «پارانوید در ایران»، در: **جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران**، گردآوری و ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
۳. احمدوند، شجاع (۱۳۷۴) «ساختار اقتدارطلب حکومت‌های پادشاهی و عدم تشکیل فرهنگ سیاسی مشارکتی»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۸، پاییز.
۴. ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹) **ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب**، تهران: نشر قومس.
۵. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۳) **تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰**، تهران: انتشارات سمت.
۶. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵) **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران**، تهران: نشر قومس.
۷. اشرف، احمد (۱۳۸۶) «توهم توطئه»، در: **جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران**، گردآوری و ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
۸. بشیریه، حسین (۱۳۸۴) **موانع توسعه سیاسی در ایران**، تهران: گام نو.
۹. بشیریه، حسین (۱۳۹۳) **زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران**، برگردان: علی اردستانی، تهران: نشر نگاه معاصر.
۱۰. بیل، جیمز آن (۱۳۸۷) **سیاست در ایران: گروه‌ها، طبقات و نوسازی**، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: نشر اختران.
۱۱. پهلوی، محمدرضا (۱۳۵۵) **به سوی تمدن بزرگ**، تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی.
۱۲. پهلوی، محمدرضا (۱۳۸۳) **پاسخ به تاریخ**، ترجمه حسن ابوترابی‌ان، تهران: زریاب.
۱۳. حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۸) **دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۴. دلاوری، ابوذر (۱۳۸۶) **نقش فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در سقوط محمدرضا شاه**، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد رشته علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی.
۱۵. رهبری، مهدی (۱۳۸۴) **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی ایران**، بابلسر: انتشارات دانشگاه مازندران.
۱۶. رهبری، مهدی (۱۳۸۹) **حکومت و جامعه در عصر پهلوی**، بابلسر: انتشارات دانشگاه مازندران.
۱۷. زونیس، ماروین (۱۳۸۷) **روانشناسی نخبگان سیاسی ایران**، ترجمه: پرویز صالحی، سلیمان امین‌زاده و زهرا لبادی، تهران: چاپخش.
۱۸. زیباکلام، صادق (۱۳۸۰) **مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی**، تهران: انتشارات روزنه.
۱۹. زیباکلام، صادق (۱۳۸۳) **تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۲۰-۱۳۲۲**، تهران: انتشارات سمت.

۲۰. سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۷) **فرهنگ سیاسی ایران**، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۲۱. سینائی، وحید (۱۳۸۴) **دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران (۱۳۵۷-۱۳۹۹)**، تهران: انتشارات کویر.
۲۲. سیونگیو، دال (۱۳۸۱) **فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی؛ مطالعه تطبیقی کره جنوبی و ایران**، تهران: انتشارات خانه سبز.
۲۳. شریف، محمدرضا (۱۳۸۱) **انقلاب آرام؛ درآمدی بر تحول فرهنگ سیاسی در ایران**، تهران: انتشارات روزنه.
۲۴. علم، محمدرضا، حاجیانی، فاطمه و مرادی، افروز (۱۳۹۴) **آخرین روزهای دربار شاه**، تهران: راه معاصر.
۲۵. علوی‌تبار، علیرضا (۱۳۷۸) «گفت‌وگو درباره توسعه سیاسی»، در: **توسعه سیاسی**، گردآوری: مهدی خاکی‌فیروز، تهران: نشر قطره.
۲۶. عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۵) **جامعه‌شناسی سیاسی اپوزیسیون در ایران**، تهران: نشر قومس.
۲۷. غفاری‌هشجین، زاهد (۱۳۸۴) **تئوری توطئه در فرهنگ سیاسی معاصر ایران**، از مشروطیت تا انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات سروش.
۲۸. فتاحی، محمدابراهیم (۱۳۸۶) «پیش‌گفتار مترجم»، در: **جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران**، تهران: نشر نی.
۲۹. فولر، گراهام (۱۳۸۷) **قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران**، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
۳۰. قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۸۰) **استبداد در ایران**، تهران: نشر اختران.
۳۱. قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۸۴) **نوسازی سیاسی در عصر مشروطه ایران**، تهران: نشر اختران.
۳۲. کاتوزیان، محمدعلی‌همایون (۱۳۸۲) **اقتصاد سیاسی ایران**، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
۳۳. کاتوزیان، محمدعلی‌همایون (۱۳۸۵) **تضاد دولت و ملت در ایران**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
۳۴. کاتوزیان، محمدعلی‌همایون (۱۳۸۶) «خلیل ملکی: رد تئوری توطئه و پیشبرد جامعه مدنی»، در: **جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران**، گردآوری و ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
۳۵. کاتوزیان، محمدعلی‌همایون (۱۳۸۹) «خلقیات ما ایرانیان»، ترجمه حسین شهیدی، **ماهنامه علوم انسانی مهرنامه: کتاب‌نامه**، سال اول، اردیبهشت.
۳۶. گراهام، رابرت (۱۳۵۸) **ایران، سراب قدرت**، ترجمه فیروز فیروزی نیاء، تهران: سحاب کتاب.
۳۷. ملک‌محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۱) **از توسعه لرزان تا سقوط شتابان**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳۸. میری، سیداحمد (۱۳۸۰) **فرهنگ استبداد در ایران**، تهران: نشر نگاه معاصر.
۳۹. هلیدی، فرد (۱۳۵۸) **دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران**، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.

- 1- Kamrava, Mehran (1990) **revolution in Iran**, London: Frank Cass.
- 2- Pipes, Daniel (1998), **the hidden hand: Middle East fear of conspiracy**, New York: Martins Press.
- 3- Zonise, Marvin & Joseph, Craig. M (1994), "Conspiracy thinking in the Middle East", **Political Psychology**, Vol. 15, No. 3.
http://www.transparency.org/research/cpi/cpi_2008.

بررسی مقایسه ای دیپلماسی شهروندی آمریکا و ایران

علی شمس آبادی *

کارشناسی ارشد دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی دانشکده وزارت امور خارجه

چکیده

دنیای پیچیده امروز، در عرصه بین‌المللی راه را برای ورود بازیگرانی به‌غیر از دولت‌ها باز کرده و دیپلماسی را از انحصار دولت‌ها خارج ساخته است. در نتیجه این امر، بحث تأثیر بازیگران غیر دولتی بر روابط بین‌الملل جدی شده و بسیاری، نقش بازیگرانی همچون شهروندان را در دیپلماسی پذیرفته‌اند. امروزه بسیاری بر این عقیده‌اند که شهروندان قادر به ارائه تصویر ملی و به عبارت دیگر، اعمال دیپلماسی عمومی هستند. این فرایند را «دیپلماسی شهروندی» می‌خوانند. در این پژوهش برآنیم تا با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و رسانه‌ای و با استفاده از رویکرد تحلیلی و توصیفی به این پرسش اصلی پاسخ دهیم که «دیپلماسی شهروندی در ایران و آمریکا چه ظرفیت‌هایی داشته و چگونه اعمال شده است؟». به‌منظور رسیدن به پاسخ این سوال، ضمن معرفی دیپلماسی شهروندی و معرفی شاخه‌های آن، به اثبات این فرضیه می‌پردازیم که «ایران در دیپلماسی شهروند میزبان بسیار کارآمد ظاهر شده اما در دیپلماسی شهروندی مهمان و مجازی دچار ضعف است، در مقابل آمریکا در دیپلماسی شهروندی مهمان بهتر از دیپلماسی شهروندی میزبان عمل کرده است».

کلید واژه‌ها

بازیگران غیردولتی، دیپلماسی عمومی، دیپلماسی شهروندی، تصویرسازی ملی.

مقدمه

جهانی‌شدن مرزهای دولت‌ها را کم رنگ کرده و سطح ارتباطات بین اشخاص در سرتاسر دنیا را بسیار گسترش داده و کنترل دولت بر آن‌ها را کاهش داده است. به‌طور کلی، در جهان امروز، دولت‌ها به ناچار، بازیگرانی به‌غیر از خود را در عرصه‌های بین‌المللی به‌رسمیت شناخته‌اند؛ یکی از مهم‌ترین این عرصه‌ها، دیپلماسی است. در گذشته دیپلماسی تنها بین دولتمردان و آن‌هم به‌شکل مخفی جریان داشت، رفته‌رفته با آمدن دولت‌های دموکراتیک، دیپلماسی نه در اختیار فرد تصمیم‌گیرنده بلکه در اختیار دولت منتخب ملت قرار گرفت و کمی چهره آشکارتری از خود به نمایش گذاشت، پس از آن، دوره دیپلماسی‌های آشکار بین دولت‌ها به میان آمد (جامعه‌ملل)، اندکی بعد با رشد تکنولوژی‌های ارتباطی، بخصوص پس از دهه ۷۰، نقش دولت‌ها کم رنگ‌تر شد و مردم، کم‌وبیش بدون دخالت دولت‌های متبوعشان، ارتباطات میان خود را شکل دادند. این تحول بیش از هر چیز وابسته به تکنولوژی بوده است. ابتدا با آمدن موتور بخار رشد سفرها به ارمغان آمد، شهروندان توانستند سفرهای بیشتری به مناطق دور دست داشته باشند که این مسئله، تبادل فرهنگی را تا حدی تسهیل می‌نمود. اما تحول اصلی هنگام ابداع فناوری‌هایی همچون تلگراف و به خصوص اینترنت فراهم شد که در پی آن، تبادل اندیشه‌ها میان شهروندان، به دور از دخالت دولت‌ها، افزایش چشمگیر و سرسام‌آور یافت. بی‌شک این رشد تبادل افکار میان شهروندان می‌تواند با شدت و ضعف مختلفی به تناسب هر جامعه، بر روندهای سیاسی حاکم تاثیر گذارد. در اثر گسترش ارتباطات شهروندان با یکدیگر با دخالت کمتر دولت‌ها، اثرگذاری مردم مردم بر دولت‌ها افزایش یافت. بر همین اساس امروزه تقریباً این یک مفروض تلقی می‌شود که «دولت‌ها تنها بازیگران عرصه روابط بین‌الملل نیستند». در واقع نمی‌توان منکر شد که در قضایای متعدد بین‌الملل، بازیگران غیردولتی^۱ در ورودی‌های فرایندهای تصمیم‌سازی دولتی نقش ایفا کرده‌اند (Özkaban, 2011: 24). موضوعی که در مقاله حاضر در پی بررسی آن هستیم موجودیتی بنام «دیپلماسی شهروندی» و شاخه‌های آن است. پژوهش حاضر با تکیه بر روش توصیفی و تبیینی، درصدد است به این سوال پاسخ دهد که «ایران و آمریکا چه ظرفیت‌هایی برای اعمال دیپلماسی شهروندی دارند؟». برای رسیدن به پاسخ این سوال، پس از معرفی تاریخ و انواع این نوع از دیپلماسی، فرضیه مزبور را می‌سنجیم: «ایران در دیپلماسی شهروند میزبان بسیار کارآمد ظاهر شده اما در دیپلماسی شهروندی میهمان و مجازی دچار ضعف است، در مقابل آمریکا در دیپلماسی شهروندی مهمان دست بالا را داراست». به این منظور، ابتدا تاریخچه و تعریفی از دیپلماسی شهروندی ارائه نموده و به طبقه‌بندی آن پرداخته‌ایم. سپس با معرفی پتانسیل‌های بالقوه آمریکا، اقدامات و طرح‌های انجام شده از سوی این دولت به‌منظور بالفعل کردن پتانسیل‌های بالقوه را مورد واکاوی اجمالی قرار می‌دهیم. در قسمت بعد، به ظرفیت‌های بالقوه ایران در این حوزه پرداخته و در نهایت، مقایسه‌ای از پتانسیل‌های دو کشور در دیپلماسی شهروندی و نقاط قوت و ضعف هر یک در بالفعل کردن آن‌ها انجام می‌دهیم.

پیشینه پژوهش

دیپلماسی شهروندی مفهوم نسبتاً جدیدی در علوم سیاسی محسوب می‌گردد زیرا با سلطه نگرش واقع‌گرایی بر علوم سیاسی که بر اصالت دولت تاکید داشت و سایر بازیگران را به حاشیه می‌راند، نقش شهروند در سیاست خارجی یک دولت نادیده گرفته می‌شد. در ادامه به بخشی از پژوهش‌های انجام گرفته در مورد دیپلماسی شهروندی اشاره می‌کنیم.

کتاب «بسوی یک مجموعه کردن دنیا؛ هنر دیپلماسی شهروندی در عصری با ستیز مذهبی»، نوشته مارک گوپین است؛ در فصل اول آن، نویسنده چگونگی تاثیرپذیری پایه‌های جامعه جهانی از دیپلماسی شهروندی را شرح می‌دهد. در ادامه نیز گوپین مواجهه با تغییرات جهانی را با استفاده از رویکرد دیپلماسی شهروندی راهکاری عاقلانه می‌بیند. پس از این پیامدهای مثبت بکار بستن دیپلماسی شهروندی در دنیای جهانی شده مورد تاکید قرار می‌گیرد (Gopin, 2009).

اثر دیگری که لافل در عنوان خود به صراحت از دیپلماسی شهروندی نام برده است، «در جستجوی مذاکرات صلح؛ فعالیت‌های زنان و دیپلماسی شهروندی در جنگ جهانی اول» نوشته دیوید پترسون است. این اثر با بررسی مدارک تاریخی جامعه ملل بر نقش زنان و دیپلماسی بخش خصوصی (که نمونه اولیه همان دیپلماسی شهروندی است) تاکید می‌کند و عوامل اثرگذاری مضاعف آن‌ها در عصر پس از جنگ جهانی اول را مورد مطالعه قرار می‌دهد (Patterson, 2008). البته نویسنده تمرکز خود را بیش از آن که بر روی «شهروندان» قرار دهد، بر روی «زنان» به‌عنوان «بخشی از شهروندان» قرار داده است، با این حال این کتاب نمونه‌ای تاریخی از اعمال دیپلماسی شهروندی را ارائه می‌کند.

نوشته بعدی که از محدود اثرات فارسی و شاید تنها نمونه آن باشد، «دیپلماسی شهروندی و فعالیت‌های شهروندان تهرانی در فضای مجازی» نوشته طاهره آذری و همکاران است که هرچند به‌عنوان یک مقاله چاپ شده اما شرح و تفصیل نسبتاً مناسبی از مبحث مورد نظر مقاله حاضر دارد. اثر مذکور که بر شهروندان تهرانی به‌خصوص قشر دانشجو متمرکز است. دیپلماسی شهروندی را مستقل از دولت می‌بیند و معتقد است شهروندان جدای از دولت خود، شهروند دیپلمات محسوب می‌گردند. در این مقاله طولانی با اشاره به افزایش کاربرد شبکه‌های اجتماعی در میان شهروندان همه کشورها، به ظرفیت‌های دیپلماسی شهروندی ایران اشاره‌ای می‌گردد (آذری و همکاران، ۱۳۹۳).

نوآوری اثر حاضر، در چند جنبه نهفته است. اول آن که تلاش شده تا نمونه‌هایی از اعمال دیپلماسی شهروندی و تاثیرات آن در سطح جهان مورد واکاوی قرار گیرد که حداقل در میان آثار این حوزه به زبان فارسی بی‌سابقه است. جنبه دوم نوآوری این پژوهش با معرفی پتانسیل‌های ایران و آمریکا در حوزه دیپلماسی شهروندی و مقایسه آن‌ها با هم پیوند دارد. همچنین بررسی اقدامات آمریکا و موسسات آمریکایی عمده این کشور که در عرصه دیپلماسی شهروندی فعال هستند هم از نوآوری‌های این پژوهش است. در نهایت، تقسیم‌بندی دیپلماسی شهروندی در این اثر، متفاوت با آثار موجود است به علاوه این که اصولاً، بحث دیپلماسی شهروندی مجازی، برای اولین بار در این مقاله معرفی شده است.

چارچوب نظری

ايزار به‌کار برده شده در این پژوهش رویکرد پلورالیستی است. به اعتقاد نویسندگان اثر حاضر، آن‌گونه که رئالیست‌ها می‌گویند، دولت‌ها تنها بازیگران عرصه بین‌المللی نیستند بلکه NSA ها نیز وارد عرصه شده‌اند (Ben Ari, 2012: 4). اهمیت این مسئله تا بدان حد است که اتحادیه اروپا همواره پیش از قانونگذاری‌های خود با بازیگران غیردولتی چون گروه‌های ذینفع مشورت می‌کند تا هنگام وضع قوانین منافع اقشار مختلف جامعه را لحاظ کرده باشد و در نتیجه قوانینش مقبولیت بیشتری داشته باشند (19: Voltolini, 2012). یکی از مهم‌ترین بازیگران غیردولتی، شهروندان هستند. افراد یا شهروندان بسته به توانمندی‌های خود، اگر نگوئیم که تصمیم‌گیرنده شده‌اند، می‌توانند در تصمیم‌سازی‌ها اثر گذارند. این اثرات در حیطه سیاست خارجی می‌تواند با گسترش ارتباطات میان شهروندان از کشورهای مختلف رخ نشان دهد. دولت‌ها می‌توانند با استفاده از ظرفیت‌های موجود در این حوزه، در راستای دیپلماسی عمومی و «مدیریت تصویر

ملی» بهره ببرند. از این منظر بحث قدرت نرم و دیپلماسی عمومی هم وارد چارچوب نظری این مقاله می‌شود. دیپلماسی عمومی با هدف ایجاد جذابیت برای «مردم» اعمال می‌شود (Nye, 2008: 94). در دیپلماسی شهروندی که زیر شاخه‌ای از دیپلماسی عمومی عنوان شده «ایجاد جذابیت» با تکیه بر «شهروندان» انجام می‌گیرد.

تاریخ دیپلماسی شهروندی

دیپلماسی شهروندی زیر شاخه‌ای از دیپلماسی عمومی است چراکه با بدنه مردم سروکار دارد و هدفش اثرگذاری بر مردم است و تا آن‌ها بر دولت متبوعشان اثر گذارند. اگر تعریف دیپلماسی عمومی را «ارتباطات رسمی به منظور تقویت موقعیت سیاست خارجی در حیطه عمومی سایر ملت‌ها» (Millisen, 2005: 3) بدانیم، قطعاً قدمت آن طبق گفته جان ملیسن به عصر باستان می‌رسد. در آن دوره نیز تلاش‌هایی از جانب دولت شهرهای مختلف برای تحت تاثیر قرار دادن افکار عمومی سایر دولت شهرها وجود داشته است. این که مثلا در دوره باستان آتن به داشتن شهروندان فکور و اسپارت به داشتن شهروندان جنگجو معروف بوده نمایانگر یک ایده و یک منظر از یک ملت است، این تصویر از یک ملت قطعاً در طول زمان و بوسیله سلسله فعالیت‌هایی شکل گرفته است که می‌توان در آن، رگه‌هایی از اعمال دیپلماسی عمومی را دید.

تاریخ ارتباطات میان شهروندان و تصویرسازی ملی را می‌توان به سال‌ها پیش از دوره آتن و اسپارت رساند. بالفرض اگر در گذشته یک ایرانی به روم سفر می‌کرد و در آن جا باعث ایجاد تصویری مثبت از ایرانیان می‌شد این نمونه‌ای اولیه و خام از فعالیت در راستای دیپلماسی شهروندی بوده است. دیپلماسی شهروندی توسط شهروندان و برای شهروندان است ولی اکثراً توسط دولت هدایت می‌گردد. در دیپلماسی شهروندی تلاش بر این است تا شهروندان ما با شهروندان خارجی ارتباط یابند و چهره‌ای مثبت از کشور و نظام ما در ذهن آن شهروند خارجی ایجاد نمایند. به عبارت روشن‌تر، دیپلماسی شهروندی در راستای تصویرسازی ملی توسط شهروندان برای شهروندان فعال است. هنگامی که یک توریست به یک کشور سفر می‌کند اگر در حین اقامت خود با شهروندانی مواجه شود که ضمن مهر و محبت و صداقت، به حيله‌گری دست نمی‌زنند، قطعاً علاوه بر این که نسبت به آن دولت خوش بین می‌شود، در بازگشت به وطن خود، همچون موتور تبلیغاتی برای آن دولت عمل خواهد کرد. تاثیر چنین ماشین تبلیغاتی از رسانه‌های مکتوب و الکترونیکی بسیار بیشتر است و حتی در صورت تعارض، غالبیت با شهروندان است نه رسانه‌ها. این واقعیت سبب می‌شود، دیپلماسی شهروندی در روابط بین‌الملل و به‌ویژه دیپلماسی عمومی بسیار مهم تلقی شود. با توجه به ظرفیت‌های عظیم این حوزه، مرکز دیپلماسی شهروندی آمریکا معتقد است «هر شهروند در جهان حق و وظیفه دارد تا در میان فرهنگ‌های مختلف وارد شود و با ایجاد ارتباطات فرد فرد فهمی مشترک از مسائل بوجود آورد» (Center for Citizen Diplomacy, 2015).

در تاریخ دیپلماسی شهروندی، نمونه‌هایی وجود دارد که تغییر افکار عمومی شهروندانی را که دشمن یکدیگر بوده‌اند، نشان می‌دهد. یکی از این نمونه‌ها طرح «استماع دلسوزانه» بوده که از سوی اتحادیه اروپا اجرا شد. طی این طرح، شهروندان اروپایی به‌عنوان میانجی، زمینه گفتگو و مصالح و تغییر ذهنیت تعدادی از شهروندان اسرائیلی و فلسطینی نسبت به یکدیگر را فراهم کردند (Shemesh, 2012: 83). در این طرح شهروندان کشورهای اروپایی با حمایت اتحادیه اروپا، برای برقراری ارتباط میان دو طرف که دچار اختلافات هویتی و حاد هستند، برای میانجیگری فرستاده شدند (Biklen, 2005: 12). در موردی دیگر، از دیپلماسی شهروندی برای رفع اختلافات بر سر قبرس بهره‌برده شد.

بر اثر اختلافات میان ترکیه و قبرس این جزیره به دو قسمت تقسیم شده بودند ولی در نهایت شهروندان با ممارست و ارتباط مستمر با یکدیگر در دو سوی مرزهای مصنوعی، توانستند فشار سیاسی لازم جهت حل اختلافات را وارد کنند. در نتیجه این امر، خط مرزی به کلی برداشته شد (Donald, 2007: 11).

تجربه‌هایی از این دست نشان دهنده غالبیت جنبه صلح‌طلبی در دیپلماسی شهروندی بود (ملت‌ها با هم نمی‌جنگند) و بر همین اساس است که اختلافات بسیاری میان دولت‌ها، با گسترش ارتباطات میان شهروندان آن‌ها به‌ناچار حل گشته است.

اینک بر مبنای تجربیات بدست آمده، بسیاری تعریفی از دیپلماسی عمومی ارائه کرده‌اند.

طبق تعریف مرکز دیپلماسی شهروندی آمریکا، دیپلماسی شهروندی یعنی: «اشخاص باید روابط خارجی آمریکا را شکل دهند. شهروند دیپلمات می‌تواند دانش آموز، معلم، ورزشکار، هنرمند و یا تاجر را شامل شود. این افراد برانگیخته شدند تا با سایر نقاط جهان گفتگویی بر مبنای منافع مشترک برپا کنند». برخی در ایران دیپلماسی شهروندی را بدین صورت تعریف کرده‌اند: «فعالیت‌هایی با هدف آشنایی ملت‌ها با یکدیگر، به‌ویژه ملت‌های درگیر اختلاف، با هدف حسن تفاهم و دستیابی به دیدگاه‌ها و ارزش‌های مشترک» (آذری پناه و همکاران، ۱۳۹۳: ۲۰۱). با تکیه بر اطلاعات درج شده در این تعاریف و بر مبنای مطالعه تاریخ دیپلماسی شهروندی، در این مقاله، این شاخه از دیپلماسی عمومی را چنین تعریف می‌کنیم: «روابط ذاتا مسالمت‌آمیز در سطح بین‌المللی که از طریق ارتباطات شهروندی بوجود می‌آید و بر تصویر ملی کشورها اثر می‌گذارد».

تقسیم‌بندی دیپلماسی شهروندی

دیپلماسی شهروندی به اشکال گوناگونی طبقه‌بندی شده است؛ مثلاً شرلی مولر آن را به دو دسته کلی تقسیم نموده است:

الف) دیپلماسی شهروندی ناخودآگاه: در برخورد با افراد خارجی شیوه سلوک ما بدون آن که خود بدانیم در تصورات آن فرد نسبت به کشور ما اثر می‌گذارد.

ب) دیپلماسی شهروندی بین‌المللی: هنگامی که به‌صورت رسمی در مراسمی خارجی دعوت شده‌ایم و برای مخاطبین چهره‌ای از کشور خود می‌سازیم (Mueller, Center for Citizen Diplomacy, 2015).

در عصر حاضر، علاوه بر این که گردشگری به‌عنوان یکی از نمادهای جایجایی شهروندان، دوره درخشانی برای دیپلماسی شهروندی را برپا داشته، اینترنت و ارتباطات مجازی نیز به رشد بیش از پیش ارتباطات شهروندان از کشورهای مختلف یاری رسانده است.

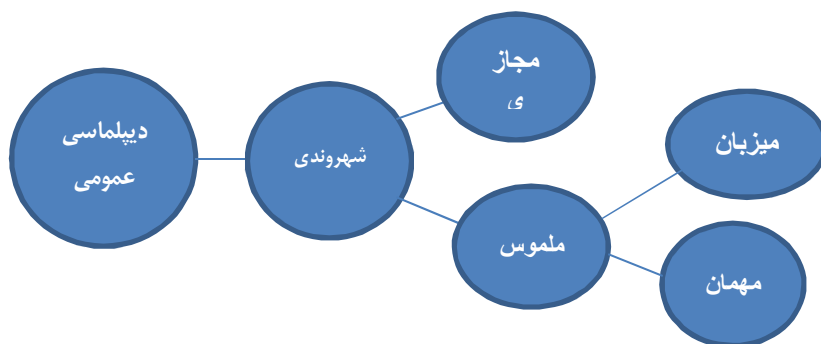
در این مقاله، دیپلماسی شهروندی به دو دسته کلی تقسیم شده است. دیپلماسی شهروندی ملموس^۱ و مجازی^۲.

• دیپلماسی شهروندی مجازی: دیپلماسی شهروندی مجازی زمانی به جریان می‌افتد که شهروند یک کشور بتواند با شهروند کشور دیگر از راه اینترنت و فضای مجازی ارتباط برقرار کند و همزمان به تصویرسازی ملی از کشور خود، بپردازد. دوستی‌های اینترنتی مجال مناسبی برای اعمال دیپلماسی شهروندی فراهم کرده است.

• دیپلماسی شهروندی ملموس: این مدل نیازمند حضور فیزیکی یک شهروند در کشور دیگر است تا ارتباطی چهره به چهره با شهروندان سایر دولت‌ها برقرار شود. این نوع دیپلماسی شهروندی اثرگذاری پایدارتری نسبت به مجازی دارد چراکه حس اعتماد بیشتری را ایجاد می‌کند، ممکن است.

لازم به ذکر است که امکان تبدیل دیپلماسی شهروندی مجازی به ملموس در دنیای امروز فراهم آمده است؛ توضیح آن که گاه رابطه دو شخص در فضای مجازی چنان به هم نزدیک می‌شود که از شهروند خارجی دعوت به عمل آید تا به کشور دوست مجازی‌اش سفر کند و او نیز با این سفر از فاز مجازی وارد فاز ملموس می‌شود. نگارندگان این مقاله شاهد بوده‌اند که یک شهروند ایرانی در فضای مجازی با شهروندی آلمانی ارتباط برقرار کرد و پس از مدتی ترتیبات سفر وی به ایران را فراهم کرد، که نمایی از تبدیل دیپلماسی شهروندی مجازی به ملموس است. در زمانی که افراد از راه اینترنت با یکدیگر ازدواج می‌کنند (ازدواج‌های اینترنتی) دور از ذهن نیست که بتوان دوستی‌هایی را با آن طرف مرز برقرار نمود.

دیپلماسی شهروندی ملموس به دو شاخه تقسیم می‌شود: میزبان و مهمان. مثلاً تصویرسازی ملی یک شهروند آلمانی که به ایران سفر کرده در قبال مردم ایران را دیپلماسی شهروندی مهمان و دیپلماسی شهروندان ایرانی در قبال او را دیپلماسی میزبان می‌نامیم.



۱. دیپلماسی شهروندی در آمریکا

«هیچ سفیری از هیچ کشوری نمی‌تواند نقشی موثر چون شما را ایفا کند»، این گفته چستر بولس، سفیر سابق آمریکا در هند خطاب به «شهروند دیپلمات»‌های ایالات متحده است (NCIV, 2005: 33).
 تمرکز آکادمیک بر دیپلماسی شهروندی و مفهوم‌پردازی آن زاده ایالات متحده است. اولین بار جوزف مونتویل، دیپلمات آمریکایی، واژه دیپلماسی شهروندی را در سال ۱۹۸۱ بکار برده است (سجادپور و همکاران، ۱۳۹۳: ۲۱۴).
 ایالات متحده آمریکا تلاشی گسترده به‌عمل می‌آورد تا شهروندان سایر کشورها را به صورتی هدفمند به خود جذب کند و پس از آن که از تصویرسازی مطلوب از خودرا در ذهن شهروند مهمان به انجام رسانید، او را به کشور خود بازگرداند تا به‌عنوان دستگاه تبلیغاتی سیاست خارجی آمریکا عمل نماید (NCIV, 2005: 26). چیزی که در بالا دیپلماسی شهروندی میزبان نامیدیم.

آمریکا «انجمن ملی بازدیدکنندگان بین‌المللی»^۱ را ۷۶ سال قبل برای رسیدگی به امور توریست‌هایی که به این کشور سفر کرده‌اند ایجاد نمود. بعدها طبق تصمیم ۱۶ فوریه ۲۰۱۱ روز دیپلماسی شهروندی نامیده شد. در قطعنامه ۶۰۳ که ذیل همین تصمیم صادر شده در خصوص اهمیت عمل درست در این حوزه آمده: «دیپلماسی شهروندی توانایی افزایش درک صحیح آمریکا از فرهنگ‌های خارجی و درک متقابل جامعه بین‌المللی از فرهنگ آمریکا، ساختار شکنی موثر، نمایان ساختن تفاوت‌ها، تاکید بر ویژگی‌های مشترک انسان و گسترش روابط انسانی مورد نیاز برای برقراری روابط مسالمت‌آمیزتر بین کشورها را در خود دارد» (Congress Record, 2010). در ادامه به قسمتی از فعالیت‌های آمریکا در دیپلماسی شهروندی مهمان و میزبان اشاره می‌نماییم.

۱-۱. دیپلماسی شهروندی میزبان آمریکا

ایالات متحده طبق آمار وزارت خارجه، سالانه پذیرای میلیون‌ها شهروند خارجی است که پتانسیل خوبی برای اعمال دیپلماسی شهروندی میزبان را فراهم آورده است. طبق گزارش وزارت خارجه آمریکا از سال ۲۰۱۱ تعداد ویزاهای صادره برای مراجعه کنندگان خارجی به شرح ذیل بوده است:



منبع: سایت دولتی سفر آمریکا

<https://travel.state.gov/content/dam/visas/Statistics/AnnualReports/FY2015AnnualReport/FY15AnnualReport-TableI.pdf>

مشاهده می‌کنیم که ورودی شهروندان خارجی (نیازمند به اخذ ویزا)، به آمریکا از ۷ میلیون نفر در سال ۲۰۱۱ به چیزی در حدود ۱۱ میلیون نفر در سال ۲۰۱۵ رسید و سپس با آمدن ترامپ، سیر نزولی صدور ویزا بوجود آمد. لازم به ذکر است که این تنها گوشه کوچکی از پتانسیل آمریکا در دیپلماسی شهروندی میزبان را نشان می‌دهد چراکه نمایانگر آماری از شهروندان خارجی است که برای ورود به آمریکا نیازمند ویزا هستند حال آن که عمده شهروندان خارجی که وارد آمریکا می‌شوند، نیازمند ویزا نیستند. با توجه به این موضوع، می‌توان چنین تخمین زد که احتمالاً ظرفیت دیپلماسی شهروندی میزبان آمریکا بالغ بر ۱۴ میلیون نفر در سال خواهد بود. این ظرفیتی بسیار بزرگ برای دیپلماسی عمومی آمریکاست که البته با آمدن دولت ترامپ و سیاست‌های نه چندان محبوب او، سیر نزولی پیدا کرده است.

ایالت متحده از دیرباز، به‌منظور تغییر افکار شهروندانی که وارد این کشور می‌شدند، طرح‌ها و مراکزی را راه‌اندازی کرده تا از رهگذر آن‌ها، اهداف مورد نظر از اعمال دیپلماسی شهروندی میزبان، به‌دست آید. در ادامه، ابتدا به مراکزی که در

راستای دیپلماسی شهروندی میزبان ایالات متحده فعال هستند را معرفی می‌کنیم و سپس بخشی از طرح‌های انجام شده در این عرصه را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱_۱_۱. مراکز فعال برای دیپلماسی شهروندی میزبان آمریکا

در آمریکا، تقریباً هر ایالتی برای «تسخیر قلب و ذهن» شهروندان خارجی که وارد آن‌ها می‌شوند، مراکزی را تعبیه کردند تا ارتباط با خارجی‌های سفر کرده به آمریکا، حتی پس از بازگشت حفظ شود و دیپلماسی شهروندی میزبان، اعمال شود. البته هدف بزرگتر این مراکز عمدتاً ساماندهی تصاویری است که شهروند میهمان، در سفر به آمریکا باید ببینند. انجمن ملی بازدیدکنندگان بین‌المللی (NCIV)، مرکز دیپلماسی شهروندی (CCD)، روابط جهانی آمریکا (GTUS)، مجلس بازدیدکنندگان بین‌المللی آرکانساس (ACIV)، مجمع بازدیدکنندگان بین‌المللی آریزونا و... تنها بخشی از این مراکز ایالتی هستند. در میان این نهادها مرکز دیپلماسی شهروندی و مجلس ملی بازدیدکنندگان بین‌المللی، شعبه آرکانساس و مرکز دیپلماسی شهروندی آمریکا بیشتر از بقیه فعالیت داشته‌اند.

۱_۱_۱_۱. مجلس ملی بازدیدکنندگان بین‌المللی^۱

NCIV نهادیست متشکل از ۹۸ سازمان غیردولتی و شخصیت‌های خصوصی که در جهت شکل دادن به افکار شهروندان میهمان فعالیت می‌کنند. تعداد شهروند دیپلمات‌های این نهاد که داوطلبانه فعالیت می‌کنند کمتر از ۸۰ هزار نفر نیست. وظیفه اصلی این نهاد، به خط کردن اعضا برای همراهی با شهروندان خارجی است تا آن‌ها طی حضور خود در آمریکا، آن بخش از واقعیت را که به نفع واشنگتن است ببینند. به عبارت دیگر، مدیریت تصویرسازی شهروندان خارجی از آمریکا، وظیفه اصلی این نهاد است. لازم به ذکر است که برنامه بازدیدکنندگان بین‌المللی توسط دستگاه دیپلماسی عمومی آمریکا تامین مالی می‌شود (NCIV, 2005: 8-10).

۱_۱_۱_۲. مجلس بازدیدکنندگان بین‌المللی آرکانزاس^۲

ACIV موسسه‌ای غیردولتی است که توسط اشخاص حقیقی و ۹۰ شخصیت حقوقی غیردولتی، در راستای سیاست‌های ایالات متحده جهت جلب دوستی افراد خارجی عمل می‌نماید. این نهاد بیشتر برای مدیریت تصویرسازی در ذهن دولتمردان خارجی فعالیت داشته است. بسیاری از مسئولین خارجی در طرح‌هایی به مدت سه هفته در آمریکا اقامت می‌کنند و برنامه‌های مدت اقامت آن‌ها در اختیار این موسسه است. چنین طرحی با این هدف انجام می‌گیرد که جامعه آمریکا را درست‌تر معرفی شود، آشنایی با تاریخ و میراث بشری این کشور افزایش یابد و در نهایت دیدی مثبت از آمریکا را به بیرون صادر شود. این سازمان ۱۵۰،۰۰۰ دلار به زیر مجموعه‌های خود جهت برگزاری کنفرانس‌ها پرداخت کرده است (Mueller, Center for Citizen Diplomacy, 2015).

۱_۱_۱_۳. مرکز دیپلماسی شهروندی^۳

این مرکز غیردولتی علاوه بر این که در تلاش است تا انجمنی از توریست‌های سفرکرده به آمریکا را سامان دهد، هماهنگ کننده بسیاری از موسسات فعال در حیطه دیپلماسی شهروندی نیز هست. تحت پوشش این نهاد سالیانه ۱۲۰ برنامه در ۴۰ کشور برگزار می‌شود و بخشی از تبادلات دانشجویان در آمریکا بعهده همین موسسه است (Center for Citizen Diplomacy, 2012).

1- National Council for International Visitor
2- The Arkansas Council for International Visitor
3- Center of Citizen Diplomacy

۱_۲_۱. طرح‌های انجام شده برای دیپلماسی شهروندی میزبان در آمریکا

۱_۲_۱_۱. اقامت‌های تحصیلی دانشجویی

ایالات متحده با داشتن بهترین دانشگاه‌های جهان کعبه آمال بسیاری از شهروندان محصل است. طبق آمار منتشره از موسسه بین‌المللی آموزش آمریکا، ۹۵۷ هزار دانشجوی خارجی در دانشگاه‌های این کشور مشغول به تحصیل هستند (Witherell, Iie, 2015). حضور این تعداد از محصلین خارجی پتانسیل بسیار بالایی برای اعمال دیپلماسی شهروندی میزبان، طی یک دوره نسبتاً طولانی (حداقل ۲ سال) فراهم می‌کند. به‌منظور درک آورده‌های حضور این شهروندان محصل خارجی برای آمریکا، لازم است متوجه باشیم که اکثر این دانشجویان، در بازگشت به میهن خود، در طبقات نخبگان می‌گنجد و در نتیجه تاثیر تصمیمات آن‌ها بر فرایندهای سیاسی کشورشان مشهود خواهد بود. در صورت توانایی ایالات متحده در ارائه تصویری مثبت از خود در اذهان این شهروندان خارجی، مسلماً راه برای نفوذ هرچه بیشتر در آینده سیاسی کشورهای آن‌ها هموار خواهد بود. با توجه به اهمیت این موضوع، آمریکا حتی برای کشورهای خصم خود هم برنامه‌های مشابه دارد تا بتواند در دراز مدت، سیاست‌های آن‌ها را به‌سود خود تغییر دهد. وزیر سابق امور خارجه آمریکا، هیلاری کلینتون، در گفتگو با تلویزیون فارسی بی‌بی‌سی از تلاش بی‌وقفه خود برای افزایش دانشجویان ایرانی و سهولت صدور ویزای تحصیلی برای آن‌ها در آمریکا صحبت نمود.

۱_۲_۱_۲. اقامت خانوادگی دانش آموزی

دانشجویان تنها مهاجران تحصیلی در آمریکا نیستند بلکه طرح‌های کوتاه مدتی (۱ ماهه) در قالب زندگی در خانواده‌های آمریکایی برای دانش‌آموزان دوره راهنمایی و دبیرستان از سرتاسر دنیا نیز تعبیه شده که به گفته دستیار اسبق وزیر خارجه آمریکا، در سال ۲۰۱۳ تعداد آن‌ها افزون بر ۷۳ هزار نفر می‌شده است (Farrugia, 2014: 4). جالب آن که در پایان این دوره‌ها نتایج نظرسنجی از دانش‌آموزان نشان داد که حس «شهروند جهانی» میان آن‌ها همزمان با نرم‌شدن در مقابل سایر فرهنگ‌ها افزایش یافته است (Bhandari, 2011).

۱_۲. دیپلماسی شهروندی مهمان آمریکا

در کتابی به نام «آمریکای زشت»، چاپ ۶۰ سال قبل آمده: «مردم عادی آمریکا می‌توانند بهترین سفیران برای کشور خود باشند» و این در واقع اشاره‌ای است به دیپلماسی شهروندی مهمان. تاریخ سیاست خارجی آمریکا شواهد نسبتاً زیادی از اعمال موفق دیپلماسی شهروندی مهمان داشته است. در جنگ سرد اعضای یک جنبش صلح‌طلب آمریکایی با هدف ایجاد تغییرات اجتماعی به شوروی سفر کردند. جالب آن که به‌منظور ارتباط‌گیری بیشتر با شهروندان، این هیئت آمریکایی حتی با دهقانان شوروی هم دیدار چهره به چهره داشت. تمامی این تلاش‌ها به این منظور بود تا تصویر مثبتی از ایالات متحده در ذهن شهروندان اتحاد جماهیر شوروی ساخته شود (Biklen, 2005: 36). بازخورد مثبت این سفر زمانی به نمایش در آمد که هیئتی از شهروندان شوروی هم به آمریکا سفر کردند. نام این طرح، «ذوب‌کردن ترس و تعصب مردم دو کشور» بود (Parry, 2009) و الگویی شد برای طرح‌های مشابه دیگر میان شهروندان ایالات متحده و دولت‌های رقیب و یا حتی دشمن. طرح «درخت صلح ویتنام» برنامه‌ای مشابه بود که این‌بار، افکار عمومی ویتنام را مورد هدف قرار می‌داد.

بسیاری از کشورهای دنیا طراز گردشگری منفی دارند، بدان معنی که توریست‌های وارد شده به آن کمتر از تعداد توریست‌هایی است که از آن کشور به خارج سفر کرده‌اند. آمریکا نیز جز این دسته از کشورها است. ایالات متحده تنها در سال ۲۰۱۵ تعداد ۱۵، ۵۵۶، ۲۱۶ پاسپورت برای شهروندان خود صادر کرده است. قطعاً تعداد شهروندان آمریکایی که از

این کشور خارج شده اند بیش از این است چرا که بسیاری از افراد هنوز پاسپورتشان از سال های قبلی منقضی نشده است.

آمار بالا نشان می‌دهد که ظرفیت انسانی دیپلماسی شهروندی مهمان برای آمریکا بیش از میزان است، به عبارت دیگر آن تعداد شهروندان آمریکایی که به خارج از کشور سفر می‌کنند و می‌توانند تصویری مناسب از آمریکا ارائه دهند و دوستی‌ها را جلب کنند بیش از شهروندان خارجی هستند که به آمریکا سفر می‌نمایند و می‌شود در ذهن آن‌ها تصویر مثبتی از آمریکا ترسیم کرد. لازم به ذکر است که طراز منفی گردشگری برای یک کشور هرچند به لحاظ اقتصادی مثبت تلقی نمی‌شود اما برای دیپلماسی شهروندی لزوماً تبعات منفی ندارد.

در میان وزرای خارجه آمریکا هیلاری کلینتون بیش از بقیه در مورد دیپلماسی شهروندی صحبت کرده است. کلینتون در دوره مسئولیتش به‌عنوان وزیر خارجه، علی‌رغم هزینه بر بودن دیپلماسی شهروندی مهمان برای کشور فرستنده، جوانان هموطن خود را به تحصیل در کشورهای خارجی تشویق می‌نمود و سفر به خارج را «مشارکت شهروندان در پیش‌برد روابط خارجی آمریکا» می‌دانست که همکاری‌ها را «از بالا به پایین» گسترش می‌دهد (IIPdigital, 2009). او تحصیل در خارج را یکی از عواملی می‌دانست که می‌تواند به دانشجویان آمریکایی، جهان‌بینی عمیق‌تری ببخشد (Clinton, Foreign Affairs, 2009).

بر اساس آمار وزارت خارجه آمریکا، تنها یک درصد دانشجویان آمریکایی (۲۷۰۶۰۴ دانشجوی) در خارج از این کشور تحصیل می‌کنند. همچنین تنها ۴ درصد جوانان آمریکایی بین سنین ۱۸ الی ۲۴، گذرنامه دارند که نشان دهنده ضعف کمی ایالات متحده در اعمال دیپلماسی شهروندی مهمان در پوشش تحصیل دانشگاهی است. هیلاری کلینتون، به حدی برای دیپلماسی شهروندی اهمیت قائل بود که اعلام کرد: «اقدامات آمریکا در افغانستان برای بازسازی و توسعه این کشور، توسط حدود ۱۱۰۰ شهروند دیپلمات که بعد از خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان نیز در این کشور باقی خواهند ماند، رهبری می‌شود» (به‌بیانی دیگر شهروند دیپلمات‌ها رهبری‌کننده سیاست‌های آمریکا در افغانستان شدند). در پایان این قسمت به سخنرانی بیل کلینتون درباره دیپلماسی شهروندی اشاره‌ای می‌نماییم. وی در بخشی از سخنان خود گفت: «در این راه شخصیت‌ها تشویق و ترغیب می‌شوند تا به روابط خارجی شکل دهند...» ایجاد دوستی در هر لحظه^۱، یکی از شعارهای دیپلماسی شهروندی است» (Mueller, 2012).

۱_۳. دیپلماسی شهروندی مجازی آمریکا

طبق آخرین آمار، تا پایان سال ۲۰۱۷، ۸۱٪ از مردم آمریکا حساب‌های کاربری در حداقل یک شبکه اجتماعی داشته‌اند (Statista, 2018). در این بین، فیسبوک بیشترین محبوبیت را داشته و اینستاگرام، پینترست و توئیتر، با اختلاف، در پله‌های بعدی جای گرفته‌اند (Pew Research Center, 2017).

حضور این تعداد پر شمار از شهروندان آمریکایی در فضای مجازی، نمایانگر پتانسیل بزرگ دولت ایالات متحده در راستای تصویرسازی ملی و دیپلماسی عمومی است. اما پژوهش‌های نگارندگان این مقاله نشان داد که کاخ سفید تا به حال حداقل در سطح رسمی از این ظرفیت بهره‌ای نبرده است.

۱. دیپلماسی شهروندی ایران

هرچند که در ایران مطالعات در حیطه دیپلماسی شهروندی بسیار اندک است اما اهمیت و پتانسیل آن برای دولت جمهوری اسلامی بسیار بالا است. رسانه‌های غالب جهانی از ابتدای انقلاب اسلامی بسیار تلاش نموده‌اند تا چهره‌ای منفی از جامعه ایرانی ارائه دهند، آن گونه که تقریباً اکثر شهروندان خارجی که به ایران سفر نداشته‌اند، تصویری توأم با اختناق و سرکوب در جامعه ایران را در ذهن می‌پرورانند. جمهوری اسلامی ایران گرچه در پاسخ به جوسازی رسانه‌های غربی، چند شبکه برون مرزی به زبان‌های عربی و انگلیسی راه‌اندازی کرده اما واقعیت این است که اثرگذاری رسانه در افکار عمومی قابلیت این را دارد که به سرعت خنثی شود؛ در عوض، اثرگذاری دیپلماسی شهروندی دراز مدت است و نمی‌توان تصویر ملی که در ذهن افراد در نتیجه دیپلماسی شهروندی ساخته می‌شود را به راحتی تغییر داد. هر توریستی که به ایران سفر می‌کند ابتدا با حیرت واقعیت‌های جامعه را می‌نگرد و در بازگشت، خود شهروند دیپلماتی برای ایران می‌شود که تابعیت ایرانی ندارد. لذا این که تا به امروز مرکزی برای سازماندهی دیپلماسی شهروندی در ایران سامان داده نشده یا حتی وزارت خارجه جمهوری اسلامی توجهی به این مسئله نداشته، نمایانگر غفلتی عظیم از سلاحی مهم در جنگ روانی دشمن است. همانطور که اشاره شد، امروزه بسیاری بر این عقیده‌اند که بازیگران غیردولتی از جمله شهروندان، ابزاری مناسب در حکمرانی جهانی مطلوب هستند (Weiss, 2013: 6)، پس نباید از آن غافل ماند. در ادامه ظرفیت‌های جمهوری اسلامی ایران در عرصه دیپلماسی شهروندی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲_۱. دیپلماسی شهروندی میزبان ایران

جمهوری اسلامی ایران چه به لحاظ جغرافیای طبیعی و چه به لحاظ جغرافیای انسانی ظرفیت‌های بالایی برای جذب جهانگردان خارجی دارد. غنای جاذبه‌های طبیعی، فرهنگی و تاریخی ایران در تمامی طبقه‌بندی‌های انجام شده، جزو صدرنشینان در جهان است ولی با این حال، شاهد آن هستیم که شمار گردشگران خارجی که به ایران سفر داشته‌اند در مقایسه با کشورهایی که جاذبه‌های بسیار کمتری دارند، بسیار پایین‌تر است. این به معنای محروم شدن جمهوری اسلامی ایران از بخش بزرگی از ظرفیت‌های خود در راستای اعمال دیپلماسی شهروندی میزبان است.

طبق گزارش سازمان توریسم جهانی در سال ۲۰۱۴ رشد گردشگری بعد از سال ۲۰۰۹ به‌طور میانگین ۴.۴٪ بوده و در همین سال تعداد توریست در دنیا به ۱ میلیارد و ۱۳۵ میلیون نفر رسیده است. سهم رشد توریسم برای خاورمیانه در این سال ۵٪ و تعداد آن‌ها به ۵۰ میلیون نفر است (UNWTO, 2015: 78). در این میان، استقبال شهروندان خارجی از مسافرت به ایران نمایانگر پتانسیل بالای این کشور در دیپلماسی شهروندی میزبان است. وب سایت «بیزنس اینسایدر» در گزارشی این مطلب را می‌نویسد که: «آژانس‌های مسافرتی و توریستی گزارش می‌دهند حجم ثبت نام برای تورهای ایران در سال جاری افزایش قابل ملاحظه‌ای داشته است». در همین راستا در نظرسنجی «بازار جهانی سفر» روشن شد که سومین مقصد پرطرفدار برای سفر در میان شهروندان بریتانیا، ایران است (رستگاری، تیبان، ۹۴).

بخشی از این استقبال به توافق هسته‌ای ایران باز می‌گردد که باعث شد جوسازی رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران، تا حدودی در رسانه‌های غربی افول پیدا کند.

رئیس سازمان میراث فرهنگی ایران، تعداد توریست‌های ورودی به ایران در سال ۹۳ را ۵ میلیون و ۱۰۰ هزار نفر اعلام کرد. در این میان ۳۴ هزار آلمانی، ۱۴ هزار ایتالیایی و حتی ۴ هزار آمریکایی (خبرآنلاین، ۹۴) دیده می‌شود که ظرفیت‌های بسیار مطلوب برای اعمال دیپلماسی شهروندی میزبان ایران در غرب را نمایان می‌سازد. در سال ۹۴، ۹۵ و ۹۶ هم به ترتیب، ۵، ۶ و ۵ میلیون شهروند وارد ایران شدند (باشگاه خبرنگاران، ۱۳۹۷). البته بیشترین شمار شهروندان

خارجی که وارد ایران شده‌اند، جهت زیارت اقدام به این سفر کرده و عمدتاً از کشور عراق بوده‌اند. با توجه به جمعیت شیعیان در جهان، ظرفیت‌های بالقوه آن بالاتر از این میزان است.

دیپلماسی شهروندی میزبان جمهوری اسلامی ایران، با مشکلاتی از قبیل نبود امکانات مناسب، معرفی نشدن درست جای جای کشور به شهروند خارجی، اخلاق ناشایست برخی از شهروندان بخصوص بازاریان و رانندگان تاکسی، عدم توانایی ایرانیان در صحبت کردن به زبان انگلیسی و یا حتی در مواردی تجاوز به توریست‌های خارجی (در یک نمونه به زنی هلندی توسط سه افغانی غیر مجاز در فرحزاد تهران تجاوز شد) مواجه است با این حال، به‌طور کلی، می‌توان دیپلماسی شهروندی میزبان ایران را موفق ارزیابی کرد. بررسی‌های نگارندگان این مقاله، نشان داده که عنصر اصلی که باعث قوت دیپلماسی شهروندی میزبان جمهوری اسلامی ایران است، فرهنگ مهمان‌نوازی شهروندان ایرانی است. این عنصر باعث شده بسیاری از کاستی‌های موجود در مسیر جذب شهروندان خارجی، به چشم نیاید. برای اثبات این مسئله، به سابقه دو تن از شهروندان خارجی که به ایران سفر داشته‌اند می‌پردازیم.

هلنا هنکن آلمانی که ۶۰ کشور را دیده و ابتدا به گفته خودش با شنیدن نام ایران «محور شرارت، کشوری خطرناک به خصوص برای زنان که اصلاً نباید تنها به آنجا سفر کرد» در ذهنش تداعی می‌شده سر آخر خطر می‌کند و به این کشور می‌آید. نتیجه دروندادهای خانم هنکن از این سفر در کتابی به زبان آلمانی به رشته تحریر در آمد که ترجمه ایرانی نام آن «آنها غوغا می‌کنند»^۱ است (این شهروند آلمانی از سفر خود در هیچ کشور دیگری کتاب نگاشته است). ذکر این نکته لازم است علت ترغیب هلنا هنکن برای سفر به ایران، روشنگری‌های دوست سوئیسی‌اش که به ایران سفر داشته، بوده است (این نشان می‌دهد چگونه دیپلماسی شهروندی میزبان موفق جمهوری اسلامی در قبال یک شهروند سوئیسی باعث شد تا او همچون یک شهروند دیپلمات ایرانی، عامل جذب یک خارجی دیگر به کشور شود). هنکن در ایران ۶۰ روز اقامت کرد و یافته‌های سفر خود را در کتابش نگاشت. او در بیان نظر خود از جامعه ایرانی خصوصیات چون «تحصیل‌کردگی، بیکاری، شوق جوانان برای خروج از کشور، مهمان‌نوازی بسیار (به گونه‌ای که در طول ۶۰ روز ۲۸ هدیه گرفته و به دلیل این که مردم مدام او را به خانه خود دعوت می‌کردند کمتر توانسته هتل بگیرد) را برمی‌شمارد. وی در همایشی که مخاطبان آن اکثراً آلمانی بودند از تجربیات سفرش به ایران می‌گوید (عصر ایران، ۹۴) و برای ایران همان کاری را می‌کند که دوست سوئیسی‌اش انجام داد.

در این نمونه مشاهده می‌کنیم که شرایط اقتصادی مردم باعث ارائه چهره مخدوش ایران شده اما خصوصیات مثبت فرهنگ و اخلاق ایرانیان باعث شده که هلنا هنکن به دیگران رفتن به ایران را توصیه کند و این نشان دهنده دیپلماسی موفق شهروندی میزبان ایران است.

مثال بعدی ریک استیو است که ایران را «محور شرارت» می‌دانست اما پس از سفر به آن با منظره‌ای کاملاً متفاوت مواجه می‌شود. وی در این باره نوشته: «هنگامی که با ایرانیان مواجه می‌شدم، وقتی می‌فهمیدند من از آمریکا هستم بعد از تعجب بسیار با خنده‌ای بلند می‌گفتند «ما آمریکا را دوست داریم» (Steve, 2008).

او در یادداشتی تحت عنوان «Death to Israel... Death to traffic» به بیان تجربیات خود می‌پردازد: «اینجا، در کشوری که دولت من مدام می‌گوید که از من متنفرند، ملیتم واقعاً برای من یک امتیاز است». در ادامه او خاطره‌ای جالب نقل می‌کند. «هنگام رانندگی در تهران، وقتی که در ترافیک گیر کردیم، تور لیدر ما با عصبانیت گفت Death to

terrific. من به فکر فرو رفته‌ام که آیا گفتن مرگ بر ترافیک بدین معنی است که تمامی این خودروها و رانندگان آن منهدم شوند؟! و بعد نتیجه‌گیری خود را به شعار Death to America تعمیم دادم».

در نمونه‌های بالا شاهدیم که چگونه دیپلماسی شهروندی میزبان توانسته ذهنیت مثبت در ذهن توریست‌های خارجی و اطرافیان آن‌ها ایجاد نماید. جمهوری اسلامی ایران به لحاظ ظرفیت بالقوه در جذب شهروندان خارجی مسلماً جزو صدر نشینان است ولی در عمل، با توجه به جو منفی که رسانه‌های غربی علیه این دولت بوجود آورده‌اند و همچنین ضعف‌هایی که در داخل کشور از نظر زیر ساختی وجود دارد، نتوانسته تمام ظرفیت‌های بالقوه را بالفعل کند. دولت ایران هیچ نهاد رسمی برای ساماندهی شهروند دیپلمات‌های ایران برپا نکرده و طرح خاصی هم در این مورد به اجرا در نیآورده است. با این وجود، به لطف فرهنگ مهمان نوازی شهروندان ایرانی، افق دیپلماسی شهروندی میزبان برای ایران روشن مانده است. در مجموع می‌توان ایران را از این حیث، موفق‌تر از آمریکا توصیف کرد.

۲_۲: دیپلماسی شهروندی مهمان ایران

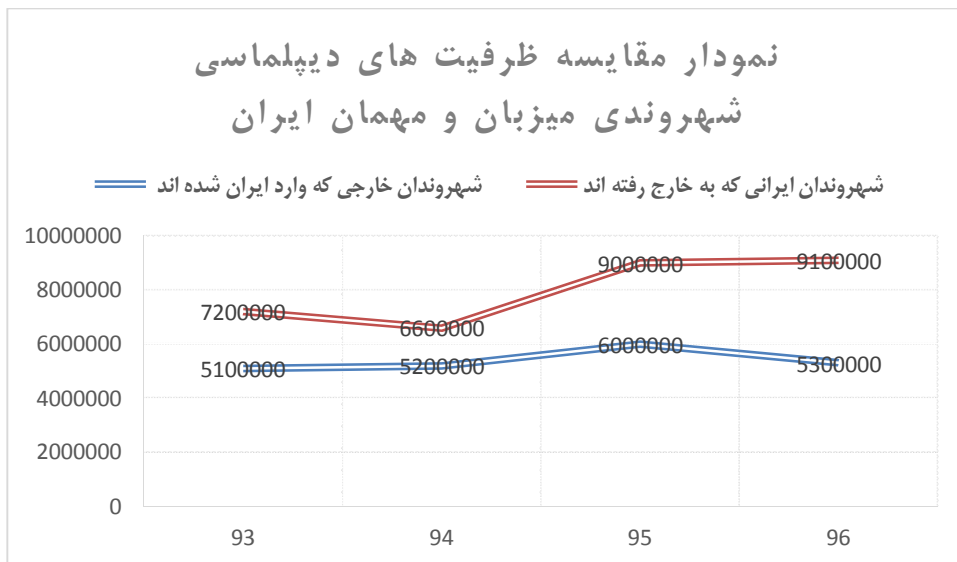
ایران سومین کشور توریست فرست در دنیا است و در سال‌های ۹۳، ۹۴، ۹۵ و ۹۶، به ترتیب ۷ میلیون و ۲۰۰، ۶ میلیون و ۶۰۰، ۹ میلیون و ۹ میلیون از شهروندان به کشورهای دیگر سفر کرده‌اند (باشگاه خبرنگاران، ۱۳۹۷). بخش بزرگی از این آمار مربوط به گردشگری‌های غیرحلال است.

مدیرکل دفتر برنامه‌ریزی و حمایت از توسعه معاونت گردشگری، اعلام کرد: مقصد اول شهروندان ایرانی در سفرهای خارجی ترکیه بوده است (ایسنا، ۱۳۹۶). ترکیه کشوری است که در فرهنگ عامه ایرانیان، معروف به مظاهر غیراسلامی است و به احتمال زیاد، بخش بزرگی از شهروندان ایرانی که به این کشور سفر می‌کنند، در تصویرسازی ملی از ایران در اذهان عمومی سایر کشورها، اثری بسیار منفی بر جای می‌گذارند. در نتیجه، سفر این تعداد از ایرانیان به ترکیه، پیامدهای منفی برای دیپلماسی شهروندی مهمان ایران داشته است.

البته ترکیه تنها کشوری نیست که شهروندان ایرانی با سفر به آن تا حد زیادی، به دیپلماسی شهروندی مهمان کشورشان ضربه می‌زنند. طی سال ۹۶، امارات، ارمنستان و گرجستان که به داشتن جاذبه‌های گردشگری جنسی شه‌ه‌اند، به ترتیب مقصد خارجی سوم، پنجم و ششم برای شهروندان ایرانی بوده‌اند (باشگاه خبرنگاران، ۱۳۹۶). همچنین تایلند که رتبه اول را در گردشگری جنسی دارد، سال ۲۰۱۵، مقصد سفر ۸۸ هزار نفر از ایرانیان بوده (Financial Tribune, 2016) که با توجه به برقرار شدن پرواز مستقیم و ارزان تهران بانکوک، مسلماً این آمار افزایش داشته است. باز خوردی که از برخورد بخش عمده‌ای از ایرانیان سفر کرده به این کشورها در افکار عمومی شهروندان سایر کشورها باقی می‌ماند منفی است و از ایران تصویر یک دولتی را ارائه می‌کند که با سرکوب امیال جنسی شهروندان، آن‌ها را دچار نوعی عقده روحی کرده که باعث می‌شود در بیرون از مرزهای کشور خود، به نحو افسار گسیخته‌ای به ارضای شهوت جنسی خود بپردازند. این آمار سفر به کشورهایی که به لحاظ جاذبه‌های گردشگری جنسی، شه‌ه هستند، نشان دهنده ضعف جمهوری اسلامی ایران در دیپلماسی شهروندی مهمان است.

البته شمار بالای شهروندان ایرانی که به کشورهایی همچون گرجستان و تایلند سفر می‌کنند، به معنای آن نیست که سفرهای با انگیزه مذهبی در میان ایرانیان کم است. جنبه دیگر دیپلماسی شهروندی مهمان ایران در شمار ایرانیانی که به کشور عراق سفر می‌کنند به نمایش در می‌آید. در حدود نیمی از سفرهای خارجی ایرانیان، به کشور عراق بوده است. با توجه به انگیزه این سفرها (زیارت حرم اهل بیت)، که بخش مشترک فرهنگ ایران و عراق است، می‌توان انتظار داشت که تاثیر مثبتی در دیپلماسی شهروندی مهمان جمهوری اسلامی ایران بگذارند. در مجموع اما، دیپلماسی شهروندی

مهمان جمهوری اسلامی ایران، بیشتر نشانه‌هایی از ضعف دارد تا قوت. این بدان معناست که بیشتر شهروندان ایرانی که به خارج از کشور سفر می‌کنند، هم‌چون یک شهروند دیپلمات متعهد برای ساخت وجهه مثبت از کشور خود، اقدام نمی‌نمایند بلکه برعکس، بر تصویر ذهنی شهروندان خارجی از ایران اثر منفی می‌گذارند.



مذاقه در نمودار بالا نشان می‌دهد که از منظر شهروندان ورودی و خروجی، ظرفیت اعمال دیپلماسی شهروندی مهمان برای جمهوری اسلامی ایران بیشتر از دیپلماسی شهروندی میزبان است. اما چالش پیش روی ایران برای استفاده از پتانسیل دیپلماسی شهروندی مهمان، شمار بالای سفر ایرانیان به کشورهایی است که معروف به جاذبه های گردشگری جنسی هستند.

۲_۳. دیپلماسی شهروندی مجازی ایران

ایران جزء ۲۰ کشور اول از لحاظ تعداد کاربران اینترنت است (آذربایجان و همکاران، ۱۳۹۳: ۲۰۱). بنا بر تخمین‌های غیررسمی تنها در شبکه اجتماعی اینستاگرام ۴ الی ۷ میلیون شهروند ایرانی حساب دارند و این خود ظرفیت بالای ایرانیان در شکل دادن افکار سایر شهروندان دنیا را نشان می‌دهد. اما تجربه تا به امروز نشان می‌دهد که شهروندان ایران در فضای مجازی نتوانسته‌اند در راستای تصویرسازی مثبت از کشور خود گام بردارند. اگر به یاد بیاوریم که برخورد شهروندان ایرانی هنگامه بازی ایران و آرژانتین با صفحه فیس بوک مسی چگونه بود و چه تصویر منفی از فرهنگ ایرانی در ذهن کاربران خارجی ایجاد کرد، یا اگر در نظر بگیریم که بیشتر کسانی که در صفحه بسیاری از بازیگران فیلم‌های پورن نظر می‌دهند ایرانی هستند، پی به ضربه‌ای که شهروندان ایرانی به وجهه ملی خود وارد می‌آورند، می‌بریم.

۱. مقایسه دیپلماسی شهروندی ایران و آمریکا

بررسی‌های انجام شده طی این تحقیق، نشان داد که جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا، هر دو به لحاظ پتانسیل بالقوه در اعمال دیپلماسی شهروندی، در جایگاه بالایی قرار دارند. در این میان، پتانسیل جذب شهروند و اعمال دیپلماسی شهروندی میزبان برای ایران بیشتر بوده است. اما در عرصه عمل، تعداد شهروندان خارجی که به ایران وارد

می‌شوند، به مراتب کمتر از شمار شهروندانی است که از سایر کشورها به آمریکا سفر می‌کنند. ایالات متحده آمریکا برای بهره‌بردن از این پتانسیل در جهت ایجاد تصویری مثبت از خود در سطح جهان، اقدام به برگزاری طرح‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت و همچنین تاسیس نهادهایی به منظور سامان‌دهی به برنامه سفر شهروندان خارجی کرده است. در سوی دیگر اما دولت ایران، توجهی به دیپلماسی شهروندی نداشته و به همین علت، برنامه‌ای برای استفاده از پتانسیل‌های دیپلماسی شهروندی میزبان در دستور کار قرار نگرفته است. نقطه قوت ایران در این شاخه از دیپلماسی شهروندی، با فرهنگ مهمان‌نوازی ایرانیان پیوند دارد که باعث شده در بیشتر موارد، شهروندان خارجی، از سفر به ایران، خاطره‌ای خوش داشته باشند و امتحان تجربه‌ای مشابه را به اطرافیان خود توصیه کنند.

در شاخه دیپلماسی شهروندی مهمان، تحلیل نویسندگان این مقاله بر آن بود که ایران در مسیری نامناسب حرکت می‌کند. کشورهایی که شهره به گردشگری جنسی هستند، سهم اصلی را در سفرهای ایرانیان به خارج از کشور دارند؛ نکته مهم در این مورد، سیر صعودی سفرها به چنین مقاصدی است. در چنین بستری می‌توان گفت که سفر ایرانیان به خارج از کشور، عمدتاً باعث شده که تصویری منفی از جامعه ایران به خارج مخابره شود چرا که شیوه رفتار بسیاری از ایرانیان در خارج از کشور، تصویر جامعه‌ای بسته و سرکوبگر را در ذهن شهروندانی خارجی می‌سازد که ایران را از نزدیک ندیده‌اند. بر این مبنا می‌توان به‌صراحت گفت که آمریکا در مقایسه با ایران، در دیپلماسی شهروندی مهمان، دست برتر را دارد.

اما در دیپلماسی شهروندی مجازی، ایران و آمریکا هر دو ظرفیت‌های بالایی دارند. آمریکا برنامه خاصی برای استفاده از این ظرفیت به اجرا در نیاورده و اکنون تحرک خاصی در فضای مجازی قابل رویت نیست که حکایت‌گر تصویرسازی مثبت از آمریکا در فضای مجازی توسط شهروندان این کشور باشد. در مقابل، ایران هم نه تنها نتوانسته از ظرفیت‌های خود در اعمال دیپلماسی شهروندی مجازی استفاده کند، بلکه شیوه رفتار ایرانیان در فضای مجازی، باعث ضربه به وجهه ملی شده است.

به‌طور خلاصه، ایران در مقایسه با آمریکا، در دیپلماسی شهروندی میزبان نسبت به آمریکا موفق‌تر عمل نموده ولی نتوانسته در دیپلماسی شهروندی مهمان، دست برتر را داشته باشد. در دیپلماسی شهروندی مجازی اما، هر چند آمریکا اقدام حساب‌شده‌ای برای تصویرسازی ملی در این شاخه نکرده، ولی به علت عملکرد منفی ایرانیان در فضای مجازی، می‌توان ایالات متحده را در این حوزه، در جایگاه برتر قرار داد. برتری‌ها و عقب‌ماندگی‌های ایران در این میدان، بیشتر به‌خاطر فرهنگ ایرانیان بوده است. به‌عنوان مثال، فرهنگ مهمان‌پذیری باعث موفقیت در دیپلماسی شهروندی میزبان شده است.

نتیجه‌گیری

امروزه با برجسته‌شدن اهمیت مباحث قدرت نرم، توجهات بسیاری به مسئله «تصویرسازی ملی» در عرصه سیاست بین‌الملل معطوف شده است. «تصویرسازی ملی» بیش از هر چیز از طریق اعمال دیپلماسی عمومی قابل دستیابی است. دیپلماسی عمومی از ابزارهای مختلفی شامل رسانه، تبادل دانشجو و... برای تصویرسازی ملی استفاده می‌کند و بر همین اساس شاخه‌بندی می‌شود. با توجه به شکسته‌شدن انحصار دولت‌ها در حوزه ایفای نقش در روابط بین‌الملل، شهروندان هم به‌عنوان یکی از عوامل تصویرسازی ملی وارد میدان شده‌اند. دیپلماسی شهروندی در واقع اشاره‌ای به نقش شهروندان در دیپلماسی عمومی است. در این مقاله، دیپلماسی شهروندی را «روابط ذاتا مسالمت‌آمیز در سطح بین‌المللی که از طریق ارتباطات شهروندی بوجود می‌آید و بر تصویر ملی کشورها اثر می‌گذارد» تعریف کرده‌ایم.

دیپلماسی شهروندی را می‌توان به سه مورد تقسیم‌بندی کرد: میزبان، مهمان و مجازی. دیپلماسی شهروندی میزبان اشاره‌ای است به نقش شهروندان کشور میزبان در تصویرسازی ملی در افکار عمومی شهروندان خارجی که وارد خاک دولتشان شده‌اند. دیپلماسی شهروندی مهمان، در نقطه مقابل دیپلماسی شهروندی میزبان است. دیپلماسی شهروندی مجازی هم تصویرسازی ملی که در نتیجه ارتباط شهروندان کشورهای مختلف در فضای مجازی ایجاد می‌شود را مد نظر قرار می‌دهد.

مطالعه و تحلیل آمار شهروندان ایرانی و آمریکایی که میزبان یا مهمان شهروندان خارجی دیگر هستند، حاکی از این بود که دیپلماسی شهروندی میزبان ایران، موفق‌تر از همتای آمریکایی خود بوده در حالی که در دیپلماسی شهروندی مهمان، آمریکا موفق‌تر عمل کرده است. در خصوص دیپلماسی شهروندی مجازی هم هرچند حوزه‌ای مغفول برای هر دو دولت مانده، اما اعمال شهروندان ایرانی در این حیظه به چهره کشور در ذهن شهروندان خارجی ضربه وارد کرده است. ایران می‌تواند با بهره‌گیری از رسانه‌های بین‌المللی، سهولت سفر شهروندان خارجی، ایجاد جامعه‌ای گزینشی که زبان خارجی می‌دانند و برنامه‌های حضور شهروندان خارجی را پر می‌کنند و همچنین ایجاد سازمان‌های غیردولتی تحت نظارت برای ساماندهی امور توریست‌ها، ظرفیت‌های بالقوه خود در عرصه دیپلماسی شهروندی را به بالفعل تبدیل کند. مری ابوت زبان شناس و عضو هیئت مدیره شورای آموزش زبان آمریکا، با اشاره به اهمیت یادگیری زبان خارجی در برقراری ارتباط با شهروندان سایر کشورها می‌گوید: «ما وظیفه داریم تا جوانان خود را به ابزار زبانی و فرهنگی مجهز کنیم تا بتوانند با سایر ملیت‌ها به صورت مناسب ارتباط برقرار کنند». قطعاً ایرانیان اگر به ابزار زبان مجهز باشند محبت برخاسته از فرهنگ مهمان‌نوازی خود را (که البته در سایر ملل به مراتب کمتر است) بهتر می‌توانند به شهروندان خارجی مهمان منتقل کنند و این امر، موفقیت دیپلماسی شهروندی میزبان جمهوری اسلامی ایران را بیشتر می‌کند.

منابع

الف) منابع فارسی

۱. آذری، طاهره؛ علی اصغر کیا (۱۳۹۳)، «دیپلماسی شهروندی و فعالیت دیپلماتیک شهروندان تهرانی در فضای مجازی»، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۶۹
۲. ایسنا (۹۶/۶/۲۰)، ۹۰۰۰۰۰۰۰ میلیون ایرانی سال گذشته از ایران خارج شدند، قابل بازیابی در: <https://www.isna.ir/news/96062011322>
۳. باشگاه خبرنگاران (۹۶/۶/۲۱)، ایرانیان بیشتر به کدام کشورهای جهان سفر می کنند، قابل بازیابی در: <https://www.yjc.ir/fa/news/6239101>
۴. باشگاه خبرنگاران (۹۷/۱/۲۷)، آمار گردشگران ورودی و خروجی ایران، قابل بازیابی در: <http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=306593>
۵. خبرآنلاین (۲۱/۴/۹۴)، ۷ میلیون ایرانی در سال گذشته به خارج رفته‌اند، قابل بازیابی در <http://www.khabaronline.ir/detail/435184>
۶. سجادیپور، محمد کاظم؛ پروین نگین راز (۱۳۹۳)، «بایسته‌ها در مدل ارزیابی تکنیک مسیر دو»، فصلنامه سیاست خارجی
۷. عصر ایران (۱/۱۱/۹۴)، خاطرات جالب دختر آلمانی از ایران، قابل بازیابی در: <http://www.asriran.com/fa/news/445910>

ب) لاتین

1. Ben-Ari, Harel (2012). **The Normative Position Of International Non Governmental Organizations Under International Law**, Martinus Nijjuoff.
2. Bhandari, Rajika و Raisa Belyavina (2011). "Evaluating& measuring the impact of citizen diplomacy: current status& future directions." **New York: Institute of International Education**.
3. Biklen, Sari (2005). "The Compassionate listening project: A case study in Citizen diplomacy& Peacemaking".
4. Clinton, Hillary Rodham (2010). "Leading through civilian power." **Foreign Affairs** 89(6): 13-24.
5. Donald, Hohn. Mc. (2007). "Citizen diplomacy in changing world." **Exopolitical**.
6. Farrugia, Christine(2014). **Charting New Pathways to Higher Education: International Secondary Students in the United States**, Center for Academic Mobility Research, Institute of International Education.
7. Gopin, Marc (2009). **To Make The Earth Whole**, Rowman.
8. Özakaban, Duru(2011). **Globalization, Governance, The Role of Non State Actors**, Middle East Technical University.
9. Melissen, Jan (2005). "The new public diplomacy." **Soft Power in International**.
10. Mueller, Sherry Lee (2015). "The Impact& Practice of Citizen Diplomacy." **Public Diplomacy Magazine**.
11. NCIV (2005). "A Salute to Citizen diplomacy." **National Council for International Visitors**.

12. Nye, Josef (2008). "Public Diplomacy & Soft Power", ANNALS.
13. Patterson, David (2008). **The Search for Negotiated Peace; Women Activism & Citizen Diplomacy In World War 1**, Routledge.
14. Shemesh, Aviva (2012). "Citizen Diplomacy-Creating a Culture of Peace: The Israeli-Palestinian Case1." **Palestine-Israel Journal of Politics, Economics & Culture** 18(2/3): 58.
15. UNWTO (2015). Annual Report 2014, UN.
16. Voltolini, Benedetta (2012). **The role of non-state actors in EU policies towards the Israeli-Palestinian conflict**, ISS.
17. Weiss, Thomas (2013). **The Role of Non State Actors In Global Governance**, Earth Future Foundation.
18. IIPdigital (2009/11/4). Clinton's Remarks on Global Engagement & Citizen Diplomacy, URL:
<http://iipdigital.usembassy.gov/st/english/texttrans/2009/05/20090514101708eafas0.485409.html#axzz45UKI9pSi>.
19. Witherell, Sharon (2015/3/14). IIE Releases Open Doors 2015 Data, URL:
<http://www.iie.org/Who-We-Are/News-and-Events/Press-Center/Press-Releases/2015/2015-11-16-Open-Doors-Data#.V0HKsL7tLIU>.
20. Congress Record, (2010/1/17). Resolution NO 603, URL:
<https://www.congress.gov/crec/2010/09/14/CREC-2010-09-14-pt1-PgS7095.pdf>.
21. Parry, Danaan (2009/12/5) Together we make a difference. URL:
<http://www.earthstewards.org/ESN-Danaan.asp>
22. Center for Citizen Diplomacy (2015/11/10). URL:
<https://www.centerforcitizendiplomacy.org>.
23. Steve, Rick (2008/4/6). Death to Traffic... Death to Israel, URL:
<http://blog.ricksteves.com/blog/death-to-israel-death-to-traffic/>
24. "Percentage of U.S Population with Social media 2008-2018", Statista (2018). Online URL:
<https://www.statista.com/statistics/273476/percentage-of-us-population-with-a-social-network-profile/>
25. "Social Media Update 2016", Pew Research Center (2017). Online URL:
<http://www.pewinternet.org/2016/11/11/social-media-update-2016/>
26. "Thailand Eyes More Iranian Tourists in 2016", Financial Tribune (21/5/2016). Online URL:
<https://financialtribune.com/articles/people-travel/41888/thailand-eyes-more-iranian-tourists-in-2016>.

نقش قدرت‌های بزرگ در شکل‌گیری رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات

سید محسن سجادی*

کارشناسی ارشد رشته دیپلماسی صلح و امنیت و حقوق بشر دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

چکیده

رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات با توافق و اجماع قدرت‌های بزرگ در زمینه تسلیحات برتر شکل می‌گیرد. بدین معنی که کشورهایی که دارای فناوری برتر در زمینه سلاح‌های کشتار جمعی و انتقال و سیستم‌های حمل آنها هم‌چون موشک‌ها و پهپادها دارند، به‌دنبال محدودکردن دستیابی سایر کشورها و مخصوصاً کشورهای یاغی و هدف از دستیابی به این ابزارها از طریق صادرات و بازارهای سیاه اسلحه فروشی هستند. به‌نظر این‌گونه کشورها تنها راه دستیابی کشورهای هدف به سلاح‌ها و فناوری‌های پیشرفته خرید این‌گونه ابزارها از طریق صادرات و سپس کپی‌برداری از روی آنها است و به‌توان داخلی کشورها بدون کمک خارجی و نمونه مشابه صادراتی اعتقادی ندارند؛ در نتیجه تنها راه کنترل دستیابی سایر کشورهای غیر همسو با خود مخصوصاً جهان سوم را محدودیت و ممنوعیت صادرات برخی کالاها و فناوری‌های پیشرفته می‌دانند. در این میان چندین رژیم کنترل صادراتی بر بنیان این تفکر شکل گرفته است که می‌توان تاثیر گذاری نقش قدرت‌های بزرگ بر شکل‌گیری و تداوم این‌گونه رژیم‌ها به وضوح در آنها دید. در نتیجه پژوهش پیش‌رو به‌دنبال بررسی نقش و میزان تاثیرگذاری قدرت‌های بزرگ صاحب فناوری بر شکل‌گیری و حتی تداوم و مرگ یک رژیم چندجانبه کنترل صادرات می‌باشد.

کلید واژه‌ها

رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات، گروه هفت، کشورهای هدف، رژیم کنترل فناوری موشکی.

مقدمه

رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات^۱ که مبتنی بر اجماع و ترتیبات داوطلبانه کشورهای سازنده و دارنده فناوری‌های تولید سلاح‌های انهدام جمعی و یا سلاح‌های متعارف هستند، با هدف محدودکردن تجارت این تسلیحات یا فناوری‌ها و جلوگیری از دستیابی سایر دولت‌ها و تروریست‌ها به این سلاح‌ها و فناوری‌ها ایجاد گردیده و تنها راه بهبود عملکرد این رژیم‌ها بهبود تبادل اطلاعات بین کشورهای عضو رژیم، پیاده‌سازی تغییرات مداوم در زمینه کنترل صادرات و ایجاد اصلاحات سازمانی در فرایند اجرای رژیم‌ها می‌باشد (United States General Accounting Office, 2002:1).

از رژیم کوکوم^۲ که جزء اولین رژیم‌های کنترل صادرات در نوع خود بوده تا رژیم کد (کردارنامه) لاهه که یکی از جدیدترین رژیم‌های کنترل صادرات محسوب می‌شوند؛ توسط قدرت‌های بزرگ در زمینه کنترل صادرات سلاح‌های ممنوعه و فناوری‌های مرتبط با آن ایجاد شدند.

البته موفقیت یا عدم موفقیت این گونه رژیم‌ها و نیز تحولات نظام بین‌الملل از نظام دو قطبی جنگ سرد به نظام تک چند قطبی، از جمله عوامل موفقیت، ضعف یا تغییر و بروز رسانی برخی از این گونه رژیم‌ها بوده‌اند. به‌عنوان مثال رژیم کنترل صادراتی کوکوم که در سال‌های آغازین جنگ سرد در ۱۹۴۸-۱۹۴۹ ایجاد گردید، بعد از تحولات نظام بین‌الملل و فروپاشی شوروی و نظام دو قطبی، موضوعیت خود را از دست داد زیرا این رژیم تنها یک هدف را در سر می‌پروراند: «حفظ برتری بلوک غرب و جلوگیری از دستیابی بلوک شرق و متحدان شوروی به تسلیحات حساس». بنابر این در سال ۱۹۹۴ با رژیم ترتیبات واسنار جایگزین گردید (شیشه‌چی‌ها، ۱۳۷۶: ۲۸).

رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات برای این چنین کشورها همچون ایالات متحده به‌عنوان ابزاری برای دستیابی به اهداف استراتژیک است.

البته از یک نگاه بدبینانه می‌توان رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات را از جمله ابزارهایی دانست که به منظور حفظ تفوق تکنولوژیک و به‌بهانه جلوگیری از گسترش سلاح کشتار جمعی، طی شش دهه گذشته توسط کشورهای توسعه یافته غربی مورد استفاده قرار گرفته‌اند (دهقانی و هاشمی، ۱۳۹۲: ۱۰۲).

اگر چه یکی از اهداف اصلی چنین رژیم‌هایی همان‌طور که اشاره شد حفظ برتری استراتژیک خود از نظر تسلیحاتی و فناورانه است اما همین امر باعث شده در برخی زمینه‌ها موفقیت‌هایی نیز به‌دست آید و خطرات گسترش سلاح‌های حساس تا حدی کمتر شود اگرچه اعضای این گونه رژیم‌ها از استانداردهای دوگانه استفاده کرده و مرز خودی و غیرخودی قائل شده و کشور هدف تعیین می‌کنند و همین امر در برخی موارد محدودیت‌های ناعادلانه و غیرمنصفانه را به تحقیقات علمی یک کشور وارد می‌آورد؛ به‌عنوان مثال ایجاد محدودیت‌هایی برای تحقیقات هسته‌ای ایران با هدف جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح‌های هسته‌ای می‌توان ذکر نمود.

از دید کشورهای جهان سوم و در حال توسعه رژیم‌های کنترل صادرات با تعهدات دولت‌های عضو تحت رژیم‌های بین‌المللی عدم اشاعه مغایرت دارد و رژیم‌های کنترل صادرات رژیمی غیرقانونی بوده و عامل تأخیر در توسعه کشورهای جهان سوم می‌دانند، اما زمانی که بحث کارایی در میان باشد متوجه می‌شویم که این رژیم‌ها در بسیاری از زمینه‌ها

1- Multilateral Export Control Regime (MECR)

2- Coordinating Committee for Multilateral Export Controls (COCOM)

کمیته هماهنگ کننده کنترل‌های صادراتی چند جانبه (کوکوم)

موفقیت‌هایی کسب نموده‌اند از جمله در بلوک شرق با رژیم کوکوم و فعالیت‌های موشکی برخی کشورها همچون برزیل، آرژانتین، عراق و آفریقای جنوبی با رژیم کنترل فناوری موشکی که نشان از دستیابی به اهداف مورد نظر توسط این گونه رژیم‌ها است.

بنابراین کشورهای دارای قدرت برتر فناوری، توانسته‌اند که بر اساس موارد ادعایی خود کشورهای هدف را از دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی و تجهیزات دو منظوره بازداشته و در مواردی حتی به عقب برانند، مثال بارز در این زمینه نابود کردن فناوری تولید موشک‌های بالستیک توسط لهستان برای عضویت در رژیم کنترل فناوری موشکی می‌باشد (Fact Sheet, 2004).

۱. اهداف قدرت‌های بزرگ از ایجاد رژیم‌های چند جانبه کنترل صادرات

قدرت‌های بزرگ از ابزارهای مختلفی در جهت کنترل تسلیحات در جهان استفاده می‌کنند، از تدوین معاهدات الزام آور عدم اشاعه‌ای همچون NPT و CWC، تا فشارهایی در قالب شورای امنیت مثل اقدام به تحریم هند دو پاکستان به دلایل اشاعه هسته‌ای در قالب قطعنامه ۱۷۲ شورای امنیت؛ اما بهترین راه‌حلی که به ذهن چنین قدرت‌هایی از جمله گروه هفت و پانزده کشوری که در هر چند رژیم کنترل صادرات مهم عضویت دارند متبادر شده است، رژیم‌های سیاسی، اختیاری و غیرالزام‌آور کنترل صادرات می‌باشد تا به وسیله آن تمامی کشورها مخصوصاً کشورهای هدف حتی از نظر آنها «یاغی»، با ترس کمتری در جهت همکاری با چنین رژیم‌هایی گام برداشته و حتی ممکن است به عضویتان در آیند.

در نتیجه چنین فرایندی، قدرت‌های بزرگ حتی در قرن ۲۱ از تدوین رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات عقب‌نشینی نکرده بلکه به تدوین چند رژیم چندجانبه کنترل صادرات مهم نیز دست زده‌اند، از جمله مهم‌ترین آنها کد لاهه و رژیم کنترل صادرات دو منظوره اتحادیه اروپا است. که این نشان‌دهنده موفقیت چنین رژیم‌هایی از سوی قدرت‌های تدوین کننده دارد. زیرا هدفی که قدرت‌های بزرگ در جهت تدوین این رژیم‌ها گام برداشتند، جلوگیری از دستیابی سایر کشورها به سلاح‌های کشتار جمعی و دو منظوره بوده است و داشتن رویکرد مثبت به چنین رژیم‌هایی از سوی این قدرت‌ها، بیان گر توفیق این رژیم‌های کنترل صادراتی در جلب نظر موافق قدرت‌های بنیان‌گذار است.

اگرچه هنوز نمی‌توان توفیق این چنین رژیم‌هایی را به‌طور کامل ارزیابی کرد. به‌عنوان مثال پس از جنگ سرد ما شاهد افزایش ناگهانی تعداد اعضای رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات از جمله در رژیم کنترل فناوری موشکی هستیم اما این افزایش از نظر برخی به معنای موفقیت بیشتر این رژیم‌ها نیست. به‌عنوان مثال پس از جنگ سرد کشورهای روسیه، اوکراین و قزاقستان به این رژیم‌های کنترل صادراتی پیوستند اما به‌دلیل ضعف اقتصادی و نیاز مبرم به درآمدهای اقتصادی، در کنار این که عضو چنین رژیم‌هایی بودند به صادرات همان موارد ممنوعه در رژیم مذکور به کشورهای چون چین، هند و البته ایران از طریق کشف نقاط ضعف در رژیم‌های کنترل صادرات هستند (Beck & Gahlaut, 2016:2).

از سوی دیگر این رژیم‌ها باعث می‌شود قدرت‌های بزرگ به چنین رژیم‌های امنیتی بین‌المللی احترام گذاشته و در جهت تقویت آن بر آیند. به‌عنوان مثال اگر پنج قدرت شورای امنیت نتوانند در قالب ملل متحد بحث‌های کنترل صادراتی خود را از طریق قطعنامه‌های الزام‌آور پی‌گیری کنند، می‌توانند از طریق این رژیم‌های امنیتی که توسط خود آنها تدوین شده است، به اعمال فشار بر کشورهای در حال توسعه روی آورده و به نتیجه دل‌خواه خود برسند.

از جهت دیگر یکی دیگر از دلایلی که قدرت‌های بزرگ در پی کنترل صادرات فناوری و ابزارها و تجهیزات نظامی و دو منظوره هستند وجود تنش‌های مختلف در مناطق گوناگون می‌باشد. بدین معنی که چنین قدرت‌هایی در پی کاهش

رویاری مستقیم خود با رقبای بزرگ خود بوده و از تنش‌گیرانند در نتیجه برای کاهش سطح تنش‌ها به کنترل ورود تسلیحات به این مناطق روی آورده تا بتوانند از بحران آفرینی برخی کشورها که به وسیله خرید و صادرات بسیار زیاد تسلیحات و افتادن در دام مسابقه تسلیحاتی می‌شوند جلوگیری کنند (گونگ و سگال، ۱۳۸۸: ۹).

اگرچه درون این استدلال یک تناقضی به وضوح قابل مشاهده است و آن این است که برخی کشورها همچون روسیه بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی به دنبال افزایش صادرات تسلیحات و تجارت تسلیحاتی خود به کشورهای شرق آسیا مخصوصاً چین بوده‌اند در صورتی که ادعا می‌شود به دنبال کاهش در منطقه شرق آسیا ناشی از رقابت تسلیحاتی چین و ژاپن هستند. البته بعد از عضویت روسیه به رژیم کنترل فناوری موشکی سطح صادرات کاهش یافته است.

به عبارت دیگر چنین کشورهایی با هدف ایجاد یک «قرنطینه فناورانه» علیه کشورهای هدف از جمله ایران، به دنبال اعمال ضرباتی تعیین کننده به بنیه استراتژیک ایران از طریق محروم ساختن این کشور از سطوح گوناگون فناوری‌های دفاعی است (کیوان حسینی، ۱۳۷۷: ۳). زیرا استدلال این چنین کشورها این است که چون کشورهای جهان سومی حتی با امکانات محدود صنعتی و فناوری قادر به تولید سلاح‌های کشتار جمعی هستند پس هدف قدرت‌های بزرگ پس از جنگ سرد نه شوروی که کشورهای از نظر آنها بی‌ثبات کننده بود، بنابراین در پی محدود کردن صدور سلاح‌هایی به این مناطق خاص از جمله خاورمیانه برآمده و رژیم‌های کنترل صادرات را در این جهت‌گیری جدید قرار دادند.

در نتیجه هدف اصلی قدرت‌های بزرگ از ایجاد و شکل‌گیری رژیم‌های کنترل صادرات، جلوگیری از صادرات سلاح‌های کشتار جمعی و فناوری‌های دو منظوره در کنار حفظ برتری کشورهای صادر کننده چنین سلاح‌هایی است و عامل اصلی ایجاد این چنین رژیم‌ها قدرت‌های دارای فناوری برتر در زمینه موشکی بوده‌اند. به عبارتی می‌توان مهم‌ترین اصل در کنترل صادرات را جلوگیری از انتقال فناوری نظامی و فناوری‌های با کاربرد دوگانه دانست.

اگر به تاریخچه تشکیل این گونه رژیم‌ها نظر افکنیم متوجه نقش هفت کشور برتر در صنایع نظامی موشکی در ایجاد رژیم‌های چندجانبه کنترل صادراتی می‌شویم. گروه هفت کشور صنعتی در دوران جنگ سرد و با هدف جلوگیری از صادرات فناوری‌ها و سلاح‌های نوین به بلوک شرق و شوروی و همچنین جلوگیری از دستیابی کشورهای هدف به این تجهیزات از طریق صادرات توسط کشورهای دارنده این تجهیزات، دست به تدوین چنین رژیم‌هایی زدند.

۲. بررسی نقش قدرت‌های بزرگ در شکل‌گیری رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات با بررسی

مهمترین رژیم‌های کنترل صادراتی

اولین تلاش‌ها برای کنترل اسلحه و فناوری‌های مرتبط با آن به قرن شانزدهم میلادی بر می‌گردد. با این حال اولین تلاش مدرن برای کنترل صادرات با تشکیل کمیته هماهنگی چندجانبه کنترل صادرات یا کوکوم در دهه پنجاه میلادی که توسط ایالات متحده و متحدان آن برای یک اقدام هماهنگ در جهت محدودیت در صادرات محصولات استراتژیک به بلوک شوروی تأسیس شد، نشأت گرفته است (Lipson, 2001: 22).

بنابراین، شاید بتوان یکی از اولین رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات را کوکوم نام برد، که در آغاز جنگ سرد و پایان جنگ جهانی دوم ایجاد گردید. اگرچه تاریخ دقیقی برای شروع به کار این رژیم نمی‌توان یافت و از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۲ را به عنوان سال‌های آغاز آن نام می‌برند (Lipson, 2001: 3). پس از این رژیم، رژیم‌های کنترل صادرات دیگری

همچون کمیته زنگر^۱ (۱۹۷۱)، تأمین‌کنندگان هسته‌ای (کلوپ لندن^۲ ۱۹۷۵)، گروه استرالیا (۱۹۸۵)، رژیم کنترل فناوری موشکی (۱۹۸۷)، تربیات و اسنار (۱۹۹۵) و نهایتاً کد لاهه یا کردارنامه لاهه (۲۰۰۲) و رژیم کنترل صادرات فناوری‌های دو منظوره اتحادیه اروپا^۳ (۲۰۰۹)^۴ (Bauer & Bromley, 2016:1). همگی با هدف کنترل صادرات یک یا چند نوع از سلاح‌های انهدام جمعی و فناوری‌های دو منظوره ایجاد گردید.

از سوی دیگر با وجود کاستی‌ها و مشکلاتی که رژیم‌های کنترل صادرات با آن رو برو است اما یکی از نشانه‌های افزایش درک خطر تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی و توجه به این نکته از سوی کشورهای دارنده چنین سلاح‌هایی، رشد و افزایش عضویت در رژیم‌های موجود است.^۵ البته انگیزه کشورها از پیوستن به چنین رژیم‌های کنترل صادراتی می‌تواند از دو عامل که ریشه تاریخی داشته نشأت گیرد: کسب پاداش از طریق دسترسی به بازارها و فناوری موجود در داخل رژیم و بین اعضا و دوم، انگیزه‌های هویتی به دلیل کسب مشروعیت بین‌المللی و این که به‌عنوان اعضای مشروع از جامعه بین‌المللی محسوب شوند که ملاک دوم در مورد جمهوری‌های مستقل از شوروی سابق مصداق دارد (Lipson, 2001:12).

نکته جالب توجه در رژیم‌های کنترل صادرات از جمله گروه استرالیا، نگرانی کشورهای در حال توسعه و عدم تعهد است که پس از به اجرا در آمدن کنوانسیون با موضوعان رژیم صادراتی باید رژیم لغا شود. به‌عنوان مثال کشورهای در حال توسعه بر این عقیده بودند که پس از به اجرا در آمدن کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی (CWC) وجود رژیم کنترل صادراتی استرالیا عامل تضعیف به تعهدات مندرج در کنوانسیون می‌شود به‌عنوان مثال طبق ماده یازدهم کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی، این رژیم با هدف جلوگیری از تداخل توسعه اقتصادی و فناورانه با بحث‌های خلع سلاح شیمیایی بوده است. اگر چه در خواست این کشورها با مخالفت اعضای گروه استرالیا همراه شد و به جایی نرسید اما نشان دهنده وجود تعارض دیدگاه بین کشورهای جهان سوم که به دنبال وجود رژیم‌های با حقوق سخت هستند و کشورهای قدرتمند که کمترین الزام حقوقی را خواستار هستند، است.

البته نباید در مورد رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات با اغراق سخن گفته و توقیقات آنها را بسیار دانست. زیرا مثل هر رژیم بین‌المللی دیگر هم‌چون رژیم‌های کنترل تسلیحاتی، این رژیم‌ها خالی از اشکال نیستند. متخصصان نقدهایی را بر این رژیم‌ها وارد کرده‌اند که از بین آنها سه نقد از اهمیت بیشتری برخوردار است: اولین نقد آن است که، عدم شفافیت در ارائه اطلاعات صادراتی و عدم اشتراک این اطلاعات بین اعضای خود هستند که این با ماهیت این نوع رژیم‌ها که در جهت محدودیت دسترسی سایر کشورهای غیر عضو به سلاح و تجهیزات خاص است مغایرت دارد.

1- Zangger Committee

۲- از آنجا که جلسات NSG در لندن برگزار می‌شد، گروه تأمین‌کنندگان هسته‌ای به گروه یا کلوپ لندن معروف شده است.

3- European Union Community Regime for Dual-Use Export Controls

۴- البته تأسیس اولیه این رژیم توسط اعضای اتحادیه اروپا به سال ۱۹۹۴ بر می‌گردد (Lipson, 2001:12).

۵- این نکته احتیاج به توضیح ندارد که هدف اولیه کشورهایی که چنین رژیم‌هایی را ایجاد و به آن می‌پیوندند جلوگیری از دستیابی دیگر کشورها و به عبارتی رقبای خود و ایجاد محدودیت در توان و رشد فناوری کشورهای هدف است و این در برخی موارد با متن معاهدات که جزء حقوق سخت محسوب شده و قدرت الزامی بیشتری از رژیم‌های کنترل صادرات دارند مثل معاهده عدم اشاعه هسته‌ای (NPT) در تضاد و تناقض است؛ اما همین اقداماتی که از جنبه‌ای ظالمانه و غیر عادلانه است باعث ایجاد رویه‌ها و سپس تنظیم اسناد الزام‌آوری در زمینه جلوگیری از تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی که جزء سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران نیز بوده است و به تبع آن امکان تحقق صلح و امنیت بین‌المللی می‌شود.

نقد دیگر بر اصلی است که در ذیل حقوق نرم^۱ تعریف می‌شود و آن غیررسمی بودن، خودکنترلی یا شرم‌نده کردن و اجماعی بودن تصمیمات است. اگرچه همان‌طور که بیان شد این اصل در رژیم‌های کنترل تسلیحاتی و عدم اشاعه‌ای نیز تا حدی شبیه به همین مورد وجود دارد و این خود باعث افزایش مشروعیت رژیم کنترل صادراتی می‌شود؛ اما از سوی اجماعی بودن تصمیمات خود باعث کندی در تصمیم‌گیری و شکست مذاکرات را می‌انجامد و از سوی دیگر عدم الزام‌آوری این‌گونه رژیم‌ها باعث می‌شود برخی از اعضا بدون ترس از مجازات و یا به دلیل قابل تحمل و پایین بودن سطح مجازات‌ها با قوانین تخلفی و همچنین بدون هیچ احساس شرمی از نقض تعهدات خود، توسط اعضای دیگر برخی قوانین مندرج در رژیم را زیر پا گذاشته و نادیده گرفته شود. به‌عنوان مثال کشوری هم‌چون روسیه که عضو رژیم تأمین‌کنندگان هسته‌ای است محموله‌های سوخت هسته‌ای را در ژانویه ۲۰۰۱ به هند می‌دهد که این در تضاد با تعهدات رژیم NSG می‌باشد (Beck & Gahlaut, 2016:3).

نقد سوم نیز بر وجود ظرفیت اجرا این رژیم‌ها می‌باشد. به عبارت دیگر اعضای جدیدی که پس از فروپاشی شوروی به این رژیم‌های کنترل صادراتی پیوستند به دلیل این که فاقد ظرفیت نهادی و منابع برای اجرای کامل رژیم کنترل صادراتی هستند با مشکلاتی روبرو شده و گاهی خود رژیم کنترلی را با مشکل مواجه می‌سازند. به همین جهت ایالات متحده یک برنامه کمک‌های فعال و مؤثر برای رژیم‌های کنترل صادرات ایجاد کرده که در قالب آن بسیاری از کشورهایی که جدیداً عضو شده‌اند را در جهت اجرای بهتر رژیم کمک و همیاری می‌کند (Beck & Gahlaut, 2016:4).

نکته دیگری که در زمینه چنین رژیم‌هایی وجود دارد این است که در زمینه موشک، علی‌رغم استفاده و گسترش وسیع تسلیحات موشکی در سطح جهان، قواعد جهان‌شمول و معاهدات الزام‌آور حقوقی در زمینه کنترل یا مهار و کاربرد آن وجود ندارد و این به دلیل همان بحث‌های سیاست‌علیا و حاکمیتی است که کشورهای خواهان ایجاد محدودیت در این چنین سلاح‌ها مخصوصاً غرب را مجبور به تدوین رژیم‌هایی بر پایه حقوق نرم که الزام حقوقی نداشته یا الزام کمتری در آن به چشم می‌خورد؛ نموده است. از جمله این رژیم‌ها، رژیم‌های دوجانبه موشکی هم‌چون سالت و استارت، و رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات هم‌چون رژیم کنترل فناوری موشکی و کد لاهه می‌باشد.

با این توضیحات، اکنون بهتر می‌توان به نقش قدرت‌های برتر در زمینه فناوری‌های نوین و سلاح‌های برتر در شکل‌گیری و ایجاد رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات برای جلوگیری از دست‌یابی سایر کشورهای خارج از رژیم به این چنین فناوری‌ها و سلاح‌هایی پی‌برده و درک بهتری از ماهیت و زمان شکل‌گیری رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات به دست آورد.

۳. مهم‌ترین رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات

رژیم‌های کنترل صادرات متفاوت و زیادی وجود دارد که می‌توان رد پای قدرت‌های بزرگ و ترس آن‌ها از دست‌یابی سایر کشورها به فناوری‌های نوین و تسلیحات جدید و کشتار جمعی را در آن دید از آن میان مهم‌ترین آن‌ها شامل: گروه تأمین‌کنندگان هسته‌ای (کلوپ لندن)، گروه استرالیا، رژیم کنترل فناوری موشکی، ترتیبات واسنار و کد (کردارنامه) لاهه می‌باشد که در ادامه ضمن توضیح هر کدام از این رژیم‌ها می‌توان به فرضیه پژوهش یعنی نقش قدرت‌های بزرگ در

شکل‌گیری رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات با درک بهتر و بیشتری روبه‌رو شد و نقش قدرت‌های بزرگ در ایجاد این چنین رژیم‌ها را بهتر مشاهده نمود.

۴-۱ گروه تأمین کنندگان هسته‌ای^۱ (کلوپ لندن)

اولین گام در توسعه یک زمینه در جهت کنترل فناوری فراتر از کوکوم استقرار آژانس بین‌المللی انرژی اتمی^۲ در سال ۱۹۵۶ و معاهده منع اشاعه هسته‌ای^۳ در ۱۹۶۸ بود که روی هم رفته یک رژیم منع گسترش هسته‌ای بین‌المللی را تشکیل دادند. اما ناتوانی این رژیم برای مقابله با گسترش سلاح‌های هسته‌ای توسط کشورهای غیر عضو منجر به ترتیبات کنترل صادرات چندجانبه مدرن برای مقابله با گسترش سلاح‌های هسته‌ای در قالب کمیته زنگر و گروه تأمین کنندگان هسته‌ای شد.

اعضای «عدم اشاعه هسته‌ای» (NPT) در سال ۱۹۷۱ کمیته صادرات هسته‌ای^۴ را تشکیل دادند که به اسم کلود زنگر^۵، کمیته زنگر نام‌گذاری شد. این کمیته در سال ۱۹۷۴ قوانین حاکم بر صادرات فناوری هسته‌ای را که مورد توافق اعضا بود به تصویب رساند اما به دلیل این که فرانسه هنوز به معاهده NPT نپیوسته بود، کمیته با یک شکاف اساسی رو برو شد در نتیجه در سال ۱۹۷۵ گروه تأمین کنندگان هسته‌ای برای جبران این نقیصه تشکیل شد (Lipson, 2001:24).

گروه تأمین کنندگان هسته‌ای یک انجمن برای بحث و هماهنگی سیاست‌های کنترل صادرات برای جلوگیری از دستیابی کشورهای غیرهسته‌ای به سلاح‌های هسته‌ای (Anthony et. AL, 1997:4) در ۱۹۷۴ با هدف جلوگیری از صادرات و انتقال دوباره^۶ مواد و فناوری هسته‌ای با مقاصد صلح‌آمیز برای سوءاستفاده از آن از جمله توسعه سلاح‌های هسته‌ای تأسیس شده است که دارای دو مجموعه سند به نام‌های «دستورالعمل انتقال فناوری^۷» و «فهرست محدودیت برای مواد دومنظوره هسته‌ای^۸» می‌باشد (Zhao, 2013: 9) و اکنون دارای ۴۸ عضو می‌باشد و رئیس کنونی آن جناب سانگ یانگ^۹ از کره جمهوری می‌باشد که ریاست دوره‌ای این رژیم را برعهده دارد.

(<http://www.nuclearsuppliersgroup.org>, 2016)

نکته جالبی که وجود دارد این است که رئیس دوره‌ای رژیم کنترل فناوری موشکی برای سال ۲۰۱۷ نیز از کره جنوبی و آقای «هام سانگ ووک»^{۱۰} است.

یکی دیگر از علل شکل‌گیری این رژیم جدا از آنچه در بالا بدان اشاره شد، انفجار هسته‌ای هند در سال ۱۹۷۴ نیز بود که کشورهای غربی به رهبری ایالات متحده درصدد اتخاذ رهیافت نوینی در زمینه کنترل صادرات هسته‌ای برآمدند زیرا این اقدام هند نارسایی‌های رژیم‌های کنترل صادرات و رژیم عدم اشاعه هسته‌ای از جمله زنگر را نشان داد. زیرا در حالی که فهرست زنگر در ابتدا تنها شامل مواد هسته‌ای و اجزائی بود که به‌طور مستقیم در توسعه سلاح استفاده می‌شد، کلوپ

- 1- The Nuclear Suppliers Group (NSG)
- 2- International Atomic Energy Agency (IAEA)
- 3- nuclear Nonproliferation Treaty (NPT)
- 4 Nuclear Exports Committee
- 5 Claude Zangger
- 6- re-transfer
- 7- Nuclear Transfer Guidelines
- 8- Nuclear Dual-use Material Trigger List
- 9- SONG Young
- 10- HAM Sang-wook

لندن کنترل صادرات محدودتری را تصویب کرد که دستورالعمل‌ها شامل برخی مواد دومانظوره با کاربردهای دوگانه می‌شود (Nikitin et. AL, 2012:18).

نکته جالب در این رژیم کنترل صادراتی این است که بر عکس کوکوم که رژیمی علیه بلوک شرق و مخصوصاً شوروی بود، رژیم تأمین‌کنندگان هسته‌ای با عضویت این دولت و در مقابل جهان سوم و کشورهای در حال توسعه بود که اعضای اولیه آن را آمریکا، شوروی، فرانسه، کانادا، آلمان غربی، ژاپن و بریتانیا تشکیل می‌دادند و دقیقاً به‌همین دلیل است که از گروه تأمین‌کنندگان هسته‌ای به‌عنوان «آپارتاید فناوری»^۱ یاد می‌شود؛ و این به این دلیل است که این رژیم با متن صریح معاهده عدم اشاعه در دستیابی کشورها به انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای در تضاد است. این در حالی است که رژیم‌های کنترل صادرات هسته‌ای شامل زنگر و تأمین‌کنندگان هسته‌ای هر دو مشروعیت خود را از متن معاهده NPT دریافت می‌کنند.

این نهاد که در پی تنظیم تجارت مواد، تجهیزات و فناوری‌هایی است که به‌طور بالقوه برای تسلیحات هسته‌ای کاربرد دارند، سمت‌گیری اصلی خود را کشورهایی گذاشته که به معاده عدم اشاعه هسته‌ای NPT نپیوسته‌اند. این رژیم ضمن تعیین ممنوعیت اقلام صادراتی دومانظوره، نقطه تماس خود را وین قرار داده است و اداره آن به‌وسیله ژاپن بوده و اعضای اولیه این رژیم ایالات متحده، شوروی، انگلستان، فرانسه، آلمان غربی، کانادا و ژاپن بودند.

مقررات این رژیم به‌طور خلاصه شامل این موارد می‌شود: کاربرد صادرات مواد و تجهیزات هسته‌ای نایستی منجر به ساخت هرگونه ابزار انفجاری هسته‌ای شود؛ محدودیت در انتقال تجهیزات و فناوری‌های مورد استفاده برای بازفرورش، غنی‌سازی اورانیوم و تولید آب‌سنگین، حفاظت فیزیکی از تجهیزات و مواد هسته‌ای؛ کنترل اقلام صادر شده و پذیرش لیست محدودیت کمیته زنگر (لیست ماشه)^۲ (Nikitin et. AL, 2012:18).

این رژیم هم‌چون سایر رژیم‌های کنترل صادراتی بر اساس اجماع فعالیت می‌کند. جلسات عمومی این رژیم به‌طور سالیانه و ریاست آن به‌صورت چرخشی می‌باشد. وظایف اجلاس عمومی معمولاً بازنگری در دستورالعمل‌ها و بروز رسانی آنها، به اشتراک گذاری اطلاعات و فعالیت‌های اعضا به‌طور شفاف و همچنین کمک‌های امدادی به کشورهای علاقه مند به منظور تقویت پایبندی به دستورالعمل‌ها می‌باشد که دارای دو بازو برای اجرای این وظایف است: گروه مشورتی^۳ و نشست تبادل اطلاعات^۴.

هیئت دائمی ژاپن در سازمان بین‌المللی در وین اقدام به برگزاری نقطه تماس کرده و عملیات‌های پشتیبانی را انجام می‌دهد. نکته جالبی که در این رژیم می‌توان مشاهده نمود و در سایر رژیم‌های کنترل صادراتی مشابهی برای آن یافت نمی‌شود این است که این رژیم به صورت تروئیکا^۵ اداره می‌شود بدین معنی که اداره این رژیم در طول یک سال بر عهده رئیس قبلی، فعلی و آینده می‌باشد که این امر این رژیم را از سایر رژیم‌ها استثنا کرده است.

گروه تأمین‌کنندگان هسته‌ای با دو دستورالعمل که شامل صادرات هسته‌ای و فناوری‌های وابسته است، آن چنان که ادعا می‌کند در پی اصل عدم اشاعه هسته‌ای است که این اصل در سال ۱۹۹۴ به تصویب رسید که به کشور صادر کننده اجازه انتقال زمانی دارد که علاوه بر رعایت مقررات مندرج در دستورالعمل‌های این رژیم، اصل عدم اشاعه را نیز

- 1- technological apartheid
- 2- Trigger List
- 3- Consultative Group (CG)
- 4- Information Exchange Meeting (IEM)
- 5- NSG Troika

مورد توجه قرار دهد. از سوی دیگر این رژیم خود را سازگار و مکمل با انواع ابزارهای قانونی در زمینه عدم اشاعه هسته‌ای می‌داند که عبارتند از: معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) و معاهدات منطقه‌ای هسته‌ای شامل: معاهده منطقه‌ای تلاتلولکو^۱، پیمان راروتونگا^۲، پیمان پلیندبا^۳، پیمان بانکوک^۴ و پیمان سمیپالاتینسک^۵.

مهم‌ترین تحولاتی که این رژیم از زمان تأسیس در ۱۹۷۸ پشت سر گذاشته عبارتند از: انتشار دستورالعمل گروه به‌عنوان یک سند توسط آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در ۱۹۷۸، تدوین یک دستورالعمل برای انتقال تجهیزات با کاربرد دوگانه در ۱۹۹۲، انتشار یک گزارش از مجموعه فعالیت‌های این رژیم در کنفرانس بررسی ۲۰۰۰ تحت عنوان گروه تأمین کنندگان هسته‌ای: ریشه‌ها، نقش‌ها و فعالیت‌ها در سال ۲۰۰۰، برگزاری اجلاس فوق‌العاده در وین برای تدوین یک راهکار در زمینه همکاری هسته‌ای غیر نظامی با هند در ۲۰۰۸ و تصمیم به ایجاد یک گروه فنی برای بررسی هر دو لیست و به روز کردن با تحولات فناوری این گروه کاری DMTE^۶ نامیده می‌شود در سال ۲۰۱۰ (www.nuclearsuppliersgroup.org, 2017).

۲-۴ گروه استرالیا^۷

گام مهم بعدی در زمینه کنترل چندجانبه صادرات پس از بحث هسته‌ای، استقرار رژیم‌های کنترل صادرات برای رسیدگی به سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک، و فناوری‌های موشک‌های کروز و بالستیک بود که در این زمینه با ایجاد دو رژیم مهم گروه استرالیا در زمینه شیمیایی و بیولوژیک، و رژیم کنترل فناوری موشکی در زمره بحث‌های موشکی، رژیم‌های کنترل صادرات مفهوم مضیق خود را از دست داده و فراتر از بحث‌های کنترلی در زمینه هسته‌ای شد.

گروه استرالیا یک رژیم و فروم غیررسمی و بدون هیچ‌گونه منشور مربوط به محدودیت سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک است که از طریق هماهنگ‌سازی کنترل صادرات، به دنبال حصول اطمینان از این مورد است که صادرات به توسعه سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی کمک نمی‌کند. هماهنگی اقدامات مربوط به کنترل صادرات ملی تعهدات خود را تحت عنوان کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی^۸ و کنوانسیون سلاح‌های بیولوژیک و سمی^۹ به حد کمال می‌رساند (www.australiagroup.net, 2017).

ریشه تشکیل این رژیم صادراتی به جنگ عراق علیه ایران و استفاده این کشور از سلاح‌های شیمیایی بر می‌گردد. که باعث شد کشور استرالیا ابتکار عمل ایجاد یک نظام برای کنترل مواد شیمیایی قابل استفاده در تولید سلاح‌های شیمیایی را مطرح کرده و توسط پانزده کشور بین سال‌های ۱۹۸۴-۱۹۸۵ این رژیم بنا نهاده شود و هم‌اکنون پشتیبانی از این رژیم توسط وزارت خارجه استرالیا و نقطه تماس نیز سفارت استرالیا در کشور فرانسه می‌باشد. (Lipson, 2001:26).

- 1- Treaty of Tlatelolco معاهده منع گسترش سلاح در آمریکای لاتین
- 2- Treaty of Rarotonga معاهده منطقه آزاد هسته‌ای در جنوب اقیانوس آرام
- 3- Treaty of Pelindaba پیمان خلع سلاح هسته‌ای آفریقا
- 4- Treaty of Bangkok پیمان منطقه آزاد هسته‌ای جنوب شرق آسیا
- 5- Treaty of Semipalatinsk پیمان منطقه عاری از سلاح هسته‌ای آسیای مرکزی
- 6- Dedicated Meeting of Technical Experts (DMTE)
- 7- The Australia Group (AG)
- 8- Chemical Weapons Convention (CWC)
- 9- Biological & Toxin Weapons Convention

و هدف خود را اطمینان از این می‌داند که صنایع کشورهای عضو عمداً یا سهواً به دنبال دستیابی به سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک نباشند (2002:5, United States General Accounting Office(GAO)).

این رژیم که تحت رهبری و هدایت استرالیا و توسط بیست کشور صاحب و دارای فناوری شیمیایی راه‌اندازی شد، اکنون به‌عنوان بخشی از کنفرانس خلع سلاح است و سالانه در مورد راه‌های افزایش اثر بخشی اقدامات ملی در زمینه صدور مجوزهای صادراتی برنامه ریزی‌هایی انجام می‌دهند ضمن این که شرکت‌کنندگان در گروه استرالیا هیچ تعهد الزام‌آور حقوقی نمی‌دهند و اثر بخشی این رژیم تنها در همکاری و یک تعهد مشترک به اهداف عدم اشاعه‌ای است. تعداد اعضای آن اکنون شامل ۴۱ کشور به‌علاوه عضویت اتحادیه اروپا می‌باشد و آخرین کشوری که به عضویت آن در آمده مکزیک در سال ۲۰۱۳ است (www.australiagroup.net, 2017).

نقدی که به این رژیم از سوی کشورهای در حال توسعه صورت می‌گیرد دقیقاً شبیه به نقد مربوط به رژیم صادراتی تأمین‌کنندگان هسته‌ای است که این نقد پس از به اجرا در آمدن کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی شدت بیشتری یافته و این رژیم را عامل تضعیف ماده یازدهم کنوانسیون در مورد جلوگیری از تداخل این بحث با توسعه اقتصادی و فناوریانه^۱ است، می‌دانند.

۳-۴ رژیم کنترل فناوری موشکی

با تکامل و گسترش موشک از نوع کروژ و بالستیک آن، در میان کشورهای جهان سوم در شرایط نبود بحث‌های نظارتی قوی از نظر قدرت‌های صاحب چنین فناوری‌هایی، بحثی در میان این چنین کشورها که حتی از نظر ایدئولوژی نیز با هم در تعارض بودند (همچون شوروی و ایالات متحده) در گرفت که با توجه به این که موشک‌های بالستیک توانایی پرتاب سلاح‌های هسته‌ای دارند، داشتن این چنین توانایی برای تولید چنین موشک‌هایی حتی برای کشورهای فاقد فناوری و نیز سلاح هسته‌ای خطرناک بوده و در نتیجه باید انتقال موشک به جهان سوم به هر شکلی از جمله از طریق تدوین رژیم‌های چندجانبه کنترل صادراتی مبتنی بر توافق سیاسی محدود گردد؛ در نتیجه این امر منجر به برداشتن گامی شد که در ادامه به تدوین رژیم کنترل فناوری موشکی انجامید (حیدری، ۱۳۸۳: ۱۵۱).

هدف این رژیم در ابتدای کار در دهه ۸۰ میلادی محدود کردن گسترش موشک‌ها و تکنولوژی‌های مرتبط برای سیستم‌هایی که قادر به حمل محموله‌ای حداقل ۵۰۰ کیلو گرم در فاصله حداقل ۳۰۰ کیلومتر که قادر به حمل کلاهک‌های هسته‌ای می‌باشد، بود که در دهه ۹۰ وسایل نقلیه هوایی (پهپادها و همچنین موشک‌های شیمیایی و بیولوژیک نیز به لیست محدودیت‌های این رژیم افزوده گشت (Zhao, 2013:10) اما نکته‌ای که وجود دارد این است که این رژیم هم‌چون برخی دیگر از مهم‌ترین رژیم‌های کنترل صادراتی، دارای ترتیبات داوطلبانه و غیر رسمی است که کشورهای علاقه مند به محدود کردن گسترش کالاها و فناوری‌های خاص به تبادل اطلاعات و هماهنگی فعالیت‌های ملی خود دست می‌زنند (Anthony et. AL, 1997:4).

توجه به این نکته ضروری است که رژیم کنترل فناوری موشکی به صورت یک قدرت تصمیم‌گیری عمل نمی‌کند بلکه هر یک از اعضا مسئول اجرای تصمیمات گروه از طریق قوانین و مقررات ملی می‌باشد. با این حال، اعضا بر اساس یک تصمیم مشترک لیست اقلام کنترلی مشخص می‌شود (Anthony et. AL, 1997:4). و این دقیقاً به این دلیل است که این رژیم از سایر رژیم‌های کنترل صادراتی در نوع خود بیشتر غیررسمی^۲ است که فاقد یک نهاد اجرایی

1- Technological
2- more informal

بین‌المللی برای نظارت بر صادرات فناوری‌های مرتبط با موشک است. ضمن اینکه هیچ سازوکاری ندارد با این حال به موفقیت‌های قابل توجهی دست یافته است. از جمله این‌ها لغو پروژه موشکی کندر^۱ است. البته رژیم دارای اجلاس عمومی سالانه و ماهانه در پاریس است و نقطه تماس^۲ نیز وزارت امور خارجه فرانسه و پاریس است و تصمیم‌گیری با اجماع است (Lipson, 2001:28).

پیشنهاد تشکیل این رژیم از سوی ایالات متحده در سال ۱۹۸۲ و برای رسیدن به یک اقدام مشترک در زمینه کنترل اشاعه موشک شروع شد. علت طرح این نوع رژیم کنترلی در دهه ۸۰ میلادی، نگرانی پس از جنگ شیمیایی و اشاعه موشک و فناوری‌های موشکی در کشورهای در حال توسعه و مناطق آسیب‌پذیر از جمله خاورمیانه بود که طبق استدلال طراحان این رژیم چنین کشورهایی می‌توانستند به راحتی موشک‌های بالستیک خود را تبدیل به وسایل حمل سلاح‌های انهدام جمعی کنند.

در نتیجه در سال ۱۹۸۵ و بعد از حمله موشکی لیبی در سال‌های ۸۵-۸۶ به پایگاه نظامی آمریکا در ایتالیا به تلافی بمباران شهرهای لیبی توسط آمریکا و آزمایش موشکی لیبی در همین سال (Ozga, 1994:66)، چند کشور همکاری خود در زمینه کنترل فناوری موشکی را آغاز کردند تا این که سرانجام در سال ۱۹۸۷ کشورهای گروه هفت^۳ رژیم کنترل صادراتی موشک را ایجاد نمودند. در ابتدا رژیم کنترل فناوری موشکی تنها بر روی موشک‌هایی متمرکز شده بود که قادر به حمل محموله‌های هسته‌ای را داشتند با برد و وزن مذکور، اما در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ موشک‌های بیولوژیک و شیمیایی و پهپادها هم به موضوع اضافه شد (Lipson, 2001:27).

اعضای رژیم کنترل فناوری موشکی به طور پیوسته رشد کرده و اکنون با عضویت هند تعداد کشورهای عضو ۳۵ کشور شده است. کشورهایی که به عضویت این رژیم در آمده‌اند شامل: آرژانتین (۱۹۹۳)، استرالیا (۱۹۹۰)، اتریش (۱۹۹۱)، بلژیک (۱۹۹۰)، بلغارستان (۲۰۰۴)، برزیل (۱۹۹۵)، کانادا (۱۹۸۷)، جمهوری چک (۱۹۹۸)، دانمارک (۱۹۹۰)، فنلاند (۱۹۹۱)، فرانسه (۱۹۸۷)، آلمان (۱۹۸۷)، یونان (۱۹۹۲)، مجارستان (۱۹۹۳)، ایسلند (۱۹۹۳)، ایرلند (۱۹۹۲)، ایتالیا (۱۹۸۷)، ژاپن (۱۹۸۷)، لوگزامبورگ (۱۹۹۰)، هلند (۱۹۹۰)، نیوزلند (۱۹۹۱)، نروژ (۱۹۹۰)، لهستان (۱۹۹۸)، پرتغال (۱۹۹۲)، کره جنوبی (۲۰۰۱)، فدراسیون روسیه (۱۹۹۵) آفریقای جنوبی (۱۹۹۵)، اسپانیا (۱۹۹۰)، سوئد (۱۹۹۱)، سوئیس (۱۹۹۲)، ترکیه (۱۹۹۷)، اوکراین (۱۹۹۸)، بریتانیا (۱۹۸۷)، ایالات متحده (۱۹۸۷) و آخرین آن هند (۲۰۱۶) شده‌اند.

البته چند کشور از جمله چین و اسرائیل نیز پایبندی خود را به این رژیم اعلام داشته‌اند هرچند به عضویت کامل آن در نیامده‌اند. در این بین چین در سال ۱۹۹۴ اعلام داشت که تنها خود را ملزم به رعایت دستورالعمل ۱۹۸۷ می‌داند و نه دستورالعمل اصلاح شده در سال ۱۹۹۳. از جمله اهداف این رژیم جذب و تشویق کشورهای غیر عضو برای پیوستن به این رژیم است. نکته دیگر آنکه، ریاست رژیم به صورت دوره‌ای است و بعد از ریاست هلند و لوگزامبورگ به صورت مشترک که با ریاست وزارت خارجه هلند و جناب آقا کلرک بود، اکنون ریاست آن برای سال ۲۰۱۷ بر عهده «هان سانگ وود» از کره جنوبی است و در اکتبر ۲۰۱۶ آغاز به کار نموده است.

1- the joint Argentinian-Egyptian-Iraqi Condor II missile project

2- point of contact

۳- هفت کشوری که در تدوین این رژیم پیش قدم بودند عبارتند از: ایالات متحده، کانادا، انگلستان، فرانسه، آلمان غربی، ایتالیا و ژاپن.

این رژیم با هدف جلوگیری از اشاعه موشک و پهپاد (وسایل پرتابی بدون سرنشین)، به دنبال هماهنگی نظام‌های کنترل ملی خود بر مبنای اجازه صادرات هستند که موجب جلوگیری از اشاعه این موشک می‌گردد. البته این رژیم چندین بار در دستورالعمل و ضمیمه‌های خود تغییراتی ایجاد و اصلاحاتی انجام داده است که آخرین اصلاحیه آن مربوط به اجلاس کارشناسان فنی در نشست بوسان در کره جنوبی بوده که مربوط به روز رسانی ضمیمه این رژیم در تاریخ ۲۸ اکتبر ۲۰۱۶ است که در هشت مورد تغییراتی صورت گرفته است (www.mtcr.info, 2017).

همان طور که بیان شد، رژیم کنترل فناوری موشکی یک معاهده نیست بلکه یک رژیم غیررسمی و یک توافق سیاسی میان تعدادی از کشورها بر مبنای درک سیاسی متقابل است. این کشورها توافق کرده‌اند که سیاست مشترک صادراتی بر مبنای اصول راهنمای (دستورالعمل^۱) تدوین شده در این توافق در صادرات خود اعمال کنند. اعضا این مقررات راهنما یا دستورالعمل توافق را در قالب قوانین و قانونگذاری ملی اجرا می‌کنند تا انتقالات تجهیزات فهرست شده تحت کنترل عملی در آید (حیدری، ۱۳۸۳: ۱۵۳).

دستورالعمل رژیم، انتقالات موشک و فناوری‌های مربوطه به‌عنوان وسیله پرتابی سلاح‌های انهدام جمعی مثل پهپادها را محدود می‌کند. در نتیجه تمرکز بر مهار انتقال موشک‌هایی است که توانایی پرتاب مهمات با حداقل ظرفیت ۵۰۰ کیلوگرم تا فاصله ۳۰۰ کیلومتر از مبدأ پرتاب (حیدری، ۱۳۸۳: ۱۵۴) می‌باشد که جزء دسته یک^۲ در نظر گرفته می‌شود. موارد تحت کنترل رژیم طبق ضوابط آن به دو بخش قابل تقسیم است:

۱. دسته یک (Category I): سیستم کامل موشک و زیر سیستم‌ها: شامل مراحل ساخت راکت، موتور، سیستم هدایت و خودرو و پرتاب؛ صادرات این تجهیزات به غیراعضا ممنوع است. مؤثر بودن این مقررات منوط به رعایت ممنوعیت صادرات است و انتقال تأسیسات تولید گروه یک مطلقاً ممنوع می‌باشد.
۲. دسته دو (Category II): سایر موارد مرتبط با فناوری موشک مجوز صادراتی دارد به شرط آن که بررسی پنج فاکتور مصرحه در بند ۳ دستورالعمل، نشان دهد که این تجهیزات با هدف نهایی کمک به پرتاب سلاح‌های انهدام جمعی و یا در بیشتر موارد در خدمت توسعه موشک طبق دسته یک با برد و میزان خرج مهمات مجاز نباشد. قضاوت در مورد صادرات مجاز گروه دوم که قصد تولید سلاح انهدام جمعی نباشد، بر عهده کشور عضو است. ولی بیش از همه تأکید می‌گردد که سیاست اساسی در اجرای بند دو «سیاست انکار آ» باشد.

رژیم کنترل فناوری موشکی ضمن اینکه تنها رژیمی است که بیشترین نگرانی را در مورد ابزارهای تحویل سلاح^۴ (منظور موشک‌ها است) دارد، در طول جلسات سالیانه خود چندین بار مورد بازبینی‌هایی قرار گرفته است که از جمله مهمترین اجلاس‌های آن مربوط به سال‌های ۱۹۹۳ که به اضافه نمودن پهپادها در لیست این رژیم اقدام شد و اجلاس ۲۰۰۲ که دوباره این رژیم گسترش یافته و شامل جلوگیری از دستیابی و دسترسی تروریست‌ها به موشک‌ها و فناوری‌های موشکی است (resolution, 2016: 2325)، می‌باشد.

1- MTCR Guideline

2- Category I-MTCR

3- Denial Policy

4- the only export control regime concerning delivery means since 1987, HAM SANG-WOOK, Chair, Missile Technology Control Regime, 2016

۴-۴ ترتیبات واسنار^۱

رژیم کنترل صادراتی کوکوم، رژیمی مربوط به دوران جنگ سرد و تابع مقررات حاکم در آن زمان بود، بنابراین پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد نیاز به داشتن یک رژیم کنترل صادراتی در زمینه تسلیحات متعارف و دمنظوره^۲ هماهنگ با نیازهای زمان بیشتر احساس شد. در نتیجه کوکوم در سال ۱۹۹۴ منحل و رژیم ترتیبات واسنار به عنوان جایگزینی برای کوکوم در نظر گرفته شده و در سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۹۶ تشکیل یافت.

ترتیبات واسنار مربوط به کنترل صادرات سلاح‌های متعارف و ابزارها و فناوری‌های دمنظوره^۳ به طور رسمی در وین در ماه جولای ۱۹۹۶ تأسیس شد. و به دنبال جلوگیری از تجمع بی‌ثبات کننده تسلیحات متعارف از طریق ترویج شفافیت و مسولیت پذیری بیشتر در قبال انتقال تسلیحات متعارف (www.wassenaar.org, 2017) و استفاده از فناوری‌های دو منظوره خاص و در نتیجه تأمین امنیت و ثبات منطقه‌ای و بین‌المللی بودند. در چارچوب این ترتیبات، اعضا به تبادل اطلاعات و رویکردهای سیاسی^۴ می‌پردازند. با این حال واسنار قدرت تصمیم جمعی ندارد و همه تصمیمات توسط کشورهای عضو به صورت مستقل و از طریق روش‌های ملی اجرا می‌شود (Anthony et. AL, 1997:2).

تصمیم‌گیری در رژیم تازه تأسیس بر اساس اجماع یا «اختیار ملی»^۵ و فاقد حق وتو می‌باشد. در نتیجه کشورها به دنبال آن هستند که از طریق سیاست‌های ملی خود، اطمینان حاصل کنند که موارد و اهداف رژیم به درستی رعایت می‌شود. تعداد اعضای کنونی این رژیم ۴۱ کشور است و تنظیم ملاقات‌ها با وین و نقطه تماس (VPOC) می‌باشد و شاید این تنها رژیم کنترل صادراتی است که دارای یک دبیرخانه کوچک می‌باشد.

ضمن این که این رژیم دارای «رهنمودها و دستورالعمل‌هایی»^۶ است که یکی مربوط به زمان تأسیس است و آن «عناصر اولیه»^۷ است؛ و دیگر لیست‌ها شامل: لیست‌های کنترل، روش‌های تبادل اطلاعات در موارد عمومی، روش‌های تبادل اطلاعات در مورد اسلحه، روش‌های تبادل اطلاعات در مورد ابزار و فناوری‌های با کاربرد دوگانه، شکل جلسات، نحوه مشارکت و نهایتاً موارد محرمانه؛ می‌شود (www.wassenaar.org, 2017).

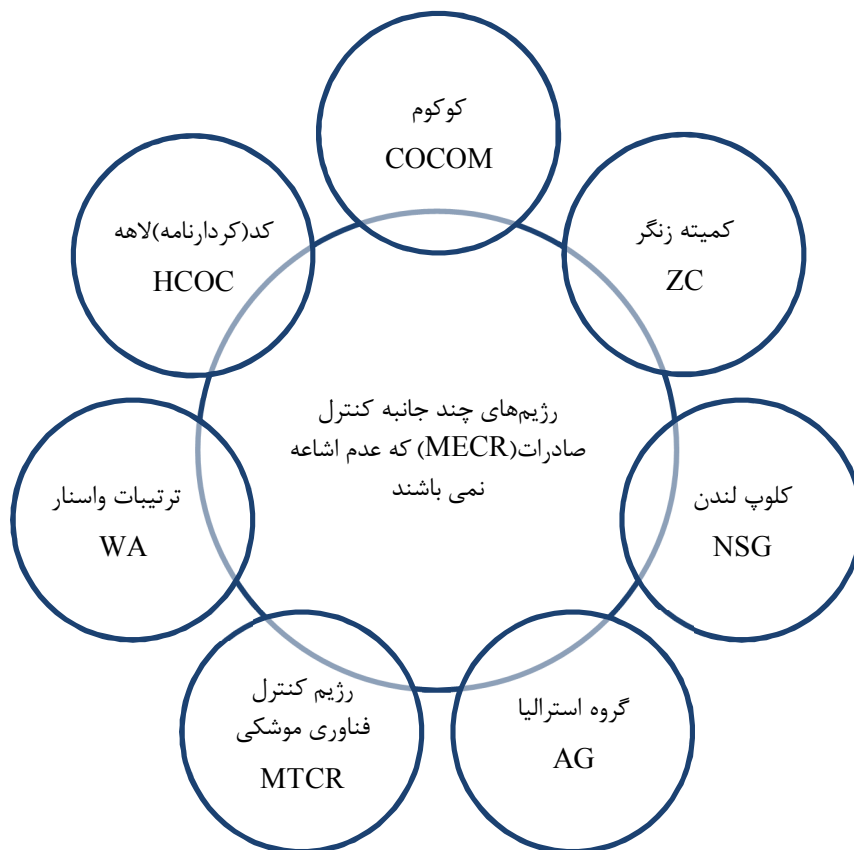
۴-۵ کد (کردارنامه) لاهه^۸

کد یا کردارنامه لاهه نام رژیمی چندجانبه در زمینه کنترل صادرات موشک‌های بالستیک به طور خاص می‌باشد که اکنون با بیش از ۱۳۰ عضو از کشورهای مختلف جهان، شاید اولین و تنها رژیم کنترل صادراتی باشد که اعضای آن به بیش از ۵۰ عضو می‌رسد.

برخی علل تشکیل این رژیم را عدم کارایی و موفقیت رژیم کنترل فناوری موشکی می‌دانند که این به دلیل موفقیت این رژیم در از کار انداختن برنامه تولید موشک‌های بالستیک توسط دو دسته از کشورها و همچنین جذب کشورهای مطرح در این حوزه و نیز اشتیاق به عضویت در این رژیم حتی در سال‌های کنونی دلیل موجهی شناخته نمی‌شود. اگرچه می‌توان این رژیم را مقدمه‌ای بر تشکیل رژیم لاهه در نظر گرفت.

- 1- Wassenaar Arrangement(WA)
- 2- Conventional Arms& Dual-use Technologies
- 3- dual-use goods
- 4- Policy approaches
- 5- National Discretion
- 6- Guidelines& Procedures
- 7- Initial Elements
- 8- the Hague Code of Conduct for prevention of ballistic missile proliferation (HCOC)

تشکیل این رژیم نیز به جلسات و مشاوره‌ها در قالب رژیم کنترل فناوری موشکی بر می‌گردد جایی که بر اساس توافق اعضا پیش نویس اولیه کد لاهه در جلسه عمومی رژیم کنترل فناوری موشکی در هلستینکی در سال ۲۰۰۰ ارائه شد. و پس از بحث و نقد پیرامون آن توسط اعضای رژیم کنترل فناوری موشکی، قرار شد نظرات سایر کشورهای صاحب فناوری و غیر عضو نیز در نظر گرفته شود. بدین منظور در سال ۲۰۰۱ در ورشو این جلسه و با حضور ایران برگزار شد. و در نهایت در سال ۲۰۰۲ در کنفرانس پاریس مقررات کردارنامه^۱ را تعیین کردند. و در همان سال در کنفرانس دو روزه‌ای در لاهه هلند رسمیت این رژیم را اعلام نمودند که از آن به بعد، به اعتبار مکانی آن کد لاهه^۲ (کردارنامه لاهه) خوانده می‌شود (حیدری، ۱۳۸۳: ۱۸۰).



1- ICOC
2- HCOC

۱. نتیجه‌گیری

این پژوهش برای بررسی نقش قدرت‌های بزرگ در شکل‌گیری و تداوم رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات پس از اشاره به اهداف قدرت‌های بزرگ از ایجاد این چنین رژیم‌هایی، با بیان برخی از مهم‌ترین رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات مشخص نمود که کشورها و قدرت‌های بزرگ برای رسیدن به مهم‌ترین هدف خود از ایجاد یک رژیم کنترل صادراتی که همان عدم دستیابی سایر کشورهای خارج از یک رژیم خاص و کشورهای هدف به فناوری‌ها و تسلیحات نوین و کشتار جمعی می‌باشد؛ در پی محدود کردن دستیابی این چنین کشورها از طریق کنترل، محدودکردن و در موارد ممنوعیت برخی کالاها و مواد دومانظوره و سلاح‌ها است.

در نتیجه کشورهایی که دارای فناوری برتر در زمینه سلاح‌های کشتار جمعی و انتقال و سیستم‌های حمل آنها همچون موشک‌ها و پهپادها هستند، به دنبال محدود کردن دستیابی سایر کشورها و مخصوصاً کشورهای یاغی و هدف از دستیابی به این ابزارها از طریق صادرات و بازارهای سیاه اسلحه فروشی هستند. به نظر این گونه کشورها تنها راه دستیابی کشورهای هدف به سلاح‌ها و فناوری‌های پیشرفته خرید این گونه ابزارها از طریق صادرات و سپس کپی برداری از روی آنها است و به توان داخلی کشورها بدون کمک خارجی و نمونه مشابه صادراتی اعتقادی ندارند؛ بنابراین، تنها راه کنترل دستیابی سایر کشورهای غیر همسو با خود مخصوصاً جهان سوم را محدودیت و ممنوعیت صادرات برخی کالاها و فناوری‌های پیشرفته می‌دانند.

چنانچه مشاهده و بررسی شد، قدرت‌های بزرگ در رسیدن به هدف اولیه و اصلی خود از ایجاد رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات نیز به موفقیت‌هایی دست‌یافته و توانسته‌اند میزان دستیابی کشورهای دیگر به فناوری‌ها و سلاح‌های ممنوعه مد نظر خود را به بهترین نحو کنترل و محدود نمایند اگر چه این چنین رژیم‌ها به دلیل ماهیت غیر الزام‌آورانه خود توانایی مجبور کردن اعضا به اجرای مفاد رژیم را ندارد اما همان اجرای داوطلبانه و در قالب قانون داخلی کشورهای عضو تا حد بسیار مطلوبی از نظرگاه قدرت‌های بزرگ مفید واقع شده و توانسته است از دستیابی کشورهای دیگر به فناوری‌های نوین و سلاح‌های پیشرفته جلوگیری به عمل آورد.

الف) منابع فارسی

۱. دهقانی، غلامحسین، هاشمی، فاطمه (۱۳۹۱) «رژیم‌های چندجانبه کنترل صادرات؛ سازوکاری قانونی یا ابزار فشار سیاسی»، فصلنامه سازمان‌های بین‌المللی، سال اول، شماره اول، بهار، ۱۳۷-۱۰۱.
۲. گونگ، میونگ (۱۳۸۸) «پیامدهای تولید و گسترش تسلیحات نظامی در آسیا»، پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس، قابل دسترسی در: www.ensani.ir/fa/content/68832/default.aspx
۳. کیوان حسینی، سید اصغر (۱۳۷۷) «آمریکا و استراتژی تحریم تکنولوژی ایران»، مجله سیاست دفاعی، زمستان ۱۳۷۷، شماره ۲۵.
۴. شیشه‌چی‌ها، مصطفی (۱۳۷۶) «رژیم‌های کنترل صادرات»، رساله ارتقاء مقام وزارت امور خارجه.
۵. حیدری، ناصرالدین (۱۳۸۳) «اروپا و رژیم بین‌المللی مهار گسترش تسلیحات موشکی و نتایج آن برای ایران»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه.

ب) منابع لاتین

1. **Technology& East-West Trade November**, (1979) Library of Congress Catalog Card Number 79-600203.
2. Kimball, D. G. (2004) the Missile Technology ControlRegime at a Glance. **Arms Control Association**, www.armscontrol.org/factsheets/mtrc3 .
3. Beck, M., & Gahlaut, S. (2016). Creating a new multilateral export control regime. **Arms Control Today**, 33(3)& 12.
4. Lipson, M. (2001). Organizational Fields& International Regimes. Christopher H. **Browne Center for International Politics**, University of Pennsylvania, Working Paper Series, 1.
5. Bauer, Sibylle, & Bromley, Mark “The Dual Use Export Control Policy Review: Balancing Security, Trade& Academic Freedom in a Changing World,” Nonproliferation Papers 48 2016 from www.nonproliferation.eu/web/documents/nonproliferationpapers/the-dual-use-export-control-policy-review-balancin-49.pdf.
6. Anthony, I., Eckstein, S., & Zanders, J. P. (1997). 10. Multilateral military-related export control measures.
7. Zhao, J. (2013) MAPPING CHINA’S PLACE IN MULTILATERAL EXPORT CONTROL REGIMES.
8. Nikitin, M. B., Kerr, P., Bowman, S., & Hildreth, S. A. (2012). Proliferation control regimes: background& status. LIBRARY OF CONGRESS WASHINGTON DC CONGRESSIONAL RESEARCH SERVICE.
9. Ozga, Deborah A. (1993), "A CHRONOLOGY OF THE MISSILE TECHNOLOGY CONTROL REGIME", The Nonproliferation Review/Winter 1994.
10. Report to Congressional Committees: United States General Accounting Office (GAO), (2002), NONPROLIFERATION: Strategy Needed to Strengthen Multilateral

Export Control Regimes, GAO-03-43, from
<https://www.gao.gov/assets/240/236192.html>.

11. Panel on the Future Design, & Implementation of US National Security Export Controls. (1991). Finding Common Ground: US Export Controls in a Changed Global Environment. Haworth Press.
12. Security Council Resolution 2325, Calling for Framework to Keep Terrorists, Other Non-State Actors from Acquiring Weapons of Mass Destruction, SC/12628 (2016, December from <https://www.un.org/press/en/2016/sc12628.doc.htm>.
13. Nuclear Suppliers Group, (2017), About the NSG, from <http://www.nuclearsuppliersgroup.org/en>.
14. The Australia group, (2017), from <http://www.australiagroup.net>.
15. Missile Technology Control Regime, (2017), from <http://mtrc.info/frequently-asked-questions-faqs/>
16. Wassenaar Arrangement ,(2017) , from <http://www.wassenaar.org>.

The Journal of

Politics

A Scientific – Specialized Review

Vol. 5, No 18, Summer 2018

License Number: 19989

Tarbiat Modares University

Faculty of Humanities

Email: Politic.association@gmail.com

Cosmopolitanism in world's politics

Ahmad Javanshiri

Failed States; New Diplomacy's Challenges

Seyed Mohsen Mirhoseini, Iraj Rahimpour Asl

Influence of Educating Citizenship Rights on Reducing Police Violence

Soroush Amiri, Alireza Ahadnezhad

Iran's Threat Construct in the Saudi's Political Sphere

Mohammad Farazmand, Hamidreza Kazemi

The structure of authoritarian rule and its role on the spread of conspiracy illusion

Majid Abaszade marziali

Survey of the Comparison of Iran and US's Citizenship Diplomacy

Ali Shamsabadi

The role of great powers in the formation of multilateral export control regimes

Seyed Mohsen Sajadi